

ظاهر اصفیاء «حزب شاه» راداشته، ولی در حقیقت برای تاسیس حکومتی کار کند که اختیار مطلق آن بدست سیرت و دوستان او باشد.

درین میان تحریک طالبان ظهور کرد، ابتدا قندهار و بعدا کابل را تسخیر کردند، ولی درمفردات پلان سه فقره ای پادشاه که قبل از ظهور طالبان ساخته و نشر شده بود، هیچ تغییری و تجدید نظری وارد نگردید و از طرف حامیان شاه با این پلان ناقص بقسم بلا تشبیه یک نسخه آسمانی تا امروز معامله میشود. از جانب پادشاه و حلقه های همکار او نه تنها برای جلب همکاری طالبان جهت تطبیق پلان سه فقره ای اقدامی صورت نگرفت، بلکه برخلاف از طرف مشاورین و دفترداران پادشاه در روم نوشته های توهین آمیز بدستخط خود آنها درباره طالبان توزیع و توسط جراید نشر گردید. و این بی مبالایی به حیثیت روم بحیث یک مرجع زعامت ملی صدمه شدید وارد کرد.

۹- رژیم طالبان بعد از اشغال قندهار وعده دادند که بعد از اشغال کابل لویه جرگه را دایر و قدرت را بملت می سپارند (اظهارات و وعده های اولین هیات طالبان که بامریکا آمده بود، ثبت شده و موجود است). اما بعد از تسخیر کابل بوعده وفانکرده گفتند تا زمانیکه ولایات شمال فتح نشود لویه جرگه دایر شده نمیتواند. حالا که ولایات شمال و هم بامیان تسخیر گردید، از زبان اولیای طالبان دوعوع موقوف شنیده میشود: عده ای میگویند تازمانیکه ولایات بدخشان، تخار، کاپیسا، پروان و پنجشیر تسخیر و آزاد نشوند، دایر ساختن لویه جرگه مفید و موثر نخواهد بود؛ عده دیگر میگویند که لویه جرگه با اساسات اسلام مطابقت ندارد، شورائیکه توسط زعامت طالبان تاسیس خواهد شد حایز صلاحیت های لویه جرگه خواهد بود. طالبان بطور عموم با موسسات انتخابی چه لویه جرگه باشد یا پارلمان موافق نمیشاند و هزار دلیل در مذمت و نکوهش آنها بیان میکنند.

تصامیم مهمی که تحریک اسلامی طالبان بابتکار خودشان اتخاذ و تطبیق نمودند، و این تصامیم از نظر حقوق اساسی و حقوق اداره از صلاحیت های لویه جرگه میباشد، قرار ذیل اند:

الف) اعلام و رسمیت دادن لقب «امیر المومنین» برای زعامت طالبان، بعد از آنکه لقب مذکور توسط یک گروه ۱۵۰۰ نفری علمای مذهبی به محترم ملا محمد عمر مجاهد تفویض گردید.

ب) الغای کلمه دولت از عنوان رسمی افغانستان و تعویض آن به «امارت»، بخاطر مطابقت دادن آن با لقب «امیر المومنین»، با اساس فرمان تقنینی.

ج) تنقیض ادارات و تشکیلات دولتی به پایانتر از ۹۰ فیصد حجم سابق، با اساس فرمان تقنینی (که منجر به بیکاری ۴۰ فیصد مامورین دولت و فقر اقتصادی در بین مردم شده است).

د) بستن و مسدود کردن مکاتب و پوهنتون نسوان، لغو استخدام طبقه اناث در تشکیلات دولتی و سلب حقوق مدنی زنان، با اساس اوامر شفاهی و تبلیغات مذهبی.

ه) تطبیق جبری ریش منحنی یک فریضه بالای همه مردان کشور.

و) تدویر امور دولت توسط اشخاص بی تجربه و کم تجربه عمدتا توسط طالبان، و عدم اعتناء بصلاحیت های تخصصی و مسلکی سایر اتباع افغان.

ز) عدم موفقیت در مدت زاید از سه سال برای تشکیل یک حکومت مسئول مرکزی، تثبیت پایتخت و ختم حکومت سرپرست.

ح) لغو مطبوعات آزاد و منع آزادی فکر و بیان در چوکات قوانین موضوعه.

کارهای خوبی که طالبان انجام دادند که نه تنها صلح و امنیت بلکه تمامیت ارضی افغانستان را تامین کرده، ازینقرار اند:

الف) جمع کردن اسلحه از تفنگداران تنظیمی و سایر گروه های مسلح.

ب) تامین امنیت تام و جلوگیری از تجاوز بالای ناموس و مال و جان مردم در مناطق تحت تصرف شان.

ج) جلوگیری از ارتشاء، سرقت و دیگر اعمال ضد امنیت و سنن مذهبی و اخلاقی.

د) فتح و تسخیر ولایات شمالی و مرکزی کشور و نجات افغانستان از خطر تجزیه.

۱۰- بعد از دو اعلامیه پشت به پشت از جانب پادشاه سابق که تصمیم قطعی و عزم بالجزم خودشانرا برای رفتن بداخل افغانستان بیان داشتند، ولی بزودی معلوم شد که این تشویق از طرف آقای سیرت باتکای وعده رشید دوستم و جنبش شمال صورت گرفته که آن جنبش خودش در شرف سقوط بود، متعاقبا از اوایل سال ۱۹۹۸ بعد، فعالیت های سیاسی پادشاه سابق که قبلا ضمن اعلامیه ها پخش میشد، دفعتا سکوت و سقوط کرد. شایعاتی هم شنیده شد که برای اعلحضرت مشکلات محلی پدید آمده است. آقای سیرت که قبلا با بقایای رژیم ربانی و عناصر جنبش شمال، بشمول کمونست های آن، تفاهمی بدست آورده

و ائتلافی بوجود آورده بود و ربانی و مولفین او ائتلاف با جناح پادشاه و سپردن عهدهٔ صدارت را به آقای سیرت وسیلهٔ نجات خود از بن بست آنوقت سنجش کرده بودند، ولی وقتی پادشاه سابق از وقوع درزهای شدید در جنبش شمال مستشعر و از رفتن و پیوستن باین ائتلاف ناجور منصرف گردید، آقای سیرت هم ملتفت شد که آخرین تیر او از هدف خطاخورده است. بعد از این بود که او بیک سلسله اقدامات با استفاده از شهرت و نفوذ پادشاه، ولی مستقل از پادشاه، براه انداخت، و هدف او تاسیس یک حزب و یک حکومت بزعامت خودش بود که مقدمات آنرا در جرگهٔ نام نهاد استانبول قیلا طي کرده بود.

در ماه جون ۱۹۹۸ کمیته های فرعی و ائتلافی حزب لویه جرگهٔ سیرت (که بجرگهٔ حزب فیلکوه معروف میباشد) در اروپا و امریکا بفعالیات آغاز و بجلب و جذب افغانها با پیشکش تکت طیاره دوطرفه رایگان به بن آغاز کردند. بزودی در نیویارک شایع شد که روان فرهادی سفیر خوجه ثین ربانی در نیویارک نیز با تقدیم تکت دوطرفه و پاسپورت مجانی افغانها را تشویق برفتن و اشتراک در جرگهٔ فیلکوه در بن میکند. توزیع تکتهای خبری توسط آقای غلام غوث وزیر منشی سابق دفتر روم بکلپ دیمو کراسی دکتور رهین و حزب وحدت، ناظرین سیاسی را گیج ساخته بود زیرا در حالیکه شنیده میشد پادشاه سابق خودش مریض و در لندن تحت مداوی قرار گرفته، اما دفتر و مشاورینش برای بار اول مساعی مشترک را با روان فرهادی و دیگر حلقه های خوجه ثین ربانی و حزب وحدت و گروه رشید دوستم برای تدویر لویه جرگه سیرت در بن براه انداخته اند. این مساعی مشترک که بار اول از جانب گروه های سابق رقیب و متضاد در یک جهت مشترک (یعنی تاسیس یک حکومت ائتلافی در شمال افغانستان بصدارت آقای سیرت) توسط مشاورین پادشاه براه افتیده بود، صدمهٔ دیگری بود بموقف گویا بیطرف پادشاه سابق در قضایای بین الافغانی، و تاسیس این نظر که پادشاه دفتر و امکانات خود را بنفع لویه جرگهٔ سیرت برای بوجود آوردن زعامت نمایشی آقای سیرت بکار انداخته است.

یکمده افغانها بادیافت تکتهای مجانی از آسیا و امریکا در ماه جولای برای اشتراک در لویه جرگهٔ سیرت به بن رفتند و بین ۱۲۰ تا ۱۵۰ نفر بشمول کمونستها، اعضای حکومت ربانی و نماینده های رشید دوستم و حزب وحدت اجیر ایران از جانب آقای سیرت بحیث نمایندگان انتخابی ولایات افغانستان استقبال و معرفی گردیدند. آقای سیرت که قبل از تدویر جرگهٔ خود بپاسخ تفاهم قبلی ائتلافی بحیث کاندید صدراعظم حزب فیلکوه قبول شده بود، در یک مصاحبهٔ مطبوعاتی گفت که از تمام ولایات افغانستان نمایندگان باصلاحیت مردم آمده اند، بطور مثال: آقایون شیخ آصف محسنی، داکتر عبدالله پنجشیری و داکتر طالب هزاره را بحیث نمایندگان باصلاحیت ولایت قندهار معرفی کرده (نام های آقایان عزیزالله واصفی، عبدالاحد کرزی و عبدالله پوپل را که پشتون و قندهاری الاصل میباشند بدو دلیل بحیث نمایندگان ولایت قندهار تذکر نداد، یکی اینکه این سه نفر در مخالفت با طالبان قرار داشته بولایت قندهار رفته نمیتوانند، دیگر اینکه این سه نفر در کابینهٔ آقای سیرت شامل میباشند). آقای سیرت خودش را منحنیث نمایندهٔ باصلاحیت ولایت جوزجان و آقای روان فرهادی سفیر برحال خوجه ثین در نیویارک را که ۱۸ سال است بیرون از کابل در خارج زندگی میکند بحیث نماینده باصلاحیت ولایت کابل معرفی کرد. برای آقای سید اسحق گیلانی لقب نمایندهٔ مهاجرین مقیم پشاور و برای اعضای جناحهای وحدت لقب های جمعی نمایندگی مهاجرین هزاره مقیم ایران و افغانستان را اعطا نمود. حالا شما خود قضاوت فرمائید لویه جرگهٔ سیرت در خارج افغانستان باساس تقلب و ساخته کاری دایر شود و آجندای آن توسط آقای سیرت و شرکاء ترتیب و قطعنامهٔ آن نیز قبلا توسط آقای سیرت تحریر وبدون بحث و مناقشه تصویب شود، این نوع جرگه و تصویبات آن عوض تاثیر مثبت، تاثیرات منفی اخلاقی دربر خواهد داشت و تقلب در حقوق ملت قابل بازخواست خواهد بود.

قبل از تدویر لویه جرگهٔ آقای سیرت، بمنظور جلب بیشتر افغانها، کمیته های فرعی ائتلافی در امریکا و اروپا شایعاتی براه انداخته بودند که گویا نمایندگان طالبان هم در جرگهٔ مذکور شرکت میکند و افتتاح جرگه به بیانهٔ اعلحضرت پادشاه سابق صورت خواهد گرفت، اما هر دو شایعه تحقق نیذیرفت. و در حالیکه شخص پادشاه سابق در لندن تحت عملیات طبی قرار داشت، منشی دفتر پادشاه آقای غلام غوث وزیر (که وعده وزارتخارج در کابینهٔ سیرت رادیافته بود) همراهی باجهٔ خود آقای حمید صدیق (که ارتباط قومی بارشید دوستم داشته و بحیث رابط بین روم و دوستم کار میکرد)، آقای مصطفی ظاهر نواسهٔ پادشاه را بادادن لقب «والاحضرت ولیعهد» باخود به بن بردند و عکسهای یادگاری که مشترکین جرگهٔ سیرت با ولیعهد نام نهاد گرفته بودند تا هنوز هم در جریدهٔ درد دل ملی وحدت نشر میشود. اما آقای جنرال عبدالولی باوجود اصرار آقای وزیر در جرگهٔ سیرت شرکت نکرد و مخالفت بین این دو بسویهٔ دشنام توسط وزیر شنیده شده است. قرار مسوع پادشاه سابق که بهنگام وقوع جرگهٔ سیرت در بن، تحت مداوی در لندن قرار داشته، از بن بدعتی که بنام و درغیاب او روان بوده یا کاملاً خبر نداشته و یا مانع آن شده نمیتوانسته است، اما بعد از محنت یابی و مراجعت بروم، آقای غلام غوث وزیر را از وظیفهٔ منشی گری برطرف ودوباره بامریکا فرستاد، که او حالا بحیث نمایندهٔ حزب لویه جرگهٔ سیرت در کلفورنیا موقف گرفته است.

در لویه جرگه سیرت درین، افتتاح جرگه توسط زعيم حزبي و کاندید صدارت يعني شخص آقای سیرت صورت گرفت و بعد از او باجه اش یونس قانوني که یک شخص مفسد، ستمي و تبعيض طلب بوده از سالها باینطرف بمنظور پرکردن جیب خود نفاق افگني کرده است، بیانیۀ پرطمطراقی داد و گفت «جای خجالت است که پایتخت احمد شاه بابا را لشکر خارجی طالبان اشغال کرده است...» و آقایان عزیزالله واصفي، عبدالاحد کرزي، عبدالله یوبل ویکمده پشتونهای دیگر که بامید گرفتن چوکی در کابینه سیرت از پاکستان آمده بودند، بشمول خود سیرت، از شنیدن این اراجیف چک چکها و مباحث کردند.

۱۱ - درست است که در جرگه سیرت درین، موقف زعامت حزبي و سیاسي آقای سیرت بحیث صدراعظم آیندۀ حکومت ائتلافی تثبیت و کابینه او هم از جمله مشترکین جرگه مذکور تعیین گردید، ولی جایگاه این حکومت که در جنبش شمال بود، بعد از ختم جرگه بن ولایات شمال توسط طالبان فتح و تسخیر گردید و تمام آرزوهای حکومت سازي جرگه بن ب خاک برابر شد. با تاسف باید تذکر داد که جرگه سیرت درین اثرات ناگواري بر زعامت پادشاه سابق وارد کرد و موقف بیطرفي شاه را در بین گروه های درگیر که مایۀ امیدواري بزرگ برای میانجیگري و استقرار صلح در کشور بود، شدیداً مصدوم ساخت. بمقالۀ آقای جنرال ساپی که درین شماره تحت عنوان «دملی پیوستون نوی نسخه» نشر شده و با اقامۀ ۱۸ دلیل ختم رسالت پادشاه سابق را عنوان کرده است، نظر اندازید.

۱۲ - در سه شماره اخیر مجله درد دل - ملي وحدت (شماره های ۱۰، ۱۱-۱۲ و فروري ۱۹۹۹) که بحیث ارگان رسمي حزب و لویه جرگه سیرت تبارز نموده است، نوع لویه جرگه ای تبلیغ میشود که زعامت آن قبلاً تعیین شده، یعنی پادشاه سابق و آقای سیرت هم بحیث رئیس شوری، رئیس حزب و رئیس حکومت. این نوع تبلیغات و موقف گیری اهانت است به ارادۀ آزاد مردم افغانستان؛ آقای سیرت بحیث یک تبعۀ افغان حق دارد خود را برای زعامت کاندید کند، اما حق ندارد زعامت خود را قبلاً دیکته و تحمیل کند. اگر لویه جرگه ملت بارادۀ آزاد زعامت او را تأیید نمود آنوقت شخصیت حقوقی واجب الاحترام پیدا خواهد کرد و نه در غیر آن. پس بهتر است انتظار چنین روزی را بکشند که لویه جرگه ملي دایر گردد؛ لویه جرگه شخصي که خود آقای سیرت دایر کرده بود، هم موقعی را که برای اوقایل شده باشند، برای او شخصیت حقوقی واجب الاحترام از جانب ملت داده نمیتواند، زیرا:

(الف) بموجب خبر منتشره در شماره ۱۱-۱۲ درد دل ملي وحدت، جلسۀ هیات اجرائیه حزب لویه جرگه سیرت بتاريخ ۱۴ نوامبر ۱۹۹۸ در مرکز اداره شوری در شهر بن دایر گردید و اشخاص ذیل در آن شرکت داشتند: شاعلی عبدالستار سیرت (رئیس لویه جرگه فیلکوه، کاندید صدارت، رئیس شوری - رئیس کمیته و نطق رسمي شوري حزب لویه جرگه فیلکوه)؛

شاغلو عبدالاحد کرزي - عزیزالله واصفي - دکتور عبدالواحد سرابي - محمد یونس قانوني - هدایت امین ارسلا - دکتور عبدالرحمن - قوماندان عبدالحق - غلام محمد بیلاقي - جنرال محمد عالم رزم - حمید صدیق آمر دفتر بن و عبدالله یوبل معاون دفتر روم.

(ب) در حزب لویه جرگه سیرت با کمونستها ائتلاف صورت گرفته؛ از مدتیست چند نفر کمونست معلوم الحال بطور علنی در جلسات و جرگه های حزب شرکت میکنند (از قبیل دکتور سرابي، غلام محمد بیلاقي و محمد عالم رزم - ثبوت کمونست بودن عالم رزم را که در دوره کمونستها آمر سیاسي قوای هوایی بود در شماره ۱۷۷ مورخ ۱۱ سپتامبر ۱۹۹۵ امید بخوانید که در آنوقت رزم مشاور سیاسي رشید دوستم بود - بیلاقي و رزم در آخرین کابینه خوجه نین ربانی بحیث وزرای تجارت و خارجه مقرر شده بودند).

(ج) یونس قانوني باجۀ آقای سیرت، در نزد اکثریت ملت افغان شخص مفسد، بدعمل و پیسه ساز شناخته شده، بحیث معاون و همکار و هم عقیدۀ خوجه نین ربانی موقف داشته و با قوم و زبان پشتونها نفرت، ضدیت و دشمنی برملا داشته و دارد.

(د) داکتر عبدالرحمن معروف به نام بدل، نام اصلي او فضل احمد و تخلص (فنا)، در پوهنسلحی طب ننگرهار بهمین نام شامل شده، بهمین نام معاش گرفته و بهمین نام شهادتنامه حاصل نموده است. فضل احمد فنا در دوره شاهی از جمله شعله نین ها بود و در دوره لیونی سردار بحیث یک شعله نین تعقیب و توقیف شده بود. و قتیکه ذوالفقار علي بوتو احمد شاه مسعود را برای عملیات تروریستی در پنجشیر در دوره جمهوری لیونی سردار استخدام کرد؛ داکتر فضل احمد فنا با مسعود پیوست و برای مقاصد تروریستی نام عبدالرحمن را کاموفلاژ کرد و هم پیرو فلسفۀ ستمي مسعود گردید. عبدالرحمن نام بدل از اقارب نزدیک احمد شاه مسعود بوده در دوره ربانی وزیر مقتدر ترانسپورت زمینی و هوایی بود و در سال اخیر ماموریت خود چند طیارۀ کهنه را بدلالی داود میر از فرانسه برای شرکت آریانا خریداری و مبلغ چهار میلیون دالر کمیشن گرفت که بین او و احمد شاه مسعود مساوی تقسیم شد. عبدالرحمن نام بدل در فرانسه، جرمني، کلفورنیای شمالی و استرالیا خانه های مجلل خریده

سرمایه زیاد اوتوسط اقاربش در تجارت بند است. اودشمن آشتی ناپذیر پشتو و پشتون میباشد. تعجب در اینجا است که شخصیکه توسط علي بوتواستخدام و در پنجشیر برای سقوط جمهوریت لیونی سردار همراهی مسعود بعملیات تروریستی دست زد، با شخصیکه وزیر و تیوریسین لیونی سردار و رئیس لویه جرگه قلابی او بود، اکنون ۲۵ سال بعد این دونفر از دو قطب مخالف در یک حزب (بمقابل طالبها) یکجا شده اند؟؟!!

(ه) شاعلو عزیزالله واصفي و عبدالاحد کرزي که پشتون الاصل و از قندهار میباشند، چونکه هردوی شان خود را سردار قوم می شناسند و بقرار شناختیکه مردم قندهار ازین دونفر دارند گویا اینهابقیادت و سیادت قوم درانی عقیده داشته، قوم غلجائی رامادون و بی استعداد خوانده، بقیادت آن تن نمیدهند. از جانب دیگر ایندونفر متوقع بودند که طالبان آنها را با کرام و اعزاز بچوکیهای بلند صدارت و وزارت بشانند، چونکه این توقع برآورده نشد، بحیث دشمن طالبان در حزب لویه جرگه سیرت بحیث معاونین و اعضای کابینه سیرت با کمونستها و سستی های ضد پشتون شامل شده اند.

(و) قوماندان عبدالحق و برادرش والي قدیر، هردویشان اعضای حزب لویه جرگه سیرت میباشند و قوماندان عبدالحق در کابینه سیرت برای وزارت دفاع در نظر گرفته شده است. علت اشتراک قوماندان عبدالحق و برادرانش در حزب لویه جرگه سیرت فقط و فقط دشمنی این چهاربرادر با طالبان میباشد و بس، زیرا طالبان از والي قدیر و قوماندان عبدالحق قدرت سیاسی، نظامی و تجارتی در نگرهار را سلب کرده اند.

(ز) آقای عبدالله پوپل قبل از ظهور طالبان بحیث منشی قوماندان لالی در قندهار کار میکرد، و قتیکه طالبان قندهار را گرفتند، قومندان لالی با طالبان بشدت جنگ کرد، اما مغلوب شد و روبفرار نهاد و عبدالله پوپل هم از قندهار فرار و دوباره با آمریکا آمد و مدتی بحیث منشی و پیرو آقای عزیزالله واصفي کار میکرد، بعدا هردویشان بحزب لویه جرگه سیرت بضد طالبان پیوستند. اکنون آقای پوپل بحیث معاون دفتر سیرت در بن کار میکند و وظیفه اصلی او جلب و جذب پشتونهای نا راض از طالبان، بحزب سیرت میباشد.

(ح) آقای حمید صدیق باجۀ غلام غوث وزیري، بعد از آنکه غلام غوث وزیري منشی دفتر روم مقرر شد، روی صحنه برآمد و بحیث پایدو وزیري کار میکرد. او بقوم اوزبک بوده بارشید دوستم قرابت دارد و بحیث عضو رابط بین رشید دوستم و دفتر روم فعالیت میکرد و در نزدیک ساختن پادشاه سابق با رشید دوستم (توسط وزیري) رول مهم بازی کرده است. اودر جرگه بن بحیث رئیس تشریفات و خزانه دار سیرت بود و اگر شیرغان و مزار شریف سقوط نمیکرد، حمید صدیق همچنین مامور دایر ساختن لویه جرگه دوم سیرت در مزار شریف گردیده بود. اکنون او بحیث آمر دفتر سیرت در بن کار میکند.

(ط) سوال پیدامیشود در حالیکه فامیلهای آقایان حمید صدیق و عبدالله پوپل در امریکا بحیث ریفيوجي زندگی دارند، معاشات این دونفر را در بن و مصارف دفتر بن و مصارف کرایه طیاره و رفت و آمد های آنها و اعضای رئیسۀ حزب لویه جرگه فیلکوه و همچنین مصارف طبع و توزیع جریده (ملی وحدت) را کی و از کجا میدهد؟

(ی) نکته آخر اینکه، از مطالعه سوابق و شاخص های ذهنی و توقعات شخصی اشخاص فوق الذکر که چوکات رئیسۀ حزب لویه جرگه سیرت را تشکیل میدهند، واضح میشود که نقطۀ مشترک اینها ضدیت و دشمنی با طالبان، سقوط حکومت طالبان و تاسیس یک حکومت توسط خودشان میباشد. البته اینها همه افغان بوده حق دارند بایک حکومت طرف واقع شوند و حق دارند حزب بسازند و بین هم جرگه کنند. اما سوال درینست که آیا میتوان یک حزب یا یک لویه جرگه را محض باساس دشمنی با یک قوم و برای تصاحب حکومت و قدرت رویکار آورد، آنهم توسط اشخاصیکه همه در سابق از امتحان ناکام برآمده اند؟؟؟ یک حزب باید روی یک مفکوره ملی رویکار آید، اهداف ملی برای صلح و فلاح ملت داشته باشد و توسط اشخاص شناخته شده ملی براه افتد!!! این سه خصلت در حزب لویه جرگه سیرت غیرحاضر میباشد!

۱۳ - برادر محترم آقای غریبیار! شما سوال کرده اید که فرق بین لویه جرگه سیرت که توسط مجله «درد دل ملی وحدت» تبلیغ میشود و لویه جرگه ایکه در شماره ۷۴ مجله آئینه افغانستان تقاضا شده، چیست؟ برای اینکه بسوال شما جواب داده شود لازم بود درباره عنعنۀ و مفهوم لویه جرگه ملی و سیر کرونولوژیک واقعات بارتباط جرگه سیرت در بن و اثرات آن، نظر انداخته شود.

لویه جرگه ایکه آئینه افغانستان از طرف ملت تقاضا دارد، باید یک لویه جرگه ملی باشد برای اهداف ملی، نه یک جرگه شخصی برای اهداف شخصی و گروپی. برای اینکه لویه جرگه ملی صبغه ملی داشته و طرف قبول و قناعت همه اقشار و گروههای سیاسی ملت افغان قرار گیرد، باید ملاحظات ذیل رعایت گردد:

(الف) لویه جرگه باید بداخل خاک افغانستان دایر گردد.

(ب) در مورد صلاحیت احضار لویه جرگه باید توافق قبلی صورت بگیرد. بنظر ما احضار لویه جرگه توسط یک نفر نی بلکه توسط یک کومیتۀ صورت بگیرد که پادشاه سابق نیز جزء آن باشد.

- (ج) کمیته های بررسی انتخابات و کلاهی لویه جرگه در سایر ولایات تعیین گردد تا از اعمال نفوذ درانتخاب و کلاء جلوگیری کرده بتواند.
- (د) از افغانهای مهاجر در خارج مشاهیر و اهل خبره آن و همچنین به تناسب نفوسیکه در هر کشور اقامت دارند، نمایندگان به لویه جرگه دعوت شود.
- (ه) برای اینکه آزادی بیان در لویه جرگه ملی از مصونیت کامل برخوردار باشد، باید تحت نظارت بین المللی (ملل متحد و کشورهای اسلامی) قرار گیرد.
- (و) برای قبول و تطبیق فیصله های لویه جرگه همه جوانب در گیر و دخیل باید تعهد کتبی قبلی سپرده باشند.
- در صورت فقدان هریک از مواد ششگانه فوق، لویه جرگه ملی واجد ارزش های دیموکراتیک دایر شده نمیتواند.

آجنده لویه جرگه ملی باید قبلاً بموافقت همه جوانب دخیل تثبیت و دارای اهداف ذیل باشد (این اهداف با اساس مشوره با اهل خبره کم و زیاد شده میتواند):

(الف) تعیین نظام سیاسی کشور.

- (ب) تعیین زعامت کشور.
- (ج) تصویب یا رد همه القاب، عناوین و پالیسی هائیکه در فقدان لویه جرگه تطبیق شده (از آنجمله موادیکه در ماده ۹ فوق فهرست شده است).
- (د) اتخاذ تصمیم برای تاسیس یک اردوی ملی.
- (ه) انتخاب یک کمیته برای تسوید قانون اساسی جدید کشور.
- (و) اعلام ختم جنگ و آغاز مرحله آشتی و تساند ملی.
- (ح) اتخاذ تصمیم لازم در باره جرایم کمونستها، جرایم تنظیمها، مجرمین جنگ و عاملین قتلهای دسته جمعی.

اینست خاکه و چوکات لویه جرگه ملی که ملت و آئینه افغانستان تقاضا دارد و این نوع لویه جرگه معضله افغانستان را بطور دایمی حل کرده میتواند. تحریک اسلامی طالبان و هر گروه در گیر دیگر که خواستار حل مسالمت آمیز قضیه افغانستان با اساس اراده آزاد ملت باشند، این طرح را مورد غور و مذاقه قرارداد، نظریات خود را در قبال رد یا قبول یا تجویز ترمیم و تعدیلات به آن برای نشر بمجله آئینه افغانستان بفرستند. از نظریات و پیشنهادات متخصصین حقوق و اهل خبره پیرامون طرح فوق بگرمی استقبال میشود. و من الله التوفیق. باتقدیم احترامات فایقه. دکتور سید خلیل الله هاشیان.

ادامه صفحه 48

قدیر و عبدالحق هردو بیک سلسله تحریکات توسط ملک زرین و دیگران در منطقه کنر بصد طالبان پرداخته، هردو برادر با احمد شاه مسعود ائتلاف و پیمان همکاری نظامی دارند و هردو برادر در یک تحریک دیگر بصد طالبان که توسط آقای عبدالستار سیرت رهبری میشود و به (لویه جرگه حزب فیلکو) معروف است شرکت داشته، خصوصاً قوماندان عبدالحق بحیث یاور اول آقای سیرت موقف گرفته، در کابینه ایکه توسط آقای سیرت ساخته شده مقام وزارت دفاع برای قوماندان عبدالحق محفوظ میباشد.

با اساس این هشت دلیل با تاسف پیشگوئی میشود که قتل و قتال بین گروه های انتقامجو دوام داشته، تراژیدی های بیشتری رخ خواهد داد.

تهمت بالای خود: از جانب سید اسحق گیلانی

بعد از واقعه ترور اعضای فامیل قوماندان عبدالحق در پشاور، آقای سید اسحق گیلانی هم آوازه هائبرا شایع ساخت که گویا خود او و زوجه اش در خطر اختطاف یا ترور قرار دارد. خبرنگار آئینه افغانستان از پشاور اطلاع میدهد که عکس العمل افغانها در آنباره ازینقرار است که این آوازه ها ساخت و بافته شخص خود سید اسحق گیلانی بوده که برای پنداندن خود شائع ساخته تا خود را یک شخصیت در معرض خطر نشان بدهد، ولی اونه در نظر طالبان یک شخصیت است و نه در نزد افغانهای مهاجر، اینکه بعضی مقامات خارجی اورا شخصیت می پندارند و انسته بخدمت است که او انجام میدهد. حلقه های افغانی اظهار نظر نموده اند که سید اسحق گیلانی در مدت یکنیم سال ریاست شورای تفاهم را بطور غصب و غیر قانونی تدویر کرده حیثیت و پرستیژ شورای تفاهم را بعد صفر پایان آورده بود تا آنکه اورا برطرف ساختند و حالا که بیکار شده برای جلب توجه بعضی موسسات خارجی این نوع آوازه ها راپخش ساخته و در حالیکه هم در لندن، هم در امریکا و هم در روسیه محل رهائش و اجازه اقامت را دارد، او از پشاور بجای دیگری نمیرود زیرا کاروبار و بیزنس او در پشاور چالان است و مقامات پاکستانی از رفتن او بکدام مملکت دیگر خوشحال هم خواهند شد، لیکن او نسبت به پشاور جای مساعد تر برای بیزنس خود سراغ ندارد و اگر واقعا زندگی او و فامیلش در خطر باشد باید پشاور را ترک کند که نخواهد کرد. حاصل سخن ایکه حیات آقای سید اسحق گیلانی و زوجه اش در خطر نبوده انشاالله سالهای زیادی دیگر هم در پشاور بزندگی و بیزنس ادامه خواهند داد. این خبر را بخاطر اطمینان اقارب و دوستان شان نشر نمودیم.

منظری از طالبها و جناحهای شکست خورده ۱

محمد نعیم بارز از پاریس

۱۵ ساله

وشرافتمندانه منقحی

نجات دهند و بخوار استوار اراده ملت که همانا راه حل مسالمت آمیز منطقی
۱۵/۹/۱۹۹۱ با احترام بردارید شدن لویه جرگه است به آن توسل و زنند. با احترام

چندی قبل مجلسی که با شرکت یکتعداد افغانهای محترم و بریاست عبدالستار سیرت در شهر بن جمهوری اتحاد آلمان برگزار شده بود کسانی هم در مجلس مذکور دیده میشدند که تا دیروز که بر سر قدرت بودند مانع اعمال حق حاکمیت ملت شدند، استبداد کردند، مال مردم را چور و چپاول کردند، به ناموس مردم تجاوز کردند، مردم را بیرحمانه قتل عام کردند شهرها و از جمله شهر زیبای کابل را ویران کردند؛ فساد را رواج دادند پای دشمنان و بیگانگان را بکشور کشیدند هیچگاه ناله و فغان مردم را نشنیدند و هر نوع طرح صلح مسالمت آمیز را از هرسو که صورت گرفت رد کردند چنانکه هفت بار پلانیهای صلح نمایندگان آلمان ملل متحد را بشکست مواجه ساختند اما سرانجام که بوسیله طالبان از اریکه قدرت افتیدند اینک برای حضور یافتن مجدد در صحنه سیاسی روزنه امید را زیر نام شاه که بطور سمبولیک اراده ملت در وجودش ترسیم یافته می بینند ناگهان همه سخن از دموکراسی، آزادی، دایر شدن لویه جرگه و انتخابات میزنند. درین رابطه پای این سوال پیش می آید: اینها که در غرب و بدور از قدرت در لفظ از اراده ملت دفاع مینمایند آیا میتوان اعمال گذشته شان را نادیده گرفت و بحر قهایشان باور و اعتماد کرد؟ در حالیکه زیر بنای فکری آنها و خمیرمایه ایدیو لوریک و شیوه برداشت و تفکر آنها در اساس تغییر نیافته چگونه میتوان به قول و قرار شان اعتماد کرد. آنها که فعلاً بسوی آقای سیرت یعنی نماینده محمد ظا هر شاه دست اتحاد دراز کرده اند واضحست که در یک حالت درماندگی قرار گرفته اند ولی رفتار و کردار گذشته شان بارها ثابت ساخته است که به هیچ اصولی جز منافع خود پای بند نبوده و نیستند و از پرنسیب پیروی نکرده اند و حالاً هم تصور میروند آنچه که آنها میخواهند بصورت فردی و گروهی بازگشت بقدرت است و از آنجا که بر ضعف موجود نیروی خود در برابر طالبان آگاه اند بنابراین بحکم عقل سودجو باید بدنبال متحدانی بگردند. با این هدف تشنگان قدرت و ثروت برای گرفتن کمک دست بسوی دشمنان و حتی همان دشمن خارجی یعنی روسیه دراز میکنند که در اثر تجاوز و ده سال جنگ با ملت افغان تاهتوز مردم ما در آتش میسوزد ولی همانگونه که در گفتار خود به آن اعتراف میکنند هیچ کدام شان به تنهایی نمیتوانند در سر تاسر کشور مسلط شده و بر ملت فرمانروایی نمایند. لذا اینهمه جنگهای تباه کن و نتیجتاً شکستهای شرم آور تنظیمها و جنگ سالاران درس عبرتی بوده برای آنها و هم برای طالبها که تا حال هر کدام در جهت انحصار قدرت تلاش ورزیده و در مسیر خلاف اراده ملت حرکت کرده اند و روزنه امید بر قرار ی یک دولت ملی که از سوی طالبها انتظار میرفت آنها با ندانم کاریها و تند روی های بیش از حد طالبها به یاس مبدل ده است. زیرا طالبان کشور را مایملک شخصی خود تصور کرده و دیگر شخصیتهای بر خور دار از قدرت اندیشه و تاثیر گذار در امور سیاسی، اقتصادی، کلتوری و نظامی را نادیده گرفته اند و جالب اینکه یک تنه در برابر اراده همه مردم و دول پر قدرت جهان قرار گرفته اند و در حمایت از یک فرد عرب که بزرگترین تروریست بین المللی شناخته شده است و در واقعیت امر عملاتی دولت عربستان سعودی و ایالات متحده امریکا اعلام جنگ داده اند و با زیر پا گذاشتن حقوق بشر بخصوص حقوق زن در افغانستان خشم و نفرت مردم آگاه جهان را علیه خود برافروخته اند بدین ترتیب در اثر عدم مدیریت با کفایت و نحوه عمل کرد خلاف اراده مردم داخل و خارج کشور خود تیشه به ریشه خود میزنند چنانچه اخطارها و تهدیدات نظامی دولت ایالات متحده امریکا بو ضاحت میرساند که اگر طالبها به همین منوال با سرسختی بر رفتار خویش ادامه دهند بلا تر دید در آینده نه چندان دور به سرنوشت شرمسار تنظیمها مواجه خواهند شد. ولی بحکم عقل تا بیش از این دیر نشده با ید طالبها خود و ملت بیست سال در آتش جنگ سوخته افغانستان را از شر این ضرب العجل ناشی از موجودیت بن لادن عربی در کشور

پی آمد های جهاد

پوهاند دکتور محمد تادر عمر ازفرانسه

ملت مجاهد افغان با پیروی از شهامت اسلاف غیورشان در دفاع از وطن طلسم شکست ناپذیر شوروی متجاوز را معروض بشکست ساخت؛ بنیان کمونیزم از هم پاشید و اتحاد شوروی متلاشی گردید. جانبازیهای مجاهدین افغان خوف و دهشتی را که هیولای شوروی بر جهان مستولی گردانیده بود از میان برداشت.

کشورهای آسیای میانه استقلال شانرا حاصل نمودند. ممالک اروپای شرقی آزاد شدند، دیوار برلین فرو ریخت، از کشورهای غربی آنکه بیشترین نفع را برداشت امریکا است که دیگر رقیبی در برابرش ندارد و خودسرانه هر چه بخواهد انجام میدهد.

و اما در افغانستان دریایان این جهاد پرافتخار که مردم انتظار چیدن ثمر آنرا داشتند، عده از کرگسهای اجیر بجان ملتیکه جهانیان بان افتخار میکردند افتیده باستنشاره اجنبی جنایات نابخشودنی انجام دادند و بخاطر منافع بیگانه از هیچگونه ستم و ناروا دریغ نکردند.

باستقلال و تمامیت ارضی و فرهنگ ملی دلچسپی نداشتند، به نفوذ بیگانه علاقمند بودند، به عنعنات نیاکان شان ارزشی قایل نبودند. کشتار مجاهدین و قوماندانان ارشد جهاد، ترور منورین، ویرانی وطن، راکت باران شهر کابل که کابوس وحشتناکش حکایت گر آنست؛ جنگهای خونین، عقد بستن ها و پیمان شکستن ها، بهم پیوستن ها و از هم گسستن ها، غصب هزینه جهاد و انتقال آن بخارج، ایجاد مانع در تشکیل حکومت مستقل مرکزی، ایجاد عوامل فقر و مسکنت و مصیبت ازدست آوردهای آنها است.

تنها در شهر کابل شصت هزار طفل شغل گدائی دارد، و در سایر ولایات همه گداگر اند. گفته میشود در کابل مردم از منتهی تنگدستی قصدا خود را بمرض توبرکلوز مصاب میسازند تا مستحق جیره آرد شناخته شوند. بیش از یکصد هزار نفر برای نجات از گرسنگی دین آثانی شانرا ترک نموده بمسحیت گرائیده اند.

حکمتیار و ربانی و غیره که ملیاردها دالر هزینه جهاد را بخارج انتقال داده اند، قصر ها خریده اند و عاملین فاجعه هستند، اگر کوچکترین احساس بشری و اسلامی میداشتند از دارائیهای تاراج شده که متعلق بهمین ملت است گندم و خوراک تهیه میکردند و از مصیبتی که برسر مردم آورده اند می کاستند؛ درحالیکه مربوطین و وابستگان شان در خارج بادالر و پوند بازی میکنند. آنها ادعای مسلمانی و خوشتر از آن زعامت را هم دارند.

ربانی و مسعود حتی پشتوانه بانک و خشتهای طلا را که در ارگ محفوظ بود باغنائی موزیم کابل و همه سرمایه ملی را تاراج کردند. طرفه اینکه استاد ربانی غرامات جنگ را هم بروسها بخشید. فجایعیکه قوماندانهای آنها انجام دادند و موسسه عفو بین المللی به نشر رسانیده است، ننگین و شرم آور است.

مردم افغانستان که در چنین وضع مصیبت بار قرار داشتند از تحریک طالبان استقبال کردند، البته باوصف آنهمه عقب گرائی و تاریک نگری و وابستگی شان بمدارس بنیاد گرای پاکستانی اما فقط بخاطر تامین امنیت و مصئونیت ناموس شان از تجاوز و باور بر شعار طالبان که خواستار تمامیت ارضی افغانستان میباشد و اینها ضرورت اولیه اند. البته نمیتوان از ضروریات دیگر حیاتی صرفنظر کرد که باید با ایجابات عصر وفق داده شود. طالبان مکلف اند زمینه ایجاد یک حکومت مورد تائید همه اقوام و طبقات کشور و خارج از نفوذ بیگانه را مساعد سازند و از دستایر عنعنوی آبا و اجداد مسلمان شان، میرویس نیکه و احمد شاه بابا، پیروی نموده بتدویر لویه جرگه که نهاد اسلامی و افغانی دارد بحکم «و امرهم شوری بینهم» گردن نهند. سرباز زدن از تدویر لویه جرگه طوریکه گروه های پیش از آنها را متلاشی ساخت، طالبان را نیز بخطر نابودی مواجه میسازد. دردوره حکومت ربانی علاوه بر پیشنهاد های انفرادی بزرگان و سرشناسان قومی در جلسه کمیته تحت سرپرستی محمود میستری، تقاضای انتقال قدرت بمردم و تدویر لویه جرگه صورت گرفت، اما ربانی آنرا نپذیرفت. در شورای بزرگ هرات که عده زیادی از مجاهدین و منورین در آن مشارکت داشتند بالای تدویر لویه جرگه تاکید بعمل آمد، اما ربانی باز هم بر آن پشت یازد.

در زمان قدرت تنظیمها، هروقتی از لویه جرگه و یا نام اعلحضرت محمد ظاهر شاه سخن بمیان می آمد ربانی، حکمتیار، سیاف و مسعود با عصیانیت و کلمات اهانت آمیز آنرا رد میکردند. اکنون که طالبان تنظیمهارا از صحنه کشیده و برون ریخته است، آنها از لویه جرگه و ظاهر شاه سخن میزنند؛ آنها که هیچگاه در گفتار و عمل صادق نبوده اند اکنون میخواهند باین بهانه دوباره وارد صحنه گردند، اما در نزد ملت طرف اعتماد نبوده سرمه آزموده هستند. باین عناصر آشوش طلب که بمنظور احیای قدرت ازدست رفته در تلاش اند در صحنه قدرت برای خود جای پائی سراغ نمایند، باید گفته شود که نظر باعمال ننگین و قباح شرم آور شان نزد مردم افغانستان منفور هستند و در تعیین سرنوشت ملت دیگر جای پای ندارند.

باساس طرح روسیه و موافقه ربانی در مجلس تاریخی ۴ دسمبر ۱۹۹۷ در مزار شریف تصویب شد ولایات شمال افغانستان بین آسیای میانه و متیاقی مناطق افغانستان بشکل ساحه حاصل در آورده شود و باین ترتیب تجربه افغانستان عملی میگردد. از جانب دیگر ایران طرح تشکیل هزارستان را ریخته که شامل مناطق مرکزی افغانستان است، و بمنظور پخش نفوذ در آسیای میانه در صدد ایجاد پایگاه در مزار شریف برآمده مسووس حزب

وحدت را در آن شهر جاگزین ساخت و تدفین عبدالعلي مزاری در شهر مزار شریف که مرقد حضرت شاه اولیاء علي کرم الله وجهه آنجا است، جزء همین یلان بود. اما این خیالیانیهای پوچ همه نقش بر آب گردید. نواز شریف هم اعمال نفوذ بر افغانستان را بخواب می بیند و بهره برداري نقد از تجارت آسیای میانه و پایپ لاین گاز ترکمنستان را به نیسئ سيطرة بر افغانستان فروخت که این خواب است و خیال است و جنون. پاکستان که نتوانست تمامیت ارضی خودش را حفاظت کند و نصف پیکرش بنام بنگه دیش ازان جدا شد، درصدد است برای بدست آوردن کلاه سر را ببارد.

و اما در موضوع تیرگی روابط طالبان با امریکا راجع بحضور بن لادن در افغانستان آشکار و واضح است که این حکومت پاکستان است که برای استفاده خود، بن لادن را در افغانستان مقیم گردانیده است. پاکستان با امریکا و عربستان بر سر بن لادن مصروف چانه زدن است که با استفاده از این شکار مفت هم خود را از زیر فشار تعذیرات اقتصادی امریکاهائی بخشد و هم تهدید هندوستان تضمین گردد که درینمورد نواز شریف در سفرش با امریکا تا حدودی امتیازات بدست آورده است، وقتی آرزویش کاملاً برآورده شد، بن لادن را از افغانستان رخصت میکند که این را تاماه سپتمبر سال ۱۹۹۹ پیش بینی نموده است. ظاهراً امضاء قرارداد منع آزمایشات ذروی را روکش ساخته است.

اگر طالبان طوریکه ادعا میکنند واقعا در اتخاذ تصمیم خود آزاد استند و زیر فرمان پاکستان نمیباشند، بانها توصیه میشود که قبل از ضیاع وقت برای رفع قیود و حصول امتیازات با بن لادن خدا حافظی نموده ازدوام اقامتش در افغانستان که سبب ایجاد مشکلات گردیده معذرت بخواهند و باینصورت بهانه جوئی های امریکا بر طالبان خاتمه خواهد یافت. وزیر خارجه امریکا صریحاً اظهار داشت که اگر طالبان آرزوی برسیست شناخته شدن را دارند بن لادن را اخراج کنند. سازمان ملل متحد نیز که دنباله رو امریکا است در انجام مکلفیت های بشري خود در افغانستان نظر بهمین پالیسی امریکا تعلل نموده مصئونیت کارمندان ملل متحد را بهانه میگیرد. در سالهای اخیر جهاد که هیولای کمونیزم شوروي از پا در آمد سازمان ملل متحد برای اعمار مجدد افغانستان در حدود یک میلیارد و دوصدمیلیون دالر تهیه و در صندوق وجهی آن موسسه جمع آوری گردید. چون در افغانستان گروه های اجیر جنایتکار دست بگریبان شده جنگهای تنظیمی و داخلی شروع و مانع استقرار امنیت گردیدند، سازمان ملل متحد مبلغ تخصیص افغانستان را در اختیار سهانوک پادشاه سابق کمبودیا قرارداد، نامبرده با وصف علالت مزاج و کبر سن دست بکار شده پول مفت و باد آورده را در استقرار امنیت و اعمار مجدد کشور خویش بکار برد و امروز کمبودیا در سایه صلح و صفا بسر میرسد، در حالیکه افغانستان مانند سابق در دریای خون غوطه میزند. هیئت موظف ملل متحد برای افغانستان در سال گذشته ۱۱۵ میلیون دالر را غرض پروژه های برچیدن ماین، تهیه مواد غذایی، آب آشامیدنی، معاونتهای صحتی، تطبیق پروگرام صلیب احمر، ساختمان راه ها و سرکها و مصارف دیگر تقاضا نمود. دلیل تاخیر در تهیه این مبلغ ناچیز برای براه انداختن اینهمه پروژه ها عدم رعایت مواد حقوق بشر از طرف طالبان وانمود گردید. اینهمه قیود بخاطر حضور بن لادن در افغانستان است که بدون خارج شدن وی مرفوع نخواهد گردید. والسلام. مورخ ۲۷ جنوري ۱۹۹۹

یادداشت اداره: مقاله پوهاند صاحب بتاريخ ۱۵ فروري تایپ شد واز دو روز باینطرف اخباری مبنی بر بیرون شدن بن لادن از افغانستان شایع شده و دیشب شاعلی ملا حکیم مجاهد نماینده تحریک طالبان در نیویارک مدت یکساعت در رادیو ۲۴ ساعته صحبت رادیویی داشت و بجواب پرسشهای هموطنان گفت که او بطور قطعی اطمینان میدهد که بن لادن باراده خودش از قلمرو تحت تسلط طالبان خارج شده است، ولی او نگفت که چطور و بکجا رفته است. در حالیکه خروج بن لادن از افغانستان بهر دلیلکه صورت گرفته یکقدم مهم موفقیت برای تحریک اسلامی طالبان بشمار میرود، اکنون دیده شود دولت امریکا در پالیسی خود بمقابل طالبان چقدر چرخش و تحول را وارد میسازد.

همه پرسشی فاقد خودپرسی ۱

محمد کریم سامر از ویرجینیا

جریده امید آنقدر بدروغ گوئی و تناقض پراگنی معروف شده که حتی خوشبینان آن با زهر خند میگویند اگر همین دروغ ها ادامه نیابد ما کاملاً مایوس میشویم، یعنی اکثر خوانندگان امید از نظر سیکالوژی همینطور مشروط شده اند که باید دروغ و تناقض بخوانند و بالای دروغ و تصورات واهی یک آینده و امید تخیلی برای خود تعمیر کنند.

در شماره ۳۵۰ امید مقاله ای چاپ شده بقلم پوهاند صاحب محمد فاضل خان تحت عنوان «ماچه کردیم؟ و چه باید کرد؟» و نویسنده درین همه پرسشی تقاضا کرده که «خواهشمندم تا درین مورد لطفاً مرا تنویر فرمایند.» خوب حالا باید به بینیم که پوهاند صاحب چه طرحی ریخته اند و من از مقاله شان یک قسمت را نقل قول میکنم: «اکنون باید اندکی سر بجنب تفکر فرو برد و گذشته ها را یاد آورد و از آن ید و عبرت گرفت. محضرم العای

اردوی مجهز و قوی افغانستان که فرزندان صالح مردم بودند، و باید تزکیه میشدند و در راه حفظ اسلام و تمامیت ارضی و استقلال کشور بسیج میگردیدند. ماهرگاه بجوشش های خودی و کشش های نفسی و تنظیم گرائی های بی مورد اندکی تأمل نمائیم، اعتراف خواهیم کرد که چه خطاهای بزرگی را مرتکب شده ایم، و همکاریهای اهل خبره و مردم را جلب نکرده ایم، بلکه آنها را از خود رانده و آزرده ساخته ایم، و در اثر بی تجربگی و حتی بیخردی چه کارهایی بوده که نکرده ایم که امروز اشغالگران، مجاهدین را اهل شرف و فساد میخوانند... اکنون تن در دهیم که برای تلافی آنچه شده باید آنقدر جرات اخلاقی داشته باشیم که اعتراف کنیم که نتوانستیم کار کشور را مدیریت و سنجیده پیش ببریم، و رضایت خداوند (ج) و پشتیبانی خلق خدا و ملت قهرمان خود را حاصل داریم...»

این بود یک قسمت نوشته پوهاند صاحب فاضل خان که وزیر معارف ربانی بودند و در یک سفر رسمی که همراهی ربانی به تهران رفته بودند یک قرارداد رسمی همراهی وزیر معارف ایران امضاء کردند که بموجب آن نه تنها امور تربیة معلم در افغانستان، بلکه ترتیب نصاب درسی مکتب ها و ترویج کتابهای درسی ایرانی و تعمیم زبان فارسی در سرتاسر افغانستان، حتی تربیة دیپلماتهای افغان بحکومت ایران سپرده شده بود. این قرار داد که بحث یک لکه سیاه و ننگ در تاریخ وزارت معارف افغانستان بجا خواهد ماند توسط وزیر معارفی امضاء شده بود که لقب پوهاند را در اول نام خود نوشته میکنند ولی آنقدر در لحاف بیمار ستمگرایی پیچیده بودند که بهنگام عقد این قرار داد اصالت افغانی خود را هم فراموش کرده، دار و مدار فرهنگی کشور خود را بیک کشور پرمدها، پرآز، آشوبگر و نفاق برانداز سپردند. این نه تنها اردوی قوی و پر شوکت افغان بود که در زمان غصب قدرت توسط ربانی بفرمایش نواز شریف محو و نابود شد، بلکه کانون عظیم معارف افغانستان و تمام بنیادهای فرهنگی افغانستان در همین دوره خودخواهی ربانی و همکاران او که ستمیهای بی مسئولیت بودند، متلاشی گردید.

حالا باید از جناب پوهاند صاحب بپرسیم که اعمال مذکور را خودشان «بی تجربگی» میدانند یا «بیخردی»، و اینکه ربانی و همکاران شان نتوانستند «کار کشور را مدیریت و سنجیده پیش ببرند» برای آنها چه پاداشی را قایل میباشند؟

این است جواب من به همه پرسشی پوهاند صاحب و هم سوال من از استاد محترم و من در فاکولتة تعلیم و تربیه شاگرد شان بودم.

بارتباط دهمین سالگرد آئینه افغانستان

عبدالوهاب فرزانه از ویرجینیا

شماره ۷۴ مژده میدهد که آئینه افغانستان «نشریه وزین و پرمحتوی در دیار غربت» به ده سالگی قدم گذاشته و بنده بحث مشترک دایمی موفقیت شما و همکاران محترم قلمی تا آنرا تبریک میگویم.

حقیقتاً حصه اعظم نشرات نه ساله این مجله مبارزه علیه کمونستها و جنگ سالاران تنظیمی و تفنگ بدستان بی بند و بار و اعمال گوناگون تجزیه طلبان آله دست ممالک همجوار را تشکیل میدهد. علاوه نظریات معقوله هم در آن وجود دارد که اگر در همان مراحل اولی جامه عمل می پوشید، بدبختیهای امروزی اصلاً دامنگیر ملت آزادی خواه و شرافتمند افغانستان نمی گردید.

در حال حاضر که تحریک طالبان به تصرف حدود نود فیصد خاک افغانستان دست یافته اند، باید بدانند که این مملکت خانه مشترک همه اقوام ساکن آن بوده و بخواسته همه طبقات لیبیک بگویند، زیرا ختم دخالتهای همسایه ها و برادر کشی بدون اشتراک آنها عملی شده نمیتواند. بعقیده من عجلتاً مشکل موجوده توسط همان لویه جرگه عنعنوی حل شده میتواند.

بهتر آنست که از تنگ نظری ها در حصه طبقه اناث و تولید مشکلات گوناگون اجتماعی برای مردم صرف نظر نموده و بگذارند که ملت مسلمان و شریف افغانستان توسط لویه جرگه سر نوشت مملکت را تعیین نمایند.

در خاتمه برای کامیابی شما و هموطنانیکه برای آبادی و اعتلای افغانستان خدمت میکنند دعا میکنم. با احترام.

عبدالوهاب فرزانه - ویرجینیا مورخ ۸ فروری ۱۹۹۹.

۹۳ / دهمین صفحه

خداوندگار بلخ را معرفی کنیم. اگر بپذیریم که مسیحیت کلتور غرب را شکل داده است، باید اینرا هم قبول کنیم که تصوف شرقی و مسیحیت غربی در خیلی از نقاط تلاقی میکنند، در آنصورت وقتی در باره تصوف مینویسیم، باید بفهمیم که ما داریم در محل تقاطع هندسی جغرافیای فرهنگی شرق و غرب دست و پامیزیم.

اگر باور ندارید، ویلیام جیمز امریکائی را بخوانید که چگونه از تجارب صوفیه مایه و سرمایه فراوانی برای دانش روانشناسی تهیه دیده است، و باز هانری برگسون را در فرانسه ببینید که منبع اخلاق و دین را در میراث صوفیه جستجو میکند. و اگر تا دیروز میراث عرفانی ما را غربیها برای ما معرفی میکردند، آیا ما امروز و بطور جدی در صدد این نبر آمده ایم که تا بچنین امر خطیری دست یازیم که تا میراث فرهنگی خود را لا اقل برای خود درین محیط هجرت و آوارگی معرفی و شناسائی کنیم.

من بنوبه خود تلاشهای خستگی ناپذیر آقای خیرنیاار محب حیرت را نخستین گام بلند و استوار، درین مسیر مبارک میدانم، بامید اینکه این تلاشهای شان شور و حالی را در حلقه فرهنگیان و قریحه های دور افتاده از وطن ایجاد کند.

که دراز است ره مقصد و من نوسفرم.

هستم بدرقه راه کن ای طاهر قدس

سید فقیر علوي ازويرجینیا

دوست محترم آقا صاحب هاشمیان!

اینکه نامه شخصی ارادت‌مند را سزاوار چاپ بمجله مبارز و خواندنی خویش دانسته اید، مایه تشویق و حوصله افزائی نگارنده می‌باشد. و محبت مختصری هم که در منزل نگارنده صورت گرفت تقریباً هردو باین نقطه توافق کردیم که مبارزه ما و سایر وطن‌داران پاک نیت و وطن‌دوست برای رویکار آمدن یک نظام دیموکراتیک و مردمی است بطوریکه همه اقوام و قبایل کشور و پیروان همه مذاهب در پرتو قانون حق اشتراک در امر ساختمان مملکت و مشوره و سهم‌گیری در سرنوشت وطن خویش راداشته باشند و نیل بچنین مرام جز از طریق تدویر لویه جرگه میسر شده نمیتواند. و طوریکه از خلال مقالات نویسنده گان و همکاران قلمی مجله مشهود میگردد، جملگی بدین باورند که تنها از طریق لویه جرگه و اشتراک تمام اقشار جامعه درین جریان راه حل بحران افغانستان میتواند بشمار آید. و ا مادر مورد تبصره کوچک شما درباره نامه نگارنده در دوحه با شما هم‌نوا نیستم و اینک با اجازه شما دلایل خود را عرض می‌کنم:

۱) نخست اینکه در خبر مربوط باخطار زعامت امریکا بصدر اعظم پاکستان که خود را از طالبان دور بگردانند، شما منبع این خبر را بزم خویش گویا من از جریده امید اقتباس کرده باشم. استاد محترم، درین جهانی که جریانات بین المللی که هر لحظه و هر ثانیه دستخوش تغییر و تحول است، و رسانه های گروهی اعم از روزنامه ها، رادیو و تلویزیون هر آن پخش میشود و خوشبختانه دسترسی باین منابع سهل و میسر است، مجبوریتی احساس نمیشود که از جراید وطن بحث یک ماخذ استفاده کنم. گذشته از آن که خبرهای مربوط بکشور ما و همسایگان دیرتر درین نشریه ها طبع میشود، لابد تازگی و اصالت خود را از دست میدهد، و یک مشکل بزرگ دیگر هم وجود دارد، و آن اینکه مدیران جراید و مجلات ما و حتی رادیوها و تلویزیونها که انکشافات افغانستان را پخش و نشر میکنند، با اصطلاح مرحوم نوری افندی سابق متخصص زنگوگرافی مطابع دولتی، آنرا مطابق سلیقه و پالیسی خویش روتوش میکنند. البته داستان مرحوم نوری افندی را اطلاع خواهید داشت، وی اهل کشور ترکیه بود و تابعیت افغانستان را قبول نموده بود و در رشته زنگوگرافی تخصص داشت، وقتی عکسهای جراید و روزنامه ها برای عکاسی بشعبه زنگوگرافی میرفت که مدیر آن صوفی عبدالغنی متخصص به زنگوگراف و شخص ریش سفید و شاعر مشرب و هم متصوف بود. اکثر عکسها راهمین صوفی عبدالغنی رد میکرد چونکه از نگاه تخنیکی استفاده شده نمیتوانست. درینوقت بود که به نوری افندی مراجعه میشد و وی میگفت عکسها را بدهید بمحمد اکرم خان نقاش و یا جان محمد خان تا آنرا روتوش کنند. البته عکسها ماهیت اصلی خود را از دست میدادند ولی برای کاره زنگوگرافی مساعد گفته میشد.

نگارنده خبر مربوط به نواز شریف را از روزنامه واشنگتن پست مورخ ۳ دسمبر ۱۹۹۸ گرفته بودم و خبر بدین قرار است: «نواز شریف صدراعظم پاکستان دیروز رفت بقصر سپید و تقاضای انکشاف روابط کشور متبوع خود و امریکا را کرد که به تحلیل مبصرین امریکائی درین امر توفیق کمتری بدست آورد. مامورین عالی‌رتبه امریکا میگویند که کلینتن به نواز شریف گفته است که آزمایشهای ذروی و تولید سلاح آنرا کاملاً متوقف بگردانند. در امر گرفتاری اسامه بن لادن که متهم باعمال تروریستی است یاری کند و از ملیشاهای طالبان افغانستان خود را مطلقاً جدا بسازد. آنوقت است که موافقات اقتصادی و نظامی با پاکستان توسعه خواهد یافت. گذشته از آن، کلینتن به نواز شریف خاطر نشان کرده است که اونمیتواند در قضیه متنازع فیه کشمیر که چندین دهه بین هند و پاکستان بحث یک هسته تشنج وجود دارد، وساطت کند و در حل این معضله یاری رساند. رئیس جمهور علاوه کرد که اگر در حل بحران شرق میانه و یا آبرلیند وساطت کرد بدلیل این بود که طرفین وساطت و میانجیگری امریکا را خواستار شدند و باین ترتیب اگر طرفین درگیر بوساطت امریکا توافق نظر نداشته باشند ما نمیتوانیم موثر واقع گردیم. رئیس جمهور امریکا باین ترتیب اشارتاً بنواز شریف فهماند که چون هند وساطت هیچ کشور سوم را نمی پذیرد لهذا امریکا در چنین یک معضله چیزی کرده نمیتواند. نواز شریف این بازدید رامثبت خواند و از... آن چنین استنباط میشود که روابط این دو کشور بعد از آزمایشات ذروی که پاکستان در تابستان گذشته انجام داد و به تقاضاهای مکرر امریکا اعتنائی نکرد، و باین ترتیب رو بسردی گزاشده بود، باردیگر روند عادی خود را می پیماید. امریکا با انجام آزمایشهای ذروی علیه هردو کشور به تحریم اقتصادی پرداخت و موجب تقبیح جهانیان شد و کلینتن نیز مسافرت خود را به آن منطقه بعنوان اعتراض ملفی قرار داد. قرار بود که در ماه سپتامبر هردو کشور (پاکستان و هند) قرارداد عدم انتشار سلاح ذروی را امضاء کنند و از تولید سلاح هستوی منصرف شوند، آنچه امریکا اصرار بر گذاشت، ولی قراریکه بعداً معلوم شد این دو کشور بهیچ توافقی درین ساحه نرسیده اند و حتی حکومت هند تصمیم دارد درین باره قدمهای جدی تری بردارد. کارل اندرفورت معاون وزارت خارجه امریکا گفت که وزیر خارجه و رئیس جمهور

شاعران افغان، استقبال از بهار را فراموش نکنید!

تحلیلی از اهم اخبار افغانستان

در دوماه گذشته علاوه بر جنگ تباه کن که دوام داشته است، یکسلسله واقعات سیاسی هم رخ داده و در اخبار روز نشر شده که مروری بر آنها تکرار احسن خواهد بود.

عقب نشینی ایران: دولت ایران بعد از ازدست دادن آخرین و مهمترین پایگاه استعماری خود در بامیان، در آخرین تحلیل ملتفت گردید که سیاست غلط، پرقیمت و بی ثمر را بمقابل تحریک طالبان در پیش گرفته است. ارزیابیهای جدید برای دولت ایران نمودار ساخت که اگر در افغانستان عملیات نظامی بپردازد در یک جنگ دوامدار درگیر خواهد ماند و پای امریکا برای سرکوبی ایران در افغانستان باز خواهد شد. ایران بر سیاست غلط خود وقتی فوراً تجدید نظر کرد که بعد از فیر راکت‌های امریکائی برخواست صدای «مرگ بر امریکا» از قندهار و کابل بالا شد. این صدا از بیست سال باینطرف از ایران و از چند سال باینطرف از عراق بالا بود، اما وقتی ایران دید که در اثر سیاست نادرست امریکا یک همصدای دیگر نیز در همسایگی خود و در منطقه پیدا کرد، سیاست نرمش بمقابل طالبان را در پیش گرفت، و اکنون ایران در صدد آنست تا مناسبات خود را با طالبان حسنه سازد و از این طریق از یکطرف طالبان را در دشمنی امریکا نگاه دارد و از جانب دیگر از طریق دیپلماسی برای اهل تشیع و هزاره ها حقوق متناسب بدخل حکومت و دستگاه طالبان کسب نماید. از نظر اقتصادی نیز افغانستان برای ایران بازار خوبیست برای فروش تیل و دیگر تولیدات صنعتی ایران، و با تاسیس مناسبات حسنه، مسائل پایپ لاین گاز و تیل نیز بین دور ژیم بنیاد گرا بطور دوستانه حل و فصل شده میتواند. اخیراً مولوی وکیل احمد متوکل، سخنگوی دولت طالبان، با یک هیات ایرانی در سفارتخانه ایران در امارات عربی دیدار و مذاکره نموده و در نتیجه این مذاکرات راه برای بازدیدهای هیاتهای متقابل از افغانستان و ایران باز شده است. طرف طالبان نیز آرزو دارند مناسبات خود را با ایران حسنه سازند.

تشیثات اقتصادی جاپان: افغانستان برای جاپان از نیم قرن باینطرف بازار خوب تجارت بوده است. در حال حاضر، جاپانیها بخاطر گل روی امریکا نمیتوانند رژیم طالبان را برسمیت بشناسند، و برای تلافی این خلای سیاسی، بکمک های بشری و روابط تجارتی متوسل شده اند. یک هیات جاپانی اخیراً از کابل دیدار کرده و چند قرارداد تجارتی نیز امضاء شده است. طالبان آرزو دارند جاپان در استخراج معادن افغانستان سهم بگیرد، اما جاپان هنوز در زمینه متعهد نشده و علت آن دوام جنگ و اخلال امنیت در افغانستان و همچنان مزهٔ ابرقدرتها میباشد.

تشیثات تجارتی چین توده ای: درین اواخر یک هیات چینی از افغانستان دیدن نمود و قرارداد تجارتی به پیمانہ کوچک بین طرفین امضا و هکذا در باره تاسیس یک خط هوائی بین کابل و ارومچی موافقه شد. دیدار و مذاکرات هیات چینی با رژیم طالبان در حلقه های افغانی سروصدای زیاد انداخت. بعضی از تحلیلگران افغانی عجولانه قضاوت کردند که هدف چین از تاسیس خط هوائی با قندهار و کابل صدور اسلحه برای خود طالبان و هم برای پاکستان (از طریق طالبان) میباشد. اینطرز تحلیل بخاطری ضعیف و غیر قابل باور بنظر میرسد که چین از راه بحربقیمت ارز از ترانس اسلحهٔ خود را بپاکستان رسانیده میتواند. علاوه چین با پاکستان از طریق کشمیر یک راه باریک زمینی هم دارد و از همین راه بود که چین توده ای در دورهٔ جهاد به تنظیمهای افغانی برای جهاد بمقابل عساکر متجاوز روسی اسلحه میفرستاد؛ بین چین و پاکستان خط هوائی مستقل نیز موجود بوده و چالان است، ایدو کشور بمقابل هندوستان منافع و همکاریهای مشترک دارند.

بنظر آئینه افغانستان چین بطالبان اسلحه نخواهد داد، و دلیل واضح آن اینست که چین از زیر دل رژیم طالبان خوش بین نمیشد و روادار آن نیست که طالبان تالقان و بدخشان را فتح و در زیر تسلط خود داشته باشند، زیرا اقلیت مسلمان مسکون در منطقهٔ خُتن (ایالت سنکیانگ چین) که در همسایگی بدخشان افغانستان قرار دارد تحت شکنجه نظامی و سیاسی چین قرار داشته از مدتیست که قیامها و مبارزات مسلمانها در چین از طرف دولت چین بخشونت سرکوب میشود. چین از همسایه شدن طالبان با سنکیانگ هراس دارد و میخواهد از آن بوسائل دیپلماسی جلوگیری کند. لهذا چین همین تاسیس خط هوائی را بقسم رشوت سیاسی بطالبان داده تا نفوذی بالای طالبان داشته باشد و در موقعش مانع حملات نظامی طالبان بالای تالقان و بدخشان گردد. چین با وجودیکه در گروه کشورهای شش جمع دو شامل است، رژیم ربانی را تا هنوز برسمیت نمیشناسد و هارژدافر ربانی در پیکنک وجود دارد و مقارن همین زمانیکه هیات تجارتی چین از افغانستان دیدن نمود، هیات خوجه ربانی بریاست مسعود خلیلی از پیکنک دیدن کرد و از طرف دپارتمان افغانستان در پوهنتون پیکنک از او استقبال شد و بیاناتی بین مسعود خلیلی و دانشمندان چینی تعاطی گردید که تفصیل آن در جریدهٔ (میزان) شماره ۳۹ مورخ ۳۱ دسامبر ۱۹۹۸ که از طرف مسعود خلیلی بمصرف حکومت هند در دهلی چاپ میشود نشر شده است؛ یک

حکومت متبوع وی به نواز شریف خاطر نشان کرده اند که با طالبان بصورت روشن و آشکارا روابط خود را قطع کنند. گروهی که قسمت اعظم خاک افغانستان را تحت کنترل خود دارند و با سامه بن لادن که متهم به انفجارات تروریستی در شمال افریقا میباشد و امریکا خواهان آن است، اجازه اقامت داده است. نواز شریف گفته است که بسیار مسرت دارد اگر تاجیکه توان دارد در جلوگیری از تروریسم با امریکا همکاری کند.»

داستان خریداری طیارات جنگی فانتوم ۱۶ پاکستان نیز پایان یافت، باین معنی که پاکستان ده سال قبل برای خریداری ۲۸ طیاره فانتوم ۱۶ مبلغ ۶۵۸ میلیون دالر با امریکا بصورت پیش خرید پرداخته بود، ولی چون پاکستان پروگرام ذروی خود را پیش میبرد، امریکا این معامله را به تعویق انداخت که اینک طیارات فانتوم مذکور را زیلاند جدید بدست آورد و یکمقدار پول پاکستان در حدود سه صد میلیون دالر بان کشور مسترد گردید و طبیعی است که یک ضربت بزرگ بانکشور علیه پروگرام دفاعی پاکستان علیه هند محسوب میگردد.

بهر حال وقتی آقای نواز شریف رفت؛ کلوپ ملی مطبوعات واشنگتن برای آنکه بسوالات خبرنگاران پاسخ بدهند درباره آنچه در قصر سپید صحبت شده بود کنار گذاشت و گفت که امریکا وعده کرده است تادرقضیه کشمیر بین هند و پاکستان وساطت کند (مترجم: درواشنگتن پوست هرگز چنین وعده ای از زبان کلتنن نداشت) و بعد هرچه گفت درباره بحران کشمیر گفت حتی یکبار هم اظهار داشت که شاید بحران کشمیر بیک جنگ اتمی بین هند و پاکستان منجر شود. خبرنگاران هر چند کوشیدند درباره بن لادن و طالبها از او معلوماتی بدست بیاورند توفیقی حاصل نشد و عنان صحبت را تغییر میداد.

خوب است درین فرصت مفتنم، چند مطلب جالب دیگر هم از نواز شریف بشنویم، نه تنها عیبی نخواهد داشت بلکه وسیله شناخت شخصیت متظاهر او خوبتر میسر میگردد. وقتی نواز شریف از مسافرت ناکام امریکا بپاکستان برگشت، توقف مختصری هم در لندن کرد و بقول روزنامه معروف دیلی تلگراف چاپ لندن، نامبرده از لوکس ترین مغازه های شهر لندن برای تجلیل کرسس با مصطلاح امریکائی ها شاپنگ کرد و جریده هفته وار اردوزبان (پاکستان پوست) مورخ ۳۱ دسمبر ۱۹۹۸ تحت عنوان «غریب ملک کی امیر وزیر اعظم کی شاهانه کرسس شاپنگ» بنقل از روزنامه دیلی تلگراف، صدراعظم را سخت مورد انتقاد قرار داد. ناگفته نماند که آقای نواز شریف وقتی به آزمایشهای ذروی می پردازد ب مردم خود میگوید باید مردم باین پیروزی حکومت بهای گزاف بپردازند، بحدی که برای سدجوع خویش علف صرف کنند و مصمم است شمولیت طالبهای افغانستان را در پاکستان تعمیم بخشد؟! و از لندن برای تجلیل سال نو عیسوی اسباب و لوازم کرسس میخرد!؟

موضوع سلیک هریسن: من سلیک هریسن را نمی شناسم و تفاوت شمارا در مورد این شخص که اهل مطالعه هستید کاملاً تأیید میکنم ولی آنچه درباره اظهارات ضیاء الحق رئیس جمهور مقتول پاکستان در کتاب خود ذکر کرده فقط نقل قول کرده و نقل قولها ستون فقرات خبرها را تشکیل میدهد. اگر خواسته باشید میتوانید با وی در تماس شوید و توضیحات بیشتری شاید در اختیار شما خواهد گذاشت و احتمال دارد نوار صدای ضیاء الحق را با خود داشته باشد.

نگارنده درست هنگامی با اثر او دست یافتم که سال گذشته در خلال یک مسافرت مختصری به شهرک کانکور در این کتاب را بدست آوردم و وقتی اثر را تا اخیر مطالعه کردم در قسمت نقشه های خاینانه ضیاء الحق در مورد افغانستان خیلی ناراحت شدم و لهذا بلافاصله آنرا ترجمه و در جریده امید در دو شماره طبع گردید. با همه سوء نیتی که سلیک هریسن نسبت با افغانستان و مردم آن داشته باشد باز هم فاش ساختن پلانیهای کنفدریشن افغانستان و پاکستان که از قول ضیاء الحق بدست آورده ناخود آگاه خدمتی ب مردم افغانستان تلقی میگردد (یادداشت اداره: خبر مربوط به طرح کنفدریشن ضیاء الحق بسیار پیشتر از کتاب سلیک هریسن توسط خود تنظیمها که بالای شان این طرح تطبیق میگردد در پشاور افشاء شده بود و آئینه افغانستان در سال ۱۹۹۰ دو مقاله بالای این موضوع نشر کرده است. دکتر هاشمیان). اساساً طوریکه در مقدمه ترجمه قبلی خود ذکر کرده بودم، تصمیم بران داشتم که اگر عمر یاری کند یواش یواش بقیه کتاب را نیز ترجمه خواهم کرد ولی در همین ضمن اطلاع حاصل کردم که نویسنده محترمی بنام عبدالجبار ثابت در پشاور این اثر را بزبان دری در آورده است که من ذریعه یکتن از دوستان افغان خود در پشاور جلد اول آنرا بدست آوردم و معلوم میشد که هنوز حلد های بعدی ترجمه و طبع نشده خواهد بود یا من ازان اطلاع ندارم. بدین ترتیب ملاحظه میفرمائید نگارنده برای نخستین بار بلان پاکستان را درباره تاسیس کنفدریشن با اطلاع و پنداران عزیز خود رسانیده ام و در گذشته ها من بخاطر ندارم چنین مطلبی آشکارا طبع شده باشد. (یادداشت اداره: متن انگلیسی کتاب هریسن و محتوی آن متصل طبع آن در آئینه افغانستان نقد و معرفی گردیده و درباره فیدریشن و کنفدریشن و مضرات آن برای افغانستان در مجلات شماره ۳۲-۳۳-۵۲-۵۳-۵۴ و ۴ آئینه افغانستان مقالات متعدد بقلم استادان پوهنتون افغانستان نشر شده است. هکذا در مدح و ضرورت آن مقالات متعدد در جریده امید نشر شده است. اما فتح ولایات شمال و بامیان توسط طالبان افغانستان را از خطر تجزیه و کنفدریشن سازی برای ابد نجات داده است. دکتر هاشمیان) البته تا وقتی که لویه جرگه دایر شود و سیستم دولت آینده افغانستان را نمایندگان لویه جرگه تثبیت کنند، مقالاتی

بیشمار دردم و مدح فدریشن ذریعه ارباب قلم و تحقیق نشر خواهد شد. (یادداشت اداره: ما طرفدار جدی دایر ساختن لویه جرگه هستیم و البته جادارد در آن بالای سیستم و نظام کشور صحبت و بحث شود، اما بنظر ما دیگر ضرورتی به بحث بالای فدراسیون و کنفدراسیون نمانده است. دکتر هاشمیان)

من بانظر شما موافقم که اوضاع از روزیکه ضیاء الحق چنین پلانی در سر داشت تا امروز در منطقه فرق فراوان و فاحش نموده که چنین یک نقشه را خنثی خواهد ساخت مهذا خوب است و پنداران از دسایس پاکستان بیشتر آگاه باشند و با تشکیل یک جبهه متحد علیه چنین دسیسه ها قیام کنند.

یاد گذشته ها: اما نقد عالمانه شما در مورد اثر دانشمند مصري تحت عنوان «نگرانیهای روشنفکران» واقعا خیلی جالب و خواندنی بود. نگارنده با استاد صفدر پنجشیری مترجم این اثر غایبانه ارادت خاصی داشت و از زبان برادرم پروفسردکتر سید یوسف علمی حرفهائی درباره این شخصیت محترم شنیده بودم و اگر حافظه پیری یاری کند یک پاورقی استاد را نیز در روزنامه اصلاح طبع کرده بودیم که مورد استقبال خوانندگان واقع شده بود و بعد هم ذریعه استاد علمی تلاش نمودیم تا اگر آثار بیشتر استاد را در روزنامه اصلاح داشته باشیم اما توفیقی میسر نشد که یقینا مصروفیت های علمی استاد مانع ادامه همکاری شده باشد. و اما نگارنده برادر شهید شانرا که غلام حیدر پنجشیری نام داشت خوب می شناخت. جوان با احساس و صریح الهجه و آتشین مزاج بود. وقتی روز گاران آرام در کابل بودیم همینکه هوا رو باعتدال میگذاشت بامرحوم دکتر سهیل و غلام حیدر پنجشیری میرفتیم به پغمان و در باغ دوست مهمان نواز ماسراج الدین خان (پسر معروف نظام بای) و در محیط با صفا و آرام بصحبت های سیاسی می پرداختیم. بعضا مرحوم محمد آصف سهیل که شعر هم میگفت اشعار خود را قرائت میکرد و ما حظ میبردیم و بعضا هم ببازی شطرنج مشغول میشدیم و تا شامگاهان در باغ پغمان میبودیم. وقتی که غلام حیدر پنجشیری رئیس انحصارات دولتی بود برای عقد قرارداد شکر و روغنیاات سفری باتحاد شوروی سابق کرد که آنوقت سفیر کبیر افغانستان در ماسکو مرحوم عبدالحکیم شاه عالمی بود. نمیدانم دوست منقد و احساساتی ما چه گفته بود که مورد پسند سفیر واقع نشد و راپور اورا بکابل داده بود و مرحوم غلام حیدر پنجشیری بر اساس همان راپور صیاحی چند زندانی شد.

مرحوم سهیل که از ارادتمندان مرحوم داود خان بود، با غلام حیدر پنجشیری درباره طرز فکر و دکتاتور منشی سردار پر خاش میکرد ولی دیر نمیگذشت که هیجانات فرو می نشست و مناسبات حالت دوستانه و عادی خود را میگرفت. غلام حیدر پنجشیری تقصیری نداشت جز اینکه یک جوان وطن دوست و مخالف رژیم خلق و پرچم بود. علنا آنان را با انتقاد میگفت. اما حسیها میکوشیدند اورا علیه مجاهدین پنجشیر استعمال کنند اما سودی نبخشید و لاجرم اورا بشهادت رساندند. بهمین سلسله، حبیب الرحمن جدیر مدیر روزنامه اصلاح که در جامع الازهر مصر در رشته ژورنالیزم تحصیل کرده بود، بعنوان اینکه پنجشیری است، اعدامش کردند. هر چند وی یکبار پشت تلویزیون رفت و حرفهائی هم به نفع رژیم گفت اما معلوم شد که چون آن حرفها از صمیم قلب نبود، به حسابش رسیدند و بحیاتش خاتمه بخشیدند.

نقد استادانه شما در مورد کتاب دانشمند مصري و مخصوصا دفاع شما از علامه بزرگوار سید جمال الدین افغانی واقعا در خور تقدیر است. چون شما در نقد آثار بی پرده صحبت میکنید و عالمانه و بیطرفانه اثر را به نقد میگیرید، خواننده ازین چنین نقدها هم مقداری می آموزد و هم از مطالعه آن محظوظ میشود. مخصوصا با وصف آنکه در نقد این اثر از عهده تحلیل آن بحیث یک استاد پوهنتون بخوبی بدر شده اید، باز هم راه تواضع و انکسار را پیشه کرده اید و باین ترتیب نقد اثر را جالب تر ساخته و مولفین افغانی را تشویق میکند تا آثار خود را برای نقد بشما بفرستند، هر چند این امر کار شمارا دشوار میسازد ولی خوانندگان شما را باین مجله بیشتر علاقه مند میگرداند.

حالا که عرایض خود را پایان می بخشم و از شکیانی و حوصله شما و خوانندگان محترم مجله شما که با نگارنده تا آخر این سخنها بودند، خوب است برای یک لحظه ای هم که باشد، چند حرفی نیز درباره آزر و تواضع از خامه استاد بزرگوار و علامه دهر مرحوم سلجوقی بشنوید که در نقد بیدل خط رقم کرده و مطالعه آن اکثر موجب سرگرمی و عجز نگارنده درباره فلسفه بیدل (رح) بوده است، باشد که صهای خود شناسی و انکسار که مرتبه نصح آدمیت است، شما و دوستان شما را از خستگی این نوشته طولانی نجات بخشد:

آزر و تواضع:

سقف کلبه فقراء نیست سیرگاه هوا
سر به سنگ تا نخورده، اندکی خمیده بیا

اخلاق تا به دین پیوندی نداشت، پهلوی آن قدری ضعیف بود و ازین رو تواضع در اخلاق ارسطو مقامی داشت، ولی تواضع بحیث یک ملکه و یک سحیه، یکی از بهترین حلقه های وصل مجتمع است. اما اگر تواضع بصورت مصنوعی و ریائی باشد و شخص متواضع برخلاف عقیده خود سیاستا فروتنی میکند، اینطور تواضع فضیلتی نیست بلکه ردیلتی است. تواضع این است که انسان خود را به عینک بزرگ بین نه بیند و باز هم اگر امتیازی مادتا

و معنا بخود سراغ دارد، باید آنرا موهبت خدا و مال جامعه بشمارد. اگر او عالم ویا فیلسوف ویا هم سیاسی ویا نابغه ایست همه این چیزها را روحاً از خدا و جسماً از جامعه خود یافته است و باید آنرا در کار جامعه کند. حینیکه دهقان و کفش دوز و جاروب کش با اینکه اشخاص عادی هستند وظیفه خود را بکمال اخلاص و بدون خود نمائی بجامعه خود تقدیم میکنند، او که خود را عالم و ممتاز میداند چرا خود نمائی و خود فروشی کند و چرا فرشته علم رابه دیو غرور و استکبار بسپارد، مخصوصاً اگر صوفی نیز باشد که باید برعایت عالم وحدت و هم کثرت و روح مساوات و هم خود شناسی را همیشه بکار بنهد.

بعضی افراد این غزل:

ای گداز دل! نفسی اشک شو! بدیده بیا!
یار میرود ز نظر، یک قدم دویده بیا!
از سروش عالم جان این نداست بال فشان
«کای نوای محفل انس، از همه رمیده بیا»
تأثرته ام ز نظر، شام من رسان به سحر!
شمع انتظار تو ام، صبح نا دمیده بیا!
بی ادب، نَزَد کسی ره ببارگاه وفا!
یا قدم ب خاک شکن! یا عنان کشیده بیا!

ادامه صفحه 30

د. توفیق افغان ملت را در پی معکوس شدن پول منعکس می کند و در جهت بالا راندن
سراج بنفشه جنگ در ملت در اوردی. ممشل نه دخی، بلکن سر و غر و تلی
جنگ کی مطلوب! فغان ملت بر عین شوی دخی. د ملت اراده که دی نخه دره
لوریده چی سی و اکمنه کی یواچی او یواچی. د سراج بنفشه جنگ
د جنگ ش لاراند رنگه دن سی و اسلمه تمثیله ستی.

در تاریخ دیموکراسی. استثنا. و مطلقیت قاعده است!

(رابرت کاپلان)

ترجمه و تلخیص از: دکتور محمد عثمان روستار تره کی

نویسنده در شماره اکتوبر ۱۹۹۸ مجله آئینه افغانستان از موانع سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و کلتوری ایکه در راه تطبیق دیموکراسی در کشورهای رویانکشاف و از جمله افغانستان وجود دارد، صحبت کرد.
روبرت کاپلان (Robert Caplan) دانشمند معاصر امریکائی در شماره ۳۸۲ سال جاری هفته نامه کورییر بین المللی (Courrier International) طی مقاله مبسوطی بعین موضوع تماس گرفته، دلائل قوی و در عین حال حالت دیگری برای اثبات بیچارگی و درماندگی دیموکراسی در طی طریق بسوی موفقیت ارائه کرده است. خواندن این مقاله برای رهروان طریقت دیموکراسی در کشور، بسیار آموزنده است. اینهم خلاصه ترجمه مضمون مذکور:

باید باین واقعیت تن داد که سقوط کمونیزم قرینه اثبات تداوم وسختجانی دیموکراسی غربی در طویل المدت نیست. از مرگ طبیعی مارکسیزم در اروپای شرقی، نباید چنین استنباط کرد که گلیم نظامهای مطلقه برای همیشه در امریکا و خارج آن برچیده شده است. تاریخ نشان داده که دیروز در عصر روشنائی ها ← زیر عنوان مسیحیت و امروز زیر نام دیموکراسی هیچگاهی عقل و منطق بر تاریک اندیشی غلبه نداشته است.
من باین باورم که دیموکراسی ایکه ما از آن در بسا نقاط غربت زده جهان حمایت میکنیم، سرانجام با استقرار اشکال جدید مطلقیت خواهد انجامید. دیموکراسی در ایالات متحده امریکا بیش از همه وقت معروض بخطر است. این خطر که فعلاً در کمینگاه قرار دارد، در آینده قابل رویت خواهد بود. بسیاری از نظامهای سیاسی آینده با اولیگارشیهای آتن و سپارت قدیم شابهت خواهد داشت تا شکل حکومت فعلی امریکا. این وجیزه را باید از تاریخ آموخت که دوران موفقیت و آرامش غالباً آستن خطرات قابل پیشینی است. یولیپ (Polybius) مورخ یونانی قرن دوم قبل از میلاد از آنچه ما بنام عصر طلایی آتن می شناسیم، بعنوان سرآغاز انحطاط آن یاد کرده است.

هیتلر و موسولینی هر دو از برکت دیموکراسی بقدرت رسیدند. نظامهای مبتنی بر اصول دیموکراسی همیشه مسیر انسانی ساختن جوامع را تعقیب نمیکند. برخلاف، سلامت جوامعی را که در آن مستقر اند معروض بخطر میسازند: در اپریل ۱۹۸۵ سودانها برای تعویض رژیم نظامی برحال، بیک حکومت جدید انتقالی که سال بعد انتخابات آزاد را تدویر کرد، دست بکار شدند. درین کشور، دیموکراسی ایکه برپایه انتخابات ظهور کرده بود، راه را برای انارشی باز کرد. این انارشی سرانجام بیک استبداد خونریز که در تاریخ مابعد استعماری سودان نظیر آن دیده نشده بود، جای خود را خالی کرد: یک رژیم نظامی بقدرت دست یافت که بلاد رنگ مخالفین را اعدام نمود، زنان را از حقوق اولیه شان محروم ساخت، اتباع غیر مسلمان را محکوم بقحطی و گرسنگی نمود، اختطاف فرزندان غیر مسلمان و فروش آنها ب قیمت ۲۰۰ دالر بوالدین شان سکه مروج شد و بالاخره خرطوم (پایتخت) چنان

شاعران توجه فرمایند اشعارشان تا ۱۷ هارچ برسد

بمرکز تروریسم بین المللی تبدیل گردید که بیروت را از یادها زدود.

در صورتیکه سلامت یک جامعه متزلزل باشد، طی طریق بخاطر تحقق دیموکراسی نه تنها توأم باخطر، بلکه بسیار فلاکت بار نیز است: مثلاً در جریان مراحل اخیر آزمایش دیموکراسی در آلمان و ایتالیا میان دو جنگ جهانی، بیکاری و تورم بزل در آلمان و اختلال نظم عامه در ایتالیا بهمان اندازه زیان بار گردید که معیار بیسوادی در سودان (درین کشور تنها ۲۷ فیصد مجموع مردم و ۱۲ فیصد زنان سواد دارند) (یادداشت اداره: بقرار احصایه ای که خواندید، به تناسب افغانستان در حال حاضر، سودان بسوی مردم شش برابر با سودا دارد و بسوی زنان که در افغانستان پیاپیتر از نیم فیصد می باشد، سودان ۲۴ برابر با سودا دارد - دکتر هاشمیان).

از آنچه گفتیم نباید چنین نتیجه گرفت که نظام های استبدادی خوب و نظامهای دیموکراتیک بد است. دیموکراسی بالذات قابل نفی نیست، بشرطیکه استقرار آن بدنیال موفقیت های اجتماعی و اقتصادی باشد. تجربه دیموکراسی های مستقر در اروپا با جوامع بفرنج و مغلق (Sophisticated) آن ثابت کرده است که برای جلوگیری از ظهور استبداد و انارشی، بسیار ضروری بنظر میرسد که مردم بگروپهای منفعت تقسیم شوند و گروپها درگیر رقابت مسالمت آمیز بایکدیگر گردند. البته چنین احتمالی صرفاً به اتکای یک پروسه طویل المدت تاریخی امکان پذیر است. واقعیت اینکه ما در موضع دفاع از دیموکراسی دلائل اخلاقی ارائه میکنیم بسادگی خود نشان دهنده آنست که برای پیاده کردن اصول دیموکراسی در بسا نقاط جهان دلائل تاریخی و اجتماعی وجود ندارد.

برای رسیدن بیک نتیجه منطقی طی بحث فعلی طرح سوال دیموکراسی در اوگندا بسیار آموزنده معلوم میشود. درین کشور «استبداد منوره» رئیس جمهور موسونی» حاکم است. اوگندا زیرچکمه استبدادی این شخص علی الرغم تصادمات نژادی شمال کشور، رشد قابل ملاحظه اقتصادی خود را (۱۰ فیصد) تأمین کرده است. در ۱۹۸۶ اردوی موسونی کامپالا پایتخت اوگندارا بدون آنکه اموال حتی یک دوکان هم بتاراج برود، تصرف کرد. موسونی انتخابات ربه شیوه ای سازمان داد، تاموفقیت شخص وی تضمین شود. نامبرده بعدا گفت: «من جزء همان مردمی هستم که بکثرت گزائی دیموکراتیک (سیستم تعدد احزاب یا پلورالیزم) عقیده ندارد. درواقع پلورالیزم بدرد افریقا نیمخورد. هرگاه اوگندا سیستم کثرت احزاب را مجاز اعلام کنیم، هیچیک حزب در انتخابات برنده نخواهد شد. مشکل از همین جا آغاز میگردد: گرایش های مذهبی، قبیله ای و منطقوی مبنای دسته بندیهای حاد سیاسی خواهند گردید.» بیک کلمه در جامعه ای که دارای سطح رشد کافی اجتماعی، اقتصادی و سیاسی نیست، سیستم کثرت احزاب به تعمیق و سازمانسازیه و تفرقه های نژادی و منطقوی خواهد انجامید.

در کشور روندا، دیموکراسی سرنوشت بدتر از اوگندا را از سرگذشتاند. درین کشور در سال ۱۹۹۲ بدنیال فشارهای فزاینده ممالک غربی سیستم کثرت احزاب که به تشکیل حکومت ائتلافی انجامید، تجویز گردید. احزاب بر مبنای دسته بندیهای نژادی سازمان یافتند و برای رخنه ملیشهای جنایتکار موضع ایدیال بحساب آمدند. ماهیت ائتلافی قدرت جدید حاکم، راه را برای قتل عام ۱۹۹۴ هموار کرد.

از آنچه گفتیم برمی آید که تلاش های ما برای تحمیل سیستم های پارلمانی غربی بکشور های دیگر بی شباهت به تشیبات حلقه های استعماری اروپای قرن ۱۹، بقصد تعویض سیستم قبیله ای کشورهای مستعمره که بدرستی فعالیت میکرد به پراتیک اداری بیگانه از محیط نیست.

در غرب باتجاهل از تاریخ و فلسفه سیاسی چنان می اندیشند که سوال دیموکراسی صرفاً در محور انتخاب میان یک دیکتاتور و یک دیموکرات مطرح است. درحالیکه در بسیاری کشور های دیگر انتخاب اصولاً در محوردوالترناتیف یعنی دیکتاتور خراب و دیکتاتور کمتر خراب دور میخورد. تحمیل انتخابات میتواند موقتا موجبات رضایت مارافراهم کند. اما پس از چندماه یا چند سال ظهور باندهای مسلح که بسهولت دیموکراسی را درنطفه خفه خواهند کرد، سبب سرخوردگی و نومیدي خواهد گردید. ازین گذشته این احتمال نیز موجود است که حکومت دیموکراتیک از سیاست مداران فاسد و پرخاشگر که قدرت متزلزل شان هیچگونه پشتوانه سازمانی نخواهد داشت، تشکیل شود. در هندوستان که همیشه بعنوان نمونه کشور عقب مانده اما دیموکرات قلمداد شده است، دیموکراسی نتوانسته است به بی سروسامانی خاتمه بدهد. ایالت بهار و بسیاری دیگر رافقر افسار گسیخته در حالت نیمه انارشی قرار داده است. روس مونرو (Ross Munroe) آسیا شناس معروف باین باور است که استبداد چین نوده ای آنکشور را بقبول مشکلات اقتصادی دوران ماقبل صنعتی بیشتر از دیموکراسی هندوستان؛ آماده ساخته است. هرباریکه سوال دیموکراسی در کشورهای روبانکشاف بلند میشود بعنوان نمونه مطالعه جریانبات پاکستان و ترکیه، ضروری به نظر میرسد. ضامن حفاظت دیموکراسی درین دو کشور اردو است که مداخله آنها همیشه باخوشروئی پذیرفته ایم.

بالای کاغذ موضوع روشن است. دیموکراسی عبارت است از استخوان بندی تشکیلات سیاسی یک جامعه مدنی که در آن حقوق بشر احترام شود. شکی نیست که بدنیال جنگ سرد، زمینه های مساعدی برای موفقیت فلسفه لیبرال ظهور کرد. اما از اوضاع و احوال چنان معلوم میشود که نوسانات دیموکراتیک متمایل به تمرکز در حدود

وسط است: پاکستان در ۱۹۹۳ پربرکت ترین دوره تاریخ معاصر خود را طی کرد. حکومت نه دیموکراتیک و نه هم استبدادی بود. بلکه مثل نوعی آمیزش میان ایندو تلقی میگردید. موهن قریشی صدراعظم غیر انتخابی بالوسیل رئیس جمهور (که خود مورد حمایت اردو بود) تعیین گردید. با آنکه مردم چندان روی خوش نشان ندادند، نامبرده تدابیر جدی بغرض استقرار ثبات سیاسی و رشد اقتصادی اتخاذ کرد. قبل از حکومت وی، حکومت انتخابی بینظیر بوتو و نواز شریف معروض به تشدد و عدم ثبات جدی بود. حکومت بوتو اصولاً مرکب از مافیای نژادی سندی بود که در جنوب کشور آشیانه و کاشانه داشت. حکومت نواز شریف از مافیای نژادی پنجابی مرکز کشور ترکیب یافته بود. وقتی قریشی سر رشته امور کشور را از طریق انتخابات به «مردم» سپرد، بوتو بار دیگر بقدرت رسید. وی سروسامانی از سر گرفته شد. بالاخره در نوامبر سال گذشته (۱۹۹۷) رئیس جمهور پاکستان بحمايت اردو بار دیگر بوتو را از قدرت خلع کرد. مردم نفس راحت کشیدند. نواز شریف پنجابی از طریق انتخابات جدید برهبری حکومت برگزیده شد. وی بمقایسه مرتبه قبلی «خوب» حکومت میکند، اما تصادمات قومی در کراچی از سر گرفته شد و اوضاع رامنحط کرد. هرگاه پاکستان متمایل به آرامش و ثبات سیاسی باشد، باید نظام حکومتی با اصطلاح «دورگه» (ترکیبی از تدابیر استبدادی و دیموکراتیک) را که قبلاً در ۱۹۹۳ بخوبی فعالیت میکرد، سرازیر و احیا کند. چه الترناتیف های دیگر یعنی انارشی دیموکراتیک و استبداد نظامی واره دار بنظر نمیرسد.

در ترکیه اوضاع بعین منوال است. در جریان جنگ سرد، اردوی ترکیه درست در زمانی که دیموکراسی آستن بی نظامی و تشدد بود، از بارک های نظامی بیرون رفت و دست بکار دفاع از دست آوردهای دیموکراتیک زد. این وضع تقریباً هر ده سال یکبار تکرار گردید. بالاخره حومه کشورهای غربی بسر رسید و از زیاده روی های نظامیان خرد گردید. اما مداخلات اردو در امر حکومت سازی در خفا جریان یافت و بعداً باطرز دید کشورهای غربی (که تغیر خورده بود) و همچنان بسیاری از ترکان متمایل بجدا سازی دین از سیاست، چندان تضادی هم نداشت. چه اردو در مدبر آمد تاجلو حرکات غیر منطقی حکومت های ملکی را بگیرد. کوتاه سخن اینکه حکومت های ترکیه بیش از پیش در محاصره نظامیان قرار گرفته بنحویکه نوعی «پدرشاهی نظامی» جانشین سیستم قبلی کودتاها شده است. در اینجا آنچه حایز اهمیت است، فعالیت عملی و واقعی نظام سیاسی است، نه نامی که به وی اعطا شده است.

در کشور پیرو نوع دیگری از استبداد مستقر است. در سنه ۱۹۹۰ رای دهندگان با انتخاب البرتو فوجی موری خود بریشه نو نهال دیموکراسی تیشه زدند. (البرتو) نوعی جامعه دارای دسپلین را در کشور مستقر نمود. نامبرده پارلمان را متلاشی و با التدریج قدرت را بدست خود متمرکز ساخت. ازین قدرت بمقصد وارد کردن ضربه به جنبش ملیشاهی «سانتی بی - *Sentier*»، تنزیل تورم پول از ۷۵ فیصد به ۱۰ فیصد، جلب سرمایه گذاری های جدید و ایجاد زمینه کار، بهره برداری شد. البرتو در ۱۹۹۵ با آرای سه مراتبه بیشتر از رقیب جدی خود مجدداً انتخاب گردید. علی الرغم مشکلات جدیدی که وی باید با آنها مقابله کند، میتوان چنین نتیجه گرفت که قیادت (البرتو) بسود پیرو تمام شد.

مثالهای سنگاپور و آفریقای جنوبی بیشتر از آنچه ذکر کردیم، باورهای دیموکراتیک ما را معروض به تزلزل میسازد. در سنگاپور استبداد جدید (لی کیوان یو - *Lee Kuan Yew*) که واقعا ضد دیموکراتیک بود، ثمر رفاه و رشد اقتصادی را بدنیال داشت. وقتی (لی) بقدرت رسید، سنگاپور بی شایهت بیک باطلاق آشیانه حشرات نبود. در منازل فقرزده این کشور آب و برق وجود نداشت. آیا از میان بردن فقر و محرومیت جزء حقوق بشر نیست؟ بعقیده (جفری ششی) پروفسور پوهنتون هاروارد «یک اداره خوب دولت» میتواند در جهت ضدیت با فساد، ارتشاء و بیروکراسی مبارزه کرده و نهایتاً در تدارک زمینه تعمیم حقوق بشر مفید ثابت شود. هرگاه روزی ۸۲ میلیون اتباع سنگاپور از مجرای انتخابات «دیموکراسی» را برمی گزینند، معنی آن اینست که زیر سیطره نظامهای استبدادی طبقه متوسط مرفه الحال سربلند کرده، که نهایتاً در مدد قلع و قمع ولینعت خود (نظام استبدادی) برآمده است. بهرحال، موفقیت سنگاپور چشم گیر است و باید روی آن مکث کرد.

آفریقای جنوبی پیرو دیموکراسی در خارج مناطق جنگ زده جهان کشوری آگنده از تشدد و بحران است. درین کشور پیمان جنایت شش مراتبه بیشتر از امریکا و پنج مراتبه زیاده تر از روسیه است. در آنجا در برابر هر ده نفر عضو استخبارات صرفاً یک پولیس وجود دارد. ارزش پول رایج سقوط کرده، صاحبان دیپلوم کشور را ترک می نمایند و کارتل های بین المللی مواد مخدره از آفریقای جنوبی بمشابه مرکز ترانزیت استفاده میکنند. بیکاری تا ۳۳ فیصد رسیده و مطمئناً گراف آن در میان جوانان ازین هم بیشتر است. ناممکن است بدون همکاری سرمایه گذاران خارجی برای بیکاران شغل و کار ایجاد کرد. برای رفع نگرانی سرمایه گذاران خارجی باید دست به تطبیق تدابیر پولیسی ضد سندیکائی زد، که این خود برای دیموکراسی غیر قابل تحمل است. اردوی آفریقای جنوبی طی ده سال اخیر «اپارتاید» در مرکز قدرت قرار داشته است. ممکن همین اردو بتواند آفریقای جنوبی را از بن بست فعلی نجات بدهد. این کشور در صورتیکه متمایل بخروج از مشکلات فعلی باشد، باید بیشتر از پاکستان با استقرار یک نظام سیاسی «دورگه» (توامیت ساختارهای دیموکراتیک و استبدادی) علاقمندی نشان

در اروپای ۱۹۴۸ بسیاری انقلابات دیموکراتیک از آنجهت ناکام شدند که آنچه را روشنفکران انقلابی میخواستند، منعکس کنند. آرزوهای طبقه متوسط نوظهور نبود. اکنون برای بسیاری مناطق جهان که طبقه متوسط هنوز از نطفه سربلند نکرده است، امتثال از اروپای قرن ۱۹، نسبت به اروپای قرن ۲۰ واره دارتر بنظر میرسد. درواقع برای کشورهای فقیری که ما امروز از تطبیق دیموکراسی دفاع میکنیم، منصفانه تر آنست تا انگلستان زمان «کرامویل» را بقسم نمونه در نظر داشته باشیم. وقتی دامنه دیموکراسی در فرهنگ های محلی بسیار متنوع گسترده میشود، نباید در انتظار بیهوده موفقیت آن بیهوصلگی بخرچ داد. مثلاً در سنه ۱۹۹۳ در کامبودیا فردای روزیکه انتخابات تحت نظارت سازمان ملل متحد تدویر گردید، «دیموکراسی» عملاً در جهت مخالف آنچه توقع میرفت انکشاف کرد. (هون سان) یکی از دو صدراعظمان وابسته به ائتلاف آسیب پذیر و متزلزل، ژورنالیست هارا لت و کوب میکرد و قرارداد های دولتی رادرازی اخذ رشوه میفروخت. نامبرده تابستان گذشته از طریق یک کودتای نظامی صدراعظم رقیب را از قدرت برکنار کرد و به تجربه نا پایدار دیموکراسی خاتمه داد.

برای تحمیل دیموکراسی برخی ایدیالیست ها رویای استقرار یک حکومت جهانی را می بینند. هم اکنون قراین قوی دال بر ظهور چنین حکومتی پیدا شده است. منظور من حکومت جهانی تحت قیادت موسسه ملل متحد نیست. روی سخن من جانب آن تصدیهای بین المللی است که در بسیاری از کشورها بعنوان فیل پایه قدرت ظهور کرده اند. از یکصد نیروی بزرگ اقتصادی جهان، ۵۱ آن از آن کشورها نیست، بلکه مربوط به تصدی ها است. ۲۰ تصدی غول پیکر، ۲۸ فیصد فعالیت اقتصادی جهانی رادرقضه دارد. تصدیهای کثیرالملیت مالکیت فئودالهای پیشین را بخاطر می آورند، که در احاطه آن دولت - ملت ایجاد گردید. تصدیهای متذکره درواقع قرینه ظهور سازمان دهی جدید «داروینی» سیاست بشمار میروند.

تصدیهای کثیرالملیت درشرایطی درمسیر پیشرفت بسوی جهانی شدن قرار دارند که بخش عمده باشندگان کره ارض را واقعیت های محلی بخود مصروف ساخته است. تصدیهای موصوف درحالیکه در عقب فعالیتهای خود انبوه مصائب ایکولوژیک و اجتماعی را بجا میگذارند، در نهایت امر با استفاده از آخرین دست آوردهای تکنولوژیک، قلمرو حاکمیت خود را وسعت میدهند و طبقات متوسط رادسطح جهانی بیش از پیش بهم نزدیک میسازند. واقعیت اینست که تصدیهای کثیرالملیت در تپ و تلاش تحکیم مواضع اقتصادی و سیاسی خود، میتوانند در برابر جامعه بین المللی موقف مسئول و کمتر غیر اخلاقی اتخاذ نمایند.

نفوذ تصدیهای کثیرالملیت بالای دولت و اقتصاد کاملاً روشن است. اما قدرت شان بعضاً اشکالی اختیار میکند که بدرستی قابل رویت نیست. در زمینه مداخله تصدیات چندین ملیتی برای تنظیم ساحات مسکونی بعنوان مثال قابل ذکر است:

در ایالات متحده آمریکا تعداد زونهای مسکونی که توسط اینگونه تصدیها اعمار گردیده است از ۱۰۰۰ واحد در آغاز سالیان ۶۰ به ۸۰،۰۰۰ واحد در اواسط سالیان ۸۰ افزایش یافته است. این افزایش در جریان سالهای ۹۰ بشکل محسوس ادامه یافته است. بهر حال، مادر محیط خود مراکز متعدد تجارتي داریم که دارای مقررات و همچنان نیروهای امنیتی مخصوص بخود در تقابل با ساحات عامه (دولتی) هستند. چنان معلوم میشود که بصورت غیر شعوری و تدریجی، ساحات عامه، جای خود را بقلمرو تحت نفوذ چندین ملیتی خالی کند.

تصدیهای کثیرالملیت که قلمرو تحت حاکمیت شان از سرحدات ملی بیرون میشود، مراکز تجارتي متعدد و ساحات تورستیک شبه دیسني لند ایجاد کرده اند. این انکشاف بالضرور دارای پهلوی منفی نیست. آنرا میتوان مترادف سهولت و موثریت در کار، تنزیل قیمت در ساحه عرضه امتعه و خدمات و امنیت در عرصه تورستیک تلقی کرد. اما عاجزانه باید اعتراف کرد که انکشاف در بسا ساحات زندگی ما بخصوص در زمینه ساختمان شهری باشیوه دیموکراتیک عملی نشده است. فیصله ها از بالا از مجلس متخصین و افراد مسلکی به پائین صادر شده اند. کمپنی های چندین ملیتی بموازات بی تفاوتی مردم وعدم احساس مسئولیت قشر نخبه جامعه (Elite) بزور گوشتی و زورمندی خود می افزایند. ضرورت دست یابی بامتعه مادی، گرایش جانب زندگی خصوصی رادرمردم تقویت کرده، آنها را از زندگی عامه بدور میسازد. باین ترتیب روحیه تبعیت انکشاف میکند. بهریمانه ایکه امتعه و اموال بیشتر داشته باشیم بهمان اندازه حاضر با سازش برای حفاظت آن میباشیم. مردم بونان باستان بحق باین باور بودند که برده کیست که جز بخوردن نمی اندیشد. امروز با اطمینان میتوان گفت که برده کیست که جز بحفظ دارائی خود بچیز دیگری فکر نمیکند.

توکوویل (Tequeville) و بسیاری فلاسفه مابعد وی، هوشدار دادند که رفاه مادی، مادر بردگی و خودگرانی است که نهایتاً مردم را به «گوسفندان صنعتی» (این اصطلاح از توکوویل است) تبدیل میکند. بی تفاوتی و عدم احساس بالذات زیان آور نیست. من در جریان مسافرت خود بچشم سرمشاهده کردم که درجائیکه سهمگیری در انتخابات دامنه وسیع داشت، زندگی سیاسی فاقد ثبات بود. برایمن در امریکا معیار کم اشتراک مردم در انتخابات بذات خود نگران کننده نیست.

فیلسوف (جیمز ارنگتون) بحق گفته بود که عدم تفاوت بسیاری مردم نسبت بقضایای عمومی سیاسی هوا و فضای آرام و سالم سیاسی می آفریند. عدم تفاوت غالباً قرینه خوبی اوضاع سیاسی است. اما وقتی اشتراک در انتخابات از معیار ۵۰ فیصد پائین تنزل کند، آنهم در شرایطیکه در عین زمان طبقه متوسط مبالغ هنگفتی را در کازینوها، در لاتریها، در کلوپهای تفریحی وادویه جات تقویت و مسکن، صرف نمایند، آنگاه واقعاً میتوان نسبت بمزاج و سلامت اجتماعی در امریکا نگران بود. بهره برداری از تفریحات بجای استفاده از ارزش ها، چنین است روحیه مسلط در عصر حاکمیت کمپنیهای چندین ملیتی!

توده ها علاقه ای بشنیدن اخبار ملی یا بین المللی به بهانه اینکه بخش عمده آن تراژیک است، ندارند. اما با علاقمندی غیر قابل باور برای دستیابی بجزئیات مرگ پرنس دیانا مطبوعات را ته وبالا میکنند. این قرینه اراده ترک خودی و ترک قبول مسئولیت است که میتوان آنرا پیش شرط استقرار استبداد تلقی کرد. انجام - فرانسه ۲۵ نوامبر ۱۹۹۸ (یادداشت اداره: من بالای پروفسور رابرت کیلان قهرم آمد که از همه دیموکراسی ها سخن گفته غیر از آن افغانستان: آخر ما هم یکنوع دیمو کراسی نیم بند دوره ظاهرشاهی، یکنوع دیگر سوت کراسی دوره لیونی سردار، و دیموکراسی دیکتاتوری کارگری نوع تره کی و ببرک، دیموکراسی نقلی و تزویری نوع نجیب گاو، دیموکراسی پیسه سازی نوع خوجه ئینی، دیموکراسی اشغال چوکی از نوع راکت پرانی حکمتیار و اخیراً دیموکراسی کاملاً بکرنوع طالبی داشته ایم! آیا نمیشد ازین ها و کشور افغانستان هم مثالهایی میداد؟ دکتر هاشمیان»

بیولتن خبری

ارسالی کمیته بین المللی حراست از افتخارات فرهنگی افغانستان قرار است (دافغانستان دفرهنگی افتخاراتو دساتنی بین المللی کمیته) یا (کمیته بین المللی حراست از افتخارات فرهنگی افغانستان) و موزیم پاسفیک ایشیا (Pacific Asia) مشترکاً سمپوزیم بین المللی را تحت عنوان «مروری بر پیوند باستانی افغانستان: از دوره درخشان اکتشافات باستان شناسی تا اضمحلال پدیده های فرهنگی» در ماه اکتوبر سال آینده در لاس انجلس دایر نماید.

سمپوزیم شامل دوبخش بروزهای پانزدهم و شانزدهم ماه اکتوبر ۱۹۹۹ در تالار کنفرانسهای موزیم پاسفیک ایشیا در پاسادینا دایر میگردد. در بخش اول نقش و موقعیت افغانستان در لایلای اوراق تاریخ منحیت معبر تمدن های مختلف مورد ارزیابی قرار داده میشود. درین راستا از یک عده از دانشمندان افغانی و بین المللی که تجارب علمی چندین ساله در مطالعات و تحقیقات باستان شناسی در افغانستان دارند دعوت بعمل آمده تا در رشته مطالعاتی بخصوص خود مروری بر تاریخ باستانی افغانستان در ماورای توسعه فرهنگ های مختلف درین خطه بعمل آورند. بخش دوم سمپوزیم بموضوع تاراج افتخارات فرهنگی افغانستان در خلال دوده اخیر اختصاص داده شده است. درین میحث بعلاوه باستان شناسان و محققین که در سال های اخیر مسافرت هایی با افغانستان انجام داده و از نزدیک فاجعه و اماندگی فرهنگی افغانستان را بصورت علمی و مسلکی مطالعه نموده اند، از نمایندگان یکعده از جناح های درگیر که مسئولیت حفاظت از میراث فرهنگی را بعهده دارند نیز دعوت شده تا اطلاعات و پروژه های مطروحه شانرا در کنفرانس ارائه نمایند. علاوه بر آن، از مسئولین امور فرهنگی یونسکو، مراکز ملی و بین المللی، و کمیسیون های مشابه که در حفاظت از افتخارات فرهنگی دول مشغولیت دارند نیز دعوت شده تا پلانهای مجوزۀ شانرا مورد بحث قرار داده و در طرح یک پلاتفرم جامع و عملی جهت جمع آوری آثار مسروقه و جلوگیری از فرار مزید آن متحداً همکاری نمایند. در ختم این سمپوزیم که توقع میرود در حدود یکصد تن از دانشمندان، شخصیت های خیر و علاقمند افغانی، اهل مطبوعات، و دیگر علاقمندان رشته های تاریخ و باستان شناسی سهم بگیرند، به پیروی از اعلامیه کنفرانس سال ۱۹۹۷ منعقدۀ روم، قطعنامه ای در مورد حفاظت از دست آورد های فرهنگی افغانستان به نشر برسد.

میرمن مهر به رفیق مستمدی رئیس (کمیته بین المللی حراست از افتخارات فرهنگی افغانستان) ضمن پخش این خبر باستقبال از تطبیق یک پلان انکشافی جدید دیگر علاوه نمود که قرار است کار ساختمانی (موزیم افغانستان) با اهتمام پروفسور پال بوخرر آمر فوندیشن کتابخانه افغانستان در شهر بیزل - سویس در ماه مارچ سال آینده آغاز گردد. طرح پلان و اعمار ساختمان (موزیم افغانستان) در چوکات فعالیت های فوندیشن کتابخانه افغانستان در بیزل تحت جتر کمیسیون ملی سویس در بونکو مورد تطبیق قرار میگردد. مصارف ساختمانی آن با سهم گیری مالی حکومت سویس و اعانه های دیگر موسسات ذی علاقه تمویل میگردد. در نظر است موزیم بجمع آوری آثار مسروقه در داخل و خارج افغانستان از طریق جلب اعانه و خرید آن اقدام نموده تا اینکه استقرار سیاسی و اجتماعی در افغانستان زمینه استرداد آنرا بموزیم ملی کابل مهیا سازد. آثار جمع آوری شده در موزیم افغانستان در سویس رسماً قید گردیده و در پهلوی بنمایش گذاشتن آنها برای دلچسپی عامه، به محققین و علاقمندان تاریخ فرصت ریسرچ و مطالعه داده میشود.

شاعران افغان، استقبال از بهار را فراموش نکنید!

کليوئې: د استرحجت زيرکيار، والېوه

”سياست د ممکن هڅو نه دی. سياست هغې پيرکړې ته وايي چې د فاجعې او کرغېرمنتيا په منځ کې کېږي“ (جان کينټ څارلېرت).

طالبان چې په افغانستان کې هرڅومره د پراخ بنسټ جنگ جبرېږي وياړي، لهڅومره دې ته اړ کېږي چې حکومت يې نارمل (normal) شي، مرکزي عملیه يې پياوړه شي، د بين المللي مسئوليتونو په سرته راتلونکي شيال شي، او په بين المللي ټولن کې د عزت مقام وگټي. د دغې اړتيا له امله بايد د طالبانو اسلامي حکومت خپل سياست ته نوی نظر واچوي.

بهرنې سياست د يوه دولت د ټول سياست هغه برخه ده چې حکومت يې د خپل هېواد د سياست پلوڅخه بهر د خپلو ملي گټو د تامين لپاره پلي. يو ځانگړی بهرنی سياست تعقيبول يا د حکومت د خپل ابتکار پايله (نتيجه) وي او يا دا چې دې چا د ابتکار په مقابل کې عکس العمل وي، که ابتکار خپل وي، نو حکومت عموماً پوره وخت لري چې د خپل قدرت شلته ماتیک تحليل (capability analysis) وکړي (پاڼې د خپل حکومت پوځي، سياسي، اقتصادي، او دپلوماتیک واقعيتونه او بين المللي اوسېدنه پير چارېريال وڅېړي). خو که د حکومت يو ځانگړی بهرنی

سياست يوازې يو عکس العمل وي د هغه څه په اړوند کې چې دې چا په ابتکار را منځ ته شوی وي، نو په دغې حالت کې حکومت په نسبې ډول له وخت لري چې پاليسي، ضروري کتنې لاندې ونيولې. په سياست کې سازمان او حکومت عموماً هغه وخت بهرنی کړی چې د خپل سياست کې سروال (مبتکر) شي، نه يوازې دا چې د نورو د عمل په اړوند کې عکس العمل ونه شي.

د خپل قدرت شلته ماتیک تحليل مطلق نه دی ځکه په سياسي او نهږي کې د نورو دولتونو د قدرت پرمختگ ي عين ډول نه پاتې کېږي. هم دغه (د پرله پسې بدلون) واقعيت حکومتونو ته دی ته اړکوي چې د يو بل ظرفيت ته پام وکړي او په خپلو پيرکړو کې د انعطاف ظرفيت (د تفاهم او سازش مجبوريته) د سياسي واقعيت په حيث ومنې. دې هر نشته پيژان، بايد د بهرنی سياست موښو (هدفونو) او موښو ته د رسيدلو لپاره عملياتي پير وگرام ته وخت پير وخت نوی نظر (periodical review) واچول شي او ملي گټې د نويو شرايطو په رڼا کې په اغيزمن ډول وپالل شي. هر ډول حکومت (که په رامنځ ته کېدلو، چلولو، او راگزولو کې په دملت اراده رول لوبوي او يا نه، که ولسواکي وي او که زورواکي، که ايډيالوژي يې ارته وي او که تشد، که ورکونه پاتې وي او که پرمخ تللي، که گوداگي وي او که خپلواک، که د اپلاتون په شان ”فيلسوف يا چاهان“ غواړي، او که د بهرني الين رڼا يې په شان د ”امپراتور جېورژيوس“ خوبونه وينې) له دوه ادعاگانو څخه سرته شې غږولې: يوه ادعا يې دا چې مشروعيت لري او بله ادعا يې دا چې ملي گټې پالي! خو که يو حکومت داسې اقرار وکړي چې نه د مشروعيت پر والري او نه د ملي گټو، ناشوني به نه وي چې دغه ډول

مناسبت سرچې درې، بايد هم دلاسه خپل حکومت ته د دغې موقع څخه د گټې اصيلولو استلال ورباندې کړي. خو هرڅومره چې د يوه حکومت ايډيالوژيک مزې نري وي او هرڅومره چې موکساتي عمليه (د حکومت چلولو عمليه) که کيچو او پيرکړو سرچې نه وي، هغه موکساتي د وگالي (سياستمدار) او دپلومات له پاره مشگلوي چې د ”اقتصاد په ځای فکر“ وکړي او خپل کفايتونه پيرکار واچوي. دولت يو حقوقي يا ټي ټکمي شخصيت دی چې عموماً بايد يو ټاکلی قضاي قلمرو ولري، په خپل قلمرو کې د ايډي وگړي (اتباع) او مسئوليت اداري بنسټيت (موکساتي عمليه) ولري، د استقلال خاوند وي، او په بنسټيت کې اندازې د دې کفايت ولري چې په بين الملل او بين المللي اړيکيو کې ځان شيال وښودلی شي، يا په بنسټيت کې اندازې په بين المللي ټولنې کې په رسنيت وپيرزېدلای. دولت يوه تبېگي ته ورته دی چې دوه برخې لري: د رسنيتي برخې چې دولت

کېفيت د ”پاک حکومت“ په نامه يادېږي، ملي گټې واکمنه په شانتی او کيفيت کې فېت رول لوبوي. د حکومت له نظره د ملي گټې عموماً په لاندنيو ټکيو را څرخي: د ځان ساتنه، خپلواکي، د ځان پير بشپړتيا، عسکري حفاظت، اقتصادي شلته ماتيه، ملي عزت، او ټيک بين المللي کېږت.

د خپل پير پيژانته د پير پير لپاره بايد چارواکي په دې پوه وي چې: (۱) د زمانې په فضا کې کوم دي؟ (۲) بين المللي چارېريال په کوم روحيه چلېږي؟ (۳) په سياسي د قواو اندو ولسوت په کوم هېکاليزم ولاړ دي؟ (۴) د شلته ماتيه په څومره قوې دي؟ (۵) د خپل هېواد ملي خصوصيات کوم دي او پير پير استازيتونه ور څخه پور د ولسوت نه د خپلو ملي گټو په استاک کې کار اخيستل شي؟ او (۶) د پيوکسات په کوم خصوصيات او کفايتونو لري؟ د پيوکسات چې د يوې ټيکي سرچې د چل پير لوبولای

د ۱۹۹۸ په اکتوبر کې د اتبارنامو کمیټې د طالبانو د حکومت هیلې ددې وړ و نه گڼلې چې د ملګرو ملتو عمومي مجمع ته د بریځي لپاره وړاندې شي. د اتبارنامو کمیټې پته (۹) ته غږې لري چې هر دوه کاله وروسته ټاکنې کېږي. د اوسکسنيو نېټه شوو غږولو له جلي نڅه چې دوره يې د ۱۹۹۹ په سپټمبر کې پای ته رسېږي، د رې پټه د امنیت د شورا د ایسې غړي دي (امریکا، چین، روسیه). د امنیت د شورا له دایرې غورځنګ هر یوې امنیت پر توراکي د ویتو (منفي کولو) حق لري. د امنیت د شورا لاس ته غږ د ایسې غړي د دوه کلنې دورې لپاره انتخابېږي. د پنځه تنو غږو د ایسې غږو دوره د ۱۹۹۸ په پای کې پوره کېږي، او معلومه نه ده چې د ۱۹۹۹ په جنوري کې به یې څوک ځای ونیسي. پاتې پنځه تنه غږ د ایسې غړي د بحرین، برازیل، ګامبون، ګامبیا او سلووانیا دي چې دوه کلنه دوره یې د ۱۹۹۹ په پای کې پوره کېږي. پورتنۍ توضیحات ښیي چې په راتلونکي کال (۱۹۹۹) کې به هم ملګري ملتونه د طالبانو د حکومت هیلې د غږونو لپاره ونه مني خو دا چې هلک څېښتن د طالبانو د واکمنانو سیاسي سترګو رتوب زیات کړي او د امریکې دوامندانو په زړه پورې د رحم او به توکړي؟ د خوارو طالبانو حکومت باید د خپل مشروعیت د ښودلو لپاره لاندینيو تګلونه کلک پام وکړي:

(۱) د غیر طالب مسلکي اشخاصو حق کار اخيستل حتی دی. افغانان به د یو هېڅې چې د افغانستان په روانې جنگمنې وضعې کې دې طالبان دفاعي او امنیتي چارې په خپلواکۍ وکړي. د افغانان په دې هم یو هېڅې چې حکومت یوازې او یوازې د جنگ په وزارت نه چلېږي. په اوسني وضعې کې باید په هر وزارت کې لږ تر لږه د معین او سفیر مسئولیتونه مسلکي اشخاصو ته وسپارل شي او له دغې لارې خپل حکومت پراخ کولای شي، نه د جنگ ملالانو د پراخېښت له لارې.

(۲) افغانستان د ملګرو ملتونو د رامنځ ته کیدلو له لومړیو وختونو راهیسې د ملګرو ملتونو منشور او ددغه سازمان نوری اعلامیه منلې دي. د طالبانو حکومت باید په هر ګڼ ډول د ملګرو ملتونو منشور، د بشرد حقوقو جهانی اعلامیه او ددغه بین المللي سازمان نور تقاضات او اعلامیه ومني او د عملي کولو په لوري کې شواهد وښیي. مثلاً د ښځو د تعلیم او تحصیل اوبې ښځینه موکمونو د کار د حقوقو ادعا ګانې په شواهدو غښتلې کړي. څه دپاسه اته (۸) کاله وړاندې (زموږ ۱۳۶۹، محرم ۱۴۱۱، اګست ۱۹۹۰) د اسلامي کنفرانس د سازمان

غږ و حکومتونو «د بشرد حقوقو اسلامي اعلامیه» ومنله. ددغې اعلامیه په نېټې (۹) مادې کې راغلي دي: «د علم طلب یوه فواید ده او نده کړه یې یو واجب امر دی. په ټولنې او دولت، او د دولت لپاره لازم دی چې دهغې لارې او وسیلې برابرې کړي او دهغې تنوع داسې تائید کړي چې د ټولنې مصلحت په کې خوندي وي او انسان ته ددې فرصت ورکوي چې د اسلام دین او د هستې حقایق وپېژني او د بشرد خپل لاره یې په کار واچوي». ښه به دا وي چې د طالبانو حکومت، لږ تر لږه په کابل کې «دمیرمنو مشورتي ټولنه» جوړه کړي او ددغې ټولنې سره د ښځینه چارو په اړوند کې منظمه مراوده وشي. د طالبانو حکومت کولی شي چې په دغه اړوند کې د پوهاند عبد الشکور رشاد له نظریو او مشورو څخه کار واخلي او د دین او دنیا په منځ کې د منځګړتوب هڅو ته نوکي لاره پرانیزي.

(۳) په قرآن مجید کې راغلي دي چې: «رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا»، څښتنه په علم کې مې غښتلی کړه. د علم په نده کړه کې د نده کړې مواد که ښتلیک (جدول)، رسم، عکس او فلم ستا لور کېږي. د طالبانو حکومت باید

نظامي فعالیت وکړي او یا د افغانستان له خاورې څخه د نظامي عملیاتو په لټه کولو، تنظیم کولو او اجرا کولو کې برخه واخلي. د طالبانو حکومت دې د نظامي کنفرانس د سازمان ته وړاندیز وکړي چې ددغه سازمان د هر غړي حکومت دې په وار سره د نوي ټاکلې مودې لپاره ښه لارې د یوه هیله په حیث وټاکي او وار دې په پکستان کې خپل شي ځکه چې پکستان په پختون نوم (پاکستان) دی. (۵) د کونړ د وګړو د کورني پېچیدګریت دې په دې شرط تحریم شي چې ملګري ملتونه او غني هیوادونه دې لومړی د افغان ښکېلو د مصالحو له ویندو د تا مین لپاره لږ و لږ و شلېږي برابرې اوهم دې د مایندونو په پاکس زده کړه چېکله ګامونه پورته کړي.

چې د رڼې څرګند کړي چې د عکس او فلم استعمال د نده کړې، د جاني او مالي زیانمنه شخړه او د ښوولو ستا، او د عامه او غږونکو ښوولو لپاره یوازې په عکس او فلم کارول دي، نو بیا څو باید ایښي هم ماتي شي، که څرګند، په دغې موضوع ګانو کې د دیني عالمانو او په نور و علومو کې د دغې اړیکې په پوره کولو کې اښکاره وښیي، د یوازې د نورو د تبلیغاتو په مټ کې عکس العمل (پام وکړي) هغو نه جوړېږي. د ښوونې په اړیکه یو نیم کاله وړاندې د بامیانو د پټ په اړوند کې شخړه وه او د طالبانو حکومت یې فتوی تارکړه. پکستان کې عکس العمل، پکستان ځای نېټی، او د طالبانو حکومت باید په هر ګڼ کې پالیسي کې ترمیم او بدلون کول و غندې او تعین دې کړي چې ښه لارې به په هېڅ شکل، ټولنه او دهغې هدف لپاره ددې اجازه ونه لري چې د افغانستان په خاورې کې

قسمت از راپورتاژ جالب و ابتکاری مسعود خلیلی که عیناً گفتار خود او در (میزان) چاپ شده، در حاشیه همین صفحه اقتباس شده است.

کشف عجیب توسط مسعود خلیلی در چین

مسعود خلیلی سفیر خوجه ئین در هند که در اواخر سال ۹۸ بریاست یک هیات از پکنگ دیدار نمود، کشف عجیبی نموده و آنرا قسم ارمغان سفر خود از چین بمردم فارسی زبان پیشکش نموده است. وی در چین دیوان مولانای روم را که بزبان چینی شعر گفته کشف کرده، چنانچه در راپورتاژ خود میگوید «مثنوی اثر جاویدان مولانا جلال الدین محمد بلخی شاعر نامدار کشور مارابزبان فارسی ترجمه مینماید.»



«آئینه الفتان خاطر ان کشف
خاروق بعدد مسعودان خلیلی
کشف شماره ۷۵ آئینه را بقم
مبارزه با در سل میلدرد»

قابل یادآوری است که بخش زبان فارسی در پوهنتون پکن، فرهنگ فارسی - چینی و چینی - فارسی را در دو جلد تهیه دیده و اینک خانم مون و آقای پروفیسور یه

یلیانگ، مثنوی اثر جاویدان مولانا جلال الدین محمد بلخی شاعر نامدار کشور ما را به زبان فارسی ترجمه می نمایند.

این کار عظیم ان شاه الله در سال ۲۰۰۰ م به پایه اکمال می رسد.

طبق یک خبر دیگر، محترم مسعود خلیلی سفیر کبیر دولت اسلامی افغانستان در هند، در حالی که آقای عبدالعزیز هوتک شارژدافتر سفارت ا.ا.د. در پکن او را همراهی می کرد، در سیمیناری اشتراک ورزید که دیپارتمنت آسیای جنوبی پوهنتون پکن راجع به قضایای منطقه و منجمله افغانستان برگزار نموده بود.

آقای مسعود خلیلی در این سیمینار به تاریخچه مبارزه و مقاومت مردم افغانستان، شکست اشغالگران، بحران آفرینی های همسایگان و مداخله یشرمانه پاکستان اشاره نموده، افزود:

ملت افغان با هر نوع مشکلات در طول تاریخ پر افتخار خویش دست و پنجه نرم نموده است و ان شاه الله از بحران موجود نیز پیروز بدر خواهد آمد.

سفیر افغانستان در پایان از خانم لی فخمی رئیس دیپارتمنت آسیای جنوبی و برگزارکننده این سیمینار، ابراز سپاس کرد.

بالمقابل خانم لی فخمی از حضور محترم مسعود خلیلی سفیر کبیر دولت اسلامی افغانستان مقیم هند، در دیپارتمنت آسیای جنوبی پوهنتون پکن و بیانیه ارزنده شان با اهدای چند جلد کتاب، سپاسگذاری کرده، ابراز آرزومندی نمود که پیوندهای فرهنگی بین دو کشور همسایه استحکام مزید یابد.

(عیناً اقتباس از جریده میزان شماره ۳۹)

شماره مسلسل ۷۵

بنظر آئینه افغانستان اقدام چین توده ای برای تاسیس مناسبات تجارتي با طالبان بسیار رندانه و محیلانه میباشد، زیرا اگر صمیمیتی درین اقدام وجود میداشت، رژیم طالبان را که بر بیشتر از ۹۰ فیصد خاک افغانستان مسلط میباشند، برسمیت میشناخت، اما چین از زیردل برای تضعیف طالبان و موفقیت رژیم خوجه ئین ربانی کار میکند، چونکه از طرف حکومت ربانی کدام خطری برای تحریک مسلمانهای کوبیده شده چین احساس نمیکند، و این تعهد را قبل از ربانی گرفته و قرار مسموع ایجنتهای چینی در تالقان و بدخشان رفت و آمده داشته و در معناد نگه داشتن نفوس بدخشان به عمل تریاک و توسعه مرض و فقر پول زیاد صرف میکند.

از جانب دیگر دولت چین توده ای از دیرزمانی آرزوی تعمیر و افتتاح مجدد راه ترانزیتی قدیم «ابریشم» را دارد که از طریق بدخشان به آسیای میانه و اروپا میرسد. قبلاً در دوره شاهي دولت چین توده ای طرح این پروژه را بدولت افغانستان پیش کرده بود، اما در آنوقت روسیه شوروی مانع اینکار بود و بحکومت داود خان اجازه نداد با چین مناسبات نزدیک داشته باشد. همین مداخلات شوروی در

افغانستان، چین را هم مجبور ساخت پول زیاد در افغانستان مصرف کند و حزب شعله را بمیان آورد که از ایدئالوژی تشدد آمیز ماوتسه تونگ پیروی و تا آخر با کمونستهای خلق و پرچم مبارزه کرد. چین هنوز هم آرزوی تعمیر و تجدید راه ابریشم را بر سر میپوراند، اما ترجیح میدهد در افغانستان یک حکومت ضعیف و بی هدف وجود داشته

باشد تا از طریق رفت و آمدها و دادوستد های راه جدید ابریشم، موجبات تحریک اقلیت مسلمانهای چین فراهم نگردد. چنین بنظر میرسد که هرگاه طالبان بر منطقه تالقان و بدخشان مسلط گردند، دولت چین برای دیرزمانی پروژه راه ابریشم را مطرح نخواهد ساخت، و بطور عمومی مسلط شدن طالبان بر افغانستان بمذاق و منافع چین برابر نیست. ازینجاست که مامیگوئیم چین نه تنها با طالبان اسلحه نخواهد

فروخت بلکه از طریق نفوذی که در ملل متحد دارد مانع برسمیت شناخته شدن رژیم طالبان خواهد شد، مگر اینکه از طالبان تعهد قبلی بگیرد تا در سرکوب نمودن مبارزات مسلمانهای چین با دولت توده چین همکاری نماید! این مبارزات که در نشرات اخیر موسسه عفو بین

المللی (امنستی انترنیشنل) منعکس گردیده و برای دولت چین درد سرهای جدیدی آفریده است، دولت چین دولتهای امریکا و انگلیس را درین تبلیغات و تحریکات ذیدخل میداند! از جانب دیگر امریکا که درین اواخر بحث ژاندارم بین المللی عمل میکند، این موقف

امریکا مورد تأیید چین نموده، اگر در قضیه بمباردمان خوست عکس العمل شدید نشان نداد، در قضیه بمباردمان عراق رسماً بالای امریکا احتجاج نمود، لهذا در اقدام چین برای تاسیس مناسبات تجارتي با رژیم طالبان (که معنی انداختن دانه جوار برای مرغ گرسنه را دارد)، از لحاظ سیاسی چندانکی هم برای امریکا وجود دارد و معنای این چندانک را رازداران سیاست خوشر می دانند.

چین توده ای که در ساحه تولیدات صنعتی و الکترونیکی خود را بیایه جاپان رسانیده و تولیدات چین بازار امریکا را پر ساخته است، نمیخواهد بازار تجارت قدیمی خود را در افغانستان کاملاً به جاپان واگذار شود. قبلاً چین در پروژه های ماهیگیری، انکشاف دهات و صحت عامه در افغانستان کمک میکرد و شاید کمکهای خود را در بس ساحه ها دوباره تجدید کند. اعضای حزب شعله هنوز هم زنده و فعال اند!

(۶) لویه جرگه د افغانستان له نامه څخه نه بیلیدونکی ده، او نړۍ والو ته هم چې د لویې جرگې نوم واخلي نو افغانستان او چې د افغانستان نوم واخلي نو لویه جرگه ورپه یادېږي. د ملګرو ملتو بنديز فکر هم لویه جرگه د ټول افغان ملت اړاده تشلیکوي او د واکمنۍ کيفي اړخ (مشروعيت) غښتلی کوي. کله چې د طالبانو حکومت په ټول افغانستان کې برلاسی شي او د پراخ بنسټه جنګ ګوډاګيان په ګونډه وکړي، نو بیا څو به ستم وي چې لویه جرگه راوغواړي. په داسې حال کې چې د پراخ بنسټه جنګ ګوډاګيانو ماتي خوړلي وي، د دې ويره به نه وي چې فاسد او وړانګارې عناصرو د وسلو او پیسو په زور د محتاج ملت اړاده راوښلي، لویه جرگه انحصار کړي او فساد او وړانګارې بیا پیل کړي. بل دا چې د طالبانو حکومت د دې وټن لري چې د لویې جرگې پرېکړې عملی کړي. دغه شان، د لویې جرگې په راغونډولو سره به د طالبانو حکومت خپل وټن او نورو ولسونو ته وروښي چې طالبان له سیاسي قدرت خپل حق نه، بېلې حکومت یو امانت او امتیاز ګڼي او د افغانستان د خورا سترې او روغې ترمې (لویې جرگې) سره تعصب نه لري. ځینې افغانان چې د طالبانو مخالف نه دي اندېښنه لري چې طالبانو حکومت د «دولت» لفظ نه ستورغلي او د دولت په ځای یې «امارت» ټپکې غوره کړ، امکان لري چې د لویې جرگې نوم او ستم به هم د سیکولیزم په اړخ وېب کې تیره کړي او ورپسې به د میرویسې نیکه او احمد شایبې په ګراندو هم استرو ونه کړي (خدای (ج) مه کړه!). د غلې ګیلې او اندېښنې ماته د یوشمیر دوستانو له خولې را رسیدلې او ما خپل ملي ایماني او مسلکي مسئولیت وګاڼه چې دلته یې منعکسې کړم ترڅو د طالبانو د مشرتابه پام ورته را ګرځوم او د ګیلو منو د زېږونو غوږ ته پرانیسم. زه به د یو پوهېم چې د هغې اچول ګران کار دی خو د هغې په اچولو نیوکه کول اشان کار دی.

او د ناروې حکومت په شان د زیات عزت او لوړ مقام خاوند شي. د یوې نېټې (۲۰۱۶) په وینا چې د رېښې له لاسه ورنه کړي او بې له مخه ځینو حکومتونو له یوځای کېدو پرېږدي او ډول ډول د پېچلې بېلې افغانستان کې د طالبانو سترښندنې د پراخ بنسټه جنګ ګوډاګیانو په غټولو، د داسې په راغونډولو، د جنت شا لا لاندو نه به پرانیسم او ګوډاګیانو به خاورو ته د تیر کولو، د ملت لاندو، د جوړولو، د خاوري، د پېچلې بېلې د پراخ کولو، او د یو اغېزمن حکومت د جوړولو په لورې د ستندینې وده دي. د طالبانو سترښندنې سترښندنې سترښندنې ګوډاګیانو خوندی ښکاري چې په ټول افغانستان کې د ناروې حکومت رامنځ ته کړي او د پېچلې د عدم موجودیت (non-existence) سترښندنې کړي. بېلې د جنت شا لا لاندو سره قدرت ویشل وکړي، د پراخ بنسټه کړي، بېلې

نکته مسله

(۷) په روانې وضعې کې دې په کابل کې یوه داسې مشورتي جرگه جوړه شي چې د ټولو هیواد د هر ولایت څه سیمې دوه دوه تنه غړي ولري. هر غړی باید ټاکل شو (مثلاً د وینې کلن یا رات) ولري، په نیک شهرت سمبال وي، د پوهې او تجربې خاوند وي، او د خپلې سیمې ولایتونه په بنایي ډول په اندازې تمثيل کړي شي. د دغې مشورتي جرگې په غونډه کې دې څه «خپل وټنکی هیئت» حاضر وي چې له دواړو (۱۲) تنو دیني عالمانو (لږ شمېر او دوه شیعه ګانو) او په بېلا بېلو څانګو کې د څلور تنو مسلمان حقوق پوهانو او په نورو علومو کې د اته (۸) تنو مسلمان متخصصینو څخه جوړېږي. پرېکړې د مشورتي جرگې او خپل وټنکی هیئت د غورو د واکمنۍ شورا لخوا په سترګه (دوه پردې) اکثریت رایې ته کېږي. څوک دوه پردې اکثریت ناستوې نه وي، نو بیا پرېکړې به دې ډول کېږي. (الف) په دیني احکامو کې د خپل وټنکی هیئت د دیني عالمانو د واکمنۍ شورا لخوا د درې برخو (۷۵٪) اکثریت په ډول، (ب) په نورو ټولنو کې د خپل وټنکی هیئت د غورو د واکمنۍ شورا لخوا د درې برخو (۷۵٪) اکثریت څوک پرېکړې ته (الف) او (ب) په شکل د ۲/۴ (۷۵٪) اکثریت له لارې ناستوې وي، نو بیا دې د مشورتي محکمې پرېکړې ته وټاکل کېږي.

(۸) مشورتي جرگه چې به تیر (اووم) ټاکنې کې تشرېح کړه، باید زړه زړه یوه موقتي نظامنامه جوړه کړي. په موقتي نظامنامې کې دي: (الف) اداري نظام، (ب) د افرادو حقوق، او (پ) —

بېن المللي اړیکې او بېن المللي مسئولیتونه وټاکل شي. د موقتي نظامنامې تفصیلي ډې څاړنګي هیئت ته ورکېدل شي. په پای کې یو ځل بیا وایم چې: د دولت جنتي شته والی باید د Corporate integrity د یوه دولت ستر خصوصیت وي او دولت د نورو خصوصیتونو په پرتله ښکې شراړ دی. خود خاوري، ایا تیا، او کورونه اداري نظام ته ځواک، باید دولت د خپل حکومت لارې په بېن المللي توګه کې د ټاکل په حیث فعال وي او د ټاکل (normal) توګه د پېچلې بېلې، المللي مسئولیتونه هم اړه کړي. هر څوک چې د طالبانو حکومت په افغانستان کې د پراخ بنسټه جنګ جوړوي، څو څو وي، هغه مړه دی. په اړه کېږي چې خپل مسئولیتونه او د ایا تیا، حقو حقو شخصیت کړي، بېن المللي مسئولیتونه ادا کړي، ایا تیا، حقو حقو

در باره « ملي پيوستون » که توسط دو تنظيمدار سابق درپشاور طرح و اعلان شده است، دو مقاله داريم، يکي از لندن بعنوان « دملي پيوستون نوی نسخه » و ديکري از اسلام اباد بعنوان « قان وقرت - جرت وقرت » :

د ملي پيوستون نوی نسخه

جنرال رحمت الله ساپي از لندن

بسم الله الرحمن الرحيم

قدرمنو افغانانو ! پته خوله سړی ښه ښکاري خو خبری هم دمجبوریت نه کیږي. څه موده ترمخې جناب حضرت صاحب صیفت الله خان مجددي او جناب پیر صاحب سید احمد گیلاني د ملي پيوستون په نامه گوند اعلان او وی فرمایيل چی دحضور مبارک اعلحضرت همایوني صحت د خدای (ج) په فضل ښه دی او په نژدی راتلونکي کی به ددوي ستره ملي اسلامي غونده د اعلحضرت دگدون افتخار ترلاسه کړي.

پدی مورد کی د تفصیل نه ده کوم خو دځینو واقعیتونه په گټه کول حتمي او لازمي دي. زموږ دامحترمان دلولی جرگی د لاری ملي اسلامي نظام غواړي، معنی یی دا چه دوی لا اوس هم دباچائي خوبونه گوري اودبده مرغه چی نپوهیږي. وائي کاهه فتح شوه بیرا اوس خبر شو. دطالبانو اسلامي تحریک چی د افغانستان په اسلامي امارت بدل شو او دملامحمد عمر مجاهد دامیرالمومنین مسئولیت پر غاړه شو دا کوم دریم - منصف - آشتي گر - برخه ورکونکی قوت ندی، په حقیقت کی اسلامي امارت د افغانستان دنجات یواځنی قدرت دی چی د پروډ او بل پروډ سره هیڅ راز اړیکي نلري او دهغوی پر ضد یونظام دي. دلولی جرگی دپاره آني ضرورت لری شو. نا مطلوبه پروډ او بل پروډ ئی ختم که. د طالبانو داسلامي تحریک په نامه د افغانستان داصیلو مسلمانانو بچیانو دبیساری قربانیو په نتیجه کی افغانستان انشاءالله دملي خاینانو او بهرنی دشمنانو دفشار سره سره دتجزیی دخطر نه ووت. امنیت او حاکمیت تامین دي. یواځی مسعود صاحب پاته دي چی د هغی منیل په افغاني تولنه کی دانساني منطق نه بهر ښکاري او که د بهرنیو پکار اوسي نو خپل روزل شوي سوغات دی لځانته واخلي ترڅو قاضیان ورته وزگاره شي.

دنري دهیوادونو مشران دوه اساسي وظیفی لري. ارضي تمامیت ساتي او ددین حافظ اوسي، په همدی خاطر ورته اعلي قوماندان وائي. زموږ په هیواد کی دملي اسلامي معنی همدغه ده چی دوطن سربراه داعلي قوماندان په صفت دهیواد ارضي تمامیت ساتي او داسلام ددین حافظ اوسي. افغانان تضمین کونکي مسئول زعيم غواړي نه په اوږو سوار.

په قاطع اکثریت افغانان خبر دي چه ذات ملوکانه ته ما ترهرچا زیات احترام درلوده او محترم مجددي صاحب او محترم گیلاني صاحب هم زما دوستان دي. زما ددی لیکنی معنی خدای نا کرده څه بی حرمتي نده اوزه یقین لرم چی هغوی هم دحقایقو په بیان خوشحالیږي. که داسی وینو چی دطالع باز خدای ددوي پر اوږو کیناوه، دوی به افغان ولس ته څه پیغام لري؟ چی موږ څه وکړل او څه به ورته وکړو؟

معظم همایوني اعلحضرت ته اتلسو ملیونو خلریست کاله هره ورځ پنځه محله «تخت وبخت برقرار» وویلی، خو وگورور چی حضور دطوفان او واقعی په وخت کی د ولس سره څه وکړل:

(۱) شهید محمد داود خان ته ئی پس له کودتا نه شین چراغ ورکه: بی خیشاوی پتی ئی پریښوده اویخپله پخیر اوگوشه شو چی داردو جنرالان تر اوسه دکورنی درامی اوملي فاجعی نه خجالت دي.

(۲) مبارک حضور نه پخپله په جهاد کی برخه واخیستله اونه ئی دکورنی کوم بل څوک دملت په صف کی ودریده، او پنځلس کاله ئی د روسانو په نامه تجاوز ونه غنده!

(۳) دجهاد په جوش کی د هندوستان خارجه وزیر ولیده.

(۴) دیرشه او مساعد چانسونه ئی نن په سبا دلاسه ورکړل.

(۵) د اخوانیانو ظلمونو ته علی پاته شو چی اکثره وطندوسته کسان وو، زنداني او بی عزته شول.

(۶) د رباني څلورنیم کاله دوره ئی په درو مادو کاغذي پلان تیره کړه چی نه دوه شوی او نه څلور.

(۷) د اول نه تر آخره پوری دملت ترمخې ودریده، نه دمبارزی په دروازه ورننوته او نه دمخې لری شو. او دده دوه اړخیزه موقف سبب شو چه گواکي «کنده دلیوره په طمعه د میړه نه پاته شوه»، خو افغان ولس د ښه سړي پرځای تکړه زعيم ته اړه لري!

(۸) د طالبانو د اسلامي تحریک دشروع سره ئی چی زه ورته «فرای نجات وطن» وایم، داحمد شاه مسعود سره معامله وکړه.

(۹) د دوستم سره په معامله کی حاضر شو چی مزار شریف ته تشریف یوسي اوتر آخره دنامقدسه ائتلاف دتقوی سبب شو.

- (۱۰) په داگه سره دستمیانو او پرچمیانو په دله کی ودریده او په ملي صف کی د درز سبب شو.
- (۱۱) دکابل آزادي، او خصوصاً د مزار شریف او د بامیانو دفتح او آزادي مبارکي ئی نه طالبانوته ورکړه (چه گران افغانستان د پلان شوی تجزیه نه نجات ورکړل) او نه ملت ته.
- (۱۲) د ایران دوه لکه عسکرئي دافغانستان په سرحدی پوله چی حملی او تجاوز ته تیاروو، ونه غندل.
- (۱۳) دامریکا د توغندیو او راکتی تجاوز ئی دافغانستان په خاوره ونه غنده بلکه پته خوله پاته شو.
- (۱۴) سعودي عربستان د کابل نه خپل سفیر راوغوښته، مگر حضور ملوکانه غلي پاته شو.
- (۱۵) دامریکي حکومتی استاذی او هیات ئی خپل حضورته ومنل اوددغه ملاقات او مذاکرات هدف او مقصد داسرارو په حیث مخفی پاته شول.
- (۱۶) د یو معنوي پلار په صفت ئی د پښتنونه ځان لری وساته او کم تر کمه توصیه ئی هم ونکړه، مگر تر آخره پوری دستمیانو او پرچمیانو ملگری پاته شو.
- (۱۷) دملوکانه موقف داسی ښکاري چه ولس دی راټول شي، لویه جرگه دی جوړه کړي، ماته دی قدرت را کړي چی وروسته بیا خدمت وکړم اوقرباني ورکړم.
- (۱۸) دنیا وښوریده خو همایوني اعلحضرت د اتلسو ملیونو په خاطر اتلس قدمه هم وانه خيستل.

زه د یو دوست په صفت دانظر لرم چی ذات ملوکانه او دهغوی کورنی د افغان ولس د پاره څه پیغام اورسالت نلري او دهیواد دارضي تمامیت او داسلام ددین حفاظت د اعلی قوماندان په صفت طبعي کمبود لري او نا وخته شو.

د محترم حضرت صفت الله خان په هکله لاندنی وړاندیز وطنوالو ته تقدیم کیزی:

- (۱) د عبوري دولت رئیس په صفت تخار ته تگ او مسعود ته مشرف کیدل او بیا هرات ته تشریف وړل او محمد اسماعیل خان سره ملاقات کول، د ژبی د اختلاف بنیاد او تهداب وو؛ دواړه ئی ستر جنرالان کړل!
- (۲) هیات ئی ماسکو ته ولیزه او دکارمل سره ئی د قدرت د تقسیم مذاکرات وکړل.
- (۳) دمزار شریف د اولین ائتلاف انجنیر پخپله مجددي صاحب وو.
- (۴) دمسعود د ائتلافي سازش په اطمینان د دوه میاشتو د قطعو دباری د قدرت ویش دپاره کابل ته راغی.
- (۵) د حضرت - مجاهد - مسلمان جمهور رئیس په صفت مزارشریف ته ولاړ او دوستم ته مشرف شو!
- (۶) ۳۵۰ هزاره گانو، اوزبکو، اسماعیلیو کمونستي ملیشوته ئی د جنرالي رتبه ورکړی. دوستم ستر جنرال او خالد بن ولید شو.
- (۷) د دوستم، سید نادري او دمزاري د دگرجنرالانو تعداد د دیرشونه هم زیات شو. پدی ترفیعگانو کی دنادري آشپز او هم شامل وو.
- (۸) دمزاري هزاره گانو ته ئی څلویښت په سلو کی دولتي او حکومتي استحقاق رسمي منظور که.
- (۹) دکابل د ښار دخرابي او دکابل دښاریانو د وژنی په خاطر ئی د حکمتیار راکتي ویشلوته شرعي فتوا ورکړه!
- (۱۰) مجاهدینو ته ئی شا کړه اودپرچمیانو په صف کی ودریده.
- (۱۱) دهیواد د تجزیی او دناملطوبه عناصرو دتشویق، مشروعیت او دتقوي سبب، جناب مجددي صاحب شویدی.
- (۱۲) د اخبارونو په سطحه ئی وویلی چی دوستم سره باید سازش وشي او قانع شي چه افغانستان تجزیه نکړي.
- (۱۳) دا چه د جهاد په زرگونه توپکی او کلاشینکوفونه خرڅ اوپه ملیونو دالرئ ذخیره کړل، هغه خیر دی.
- (۱۴) دا چه اوس هم فعال دی او تحریکات کوي، هغه ئی عادت دی.
- (۱۵) د داسی کارونو سره سره آیا مجددي صاحب ملي محکمه ته مناسب دي که ملي لوی جرگی ته؟

د محترم پیر صاحب گیلاني شخصي او جهادي صفات:

- (۱) زه په جهاد کی زخمي شوم او شهیدان می په شا راویستل، پیر صاحب په لندن کی د روس د سفیر سره ملاقات کړه.
- (۲) زه د کنړ بابرو تنگي میگانو غندي کی د ۳۰۰ مجاهدینو سره محاصره شوم، چی دمومندو مولوی شکور خدای پاک زمونږ دنجات وسیله وگرزاوله، خو پیر صاحب په سویس کی د نجیب سره ولیدل. په دواړو ملاقاتونو کی د پنځلسو ملیونو دالرو آوازه هم پورته شوه او دا ما د تامسن (دامریکی سفیر) د خولی نه واوریده.
- (۳) پیر صاحب په قندهار کی د جنرال علومي سره رابطه ټینگ او دپیسو خبری عادي بڼه غوره کړی وه.
- (۴) د رباني سره ئی تر آخره پوری حکومتی برخه لرله او دپیسو مکمل سهم ئی په دالرو او کلدارو اخیسته.
- (۵) د پرچمیانو سره نژدی اړیکی په داگه او عادي خبره وه.
- (۶) د دوستم سره تگ راتگ او راشه ورشه او پیسی اخیستل همیشه وو.

(۷) د مزار شریف په ائتلاف کی پخپله، او د خنجانو په قرار داد کی ئی مشر حوی او ولیعهد، جناب حامد جان گیلاني، د روس د جنرال قونسل سره یو ځای ناست او تشریف درلودل.

(۸) د محمود مستري دکوتی د غونده په هکله محترم پیر صاحب وفرمایل چی که زه په قدرت رانشم، افغانستان به توتہ کړم (محترم سید شمس الدین پاچا مجروح صاحب ژوندی شاهد دی). خود خواهي تر دی حده بنه نوي.

(۹) پیر صاحب فرمایلي وو چی مسعود هر څوک اوسي، ماته د ملامحمد عمر نه بڼه دی.

(۱۰) پیر صاحب وفرمایل چی که څه هم زه عرب یم او افغان نه یم، خو پښتانه زمونږ مخلصین دي.

(۱۱) دی دیر کوشنن ئی وکه چه په یو اوبل نوم د خاینانو پر ضد ملي صف کی درز واچوي، خو موفق نشو.

(۱۲) آیا د داسی صفاتو د محترم مشر ملي محکمی ته درول لازمه دي او که ملي لوی جرگی ته؟

دومره نو هیوادوالوپه شخصي لحاظ احترام ساتم، خودافغانستان اوافغانانو په هکله معذرت غواړم چه حقایق پتولای نشم. هغه څه چه ما ولیکل موتی نمونه د خروار ده اودخلاف گوښي ټول مسئولیت په غاړه اخلم.

درنو افغانانو، دپرون اوبل پرون کسانو مخه ونیسی، مونږ دمثانی مرداری اوبه یو، مونږ ددشودو سره مه گډه وی، دانقلابي دنیا سره خدای پاک ورته سر په لاس انقلابي بچیان ورکړیدل، صبر وکړي، موقع ورکړی چی لاره ورته جوړه اوپاکه کړي. بیا چی کله خدای پاک کارونه سره سم کړل اودحکومت داري وخت راغی، بیا هغه ساعت او همغه مصلحت! اوس مو ملي او اسلامي وظیفه ده چی دغه صف تقویه کړی! داستاسو دپاره لویه خوشبختي ده چی د نورو بیچاره گانو لځامن درته قرباني ورکوی. هر اصیل افغان باید کوشش وکړي چی جوړشوی ملي اسلامي صف ټینگ کړي.

هغه کار چی دپښتان ئی غواړي، ځان وساتي! دافغانستان ناجي امیر المومنین ملا محمد عمر مجاهد نه په پرون او بل پرون کی دخاوری او د دین دساتنی بڼه ضامن او اعلی قوماندان بل نلری! خو دهیواد او هیوادوالو سره لوبی کول بڼه کارندی، مونږ اوتاسو هم ملي مسئولیت لرو چی مخه ئی ونیسو او فضوله شاخچی ئی قطع کړو چی ونه مو بڼه میوه وکړي. هغه څوک چی د وسیع بنیاده حکومت خیری کوي، باید متوجه اوسي چی دمثانی مرداری اوچالا که اوبه ددشودو سره گډی نشي! مع السلام. جنرال رحمت الله ساپی - لندن دجنوري نهم ۱۹۹۹

یادداشت اداره: ما با نظریات محترم جنرال ساپی صاحب در بعضی موارد توافق نداریم: مثلاً، بنظر ما فرصت دایر ساختن لویه جرگه از دست نرفته واین تقاضا از طرف اکثریت ملت باعتبار خود باقیست. تحریک اسلامي طالبان وعده کرده بودند که طالبان را بمدرسه ها اعزام و قدرت سیاسي را بملت انتقال میدهند و اگر اینکار رانکنند، ملت شریف و مومن افغان تفاوتی بارتباط عدم مشروعیت و دیکتاتوري بین رژیم کمونستي تره کي - امین، رژیم چور و اختناق رباني - مسعود و تحریک اسلامي طالبان قایل شده نمیتواند.

(۲) قرار مسموع محترم پیر سید احمد گیلاني از مردم گله دارند که چرا او را «پیر» خطاب میکنند، چونکه هنوز الحمدلله از صحت کامل و حتی تراوت و نشاط جواني برخوردار میباشند. از آنجائیکه بناغلي سید احمد گیلاني سنأ و عقلاً جوان مانده اند، گله شان وارد بوده پیشنهاد میشود ایشان را بعد ازین «جوان گیلاني» بنامیم، والبته پسر شان شاغلي سید حامد گیلاني که لقب «ولیعهد» را دارد، بخوبی از پدر تشخیص شده میتواند.

۹۳ الزاماتیکه جنرال صاحب ساپی درمقاله فوق برای هریک فهرست نموده است، از نفر اول ۱۸ فقره، از نفر دوم ۱۵ فقره و از جوان گیلاني صرف ۱۲ فقره بوده، در محاکمه ملي چونکه به تناسب دو نفر دیگر فقرات نستي او کمتر میباشد، حتما مورد عفو قرار خواهد گرفت.

قان و قِرت - جِرت و فِرت !

« ملي پيوستون» يا « نواز - فيصل خندارتون» ؟

غلام عمر از اسلام آباد

محترم داکتر صاحب هاشميان - از سه هفته باینطرف خبر ها، اعلامیه ها، اخبار ها و تبلیغات توسط جارچی هادر باره ائتلاف گیلاني - مجددي آنقدر در پشاور و اسلام آباد پیچیده که گوشهای بیچاره مهاجرین کر شده است، همین مبالغه در تبلیغات، آنهم در کشور پاکستان، جائیکه افغانها بدون اجازه پولیس و آی اس آی مدای خود را کشیده نمیتوانند، بسنده و کافیت که افغانها بداند حمایت دولت پاکستان درین ائتلاف و درتبلیغات و اجراءات آن شامل بوده، انکار از آن مانند انکار از روشنی آفتاب و وقوع شب و روز میباشد.

کدام روز نیست که یکنفر فروخته شده از تنظیم گیلاني یا مجددي باسلام آباد نیاید، و در حالیکه از طرف نفر های شناخته شدۀ آی اس آی حفاظت و نظارت میشوند کوچه بکوچه میروند وبافغانها میگویند «اعلحضرت صاحب بشماسلام و پیغام فرستاده که عنقریب بدیدن شما می آیند و همراهی شما یکجای بکابل میروند». در حالیکه از روم و سایر حلقه های مربوط بیادشاه سابق هیچ صدا بلند نیست، بلکه یکعده افغانهای اسلام آباد که باافغانهای اروپا تماس گرفته میگویند اعلحضرت پادشاه سابق اصلاً ازین موضوع خبر هم ندارند، این تبلیغات

طفرانه و دروغین از طرف دو شخصیت با اصطلاح روحانی و مذهبی، که نباید دروغ بگویند، افغانها را بیشتر متوجه ماهیت موضوع ساخته، این دو نفر را «قان و قُرت» میگویند که بوقت پسه ساري و جیب پُر کردن از خون مردم همیشه یکجا میشوند و چرت و قُرت میکنند، و همینکه جیبهای خود را پر کردند، هم خدا از یادشان میروند، هم اسلام و هم مردم افغانستان، و هم شروع میکنند به بد گفتن یکدیگر، آنوقت یکی به دُمارک در قصر مجلل میخوابد و دیگری در قصر های اسلام آباد و لندن به عیاشی مشغول میگردد...

داکتر صاحب هاشمیان: وقتی این نامه را بشما می نویسم در کلیه کوچک و محقر من شش نفر افغان دیگر که همه موسفید، تحصیل یافته ورنجیده میباشند حاضر بوده، ما همه از شما خواهش داریم پیام مهاجرین بدیخت افغان را بسمع افغانها و دنیا برسانید و برایشان بگوئید که به تبلیغات و چرت و قُرت این دو نفر قان و قُرت بازی نخورند، زیرا اینها اینبار از طرف نواز شریف و فیصل های سعودی انگولک شده اند و ملی پیوستون آنها در حقیقت (نواز - فیصل نندارتون) است. افغانها نباید بار دیگر بالای پیر و حضرت و ملا و طالب اعتماد کنند که اینها همه خون مردم افغانستان را بنام دین مینوشند. بیست سال است که مردم افغانستان بنام دین کشته میشوند، کمونستها مردم را مسلمان گفته کشتند، تنظیمها مردم را کمونست گفته کشتند و گلبدین حکمتیار به تنهایی بیشتر از یکصد هزار نفر را کشته و شهر کابل را نابود ساخته است، ملا ها و طالب ها مردم را کافر گفته میکشند و یک ناجی پیدا نمیشود که مردم بیچاره و مظلوم افغان را از دست این هاجوج و ماجوج نجات بدهد. آیا الله تعالی جل جلاله بالای مردم مومن افغانستان آنقدر قهر است که میخواهد آنها را از نعمت اسلام منکر بسازد؟ بارالها تو باین ملت مظلوم رحم کن که تو بیشک رحمن ورحیمی! والسلام.

شاغلی بل کلنتن د امریکی دمتحده ایالاتو جمهور رئیس او دنړي ديکتاتور صاحب!

جنرال رحمت الله ساپی از لندن

د پخواني شوروي اتحاد سره د جهاد په کلونو کې د مجاهدينو د قوماندان په صفت ما امریکې ته د پير رسمي سفرونه کړي او جهاد می معرفي کړی وو او د حکومتی مقاماتو سره د بل هر افغان نه زیات بلد وم. تعلقات می تر دی حده پوری دوستانه وو چی د امریکې خارجه وزارت د اسلام آباد د سفارت په وسیله په پېښور کې قنصلگری ته هدایت ورکړي وو چی امریکائیان باید د جنرال ساپی په مشوره او حمایت افغانستان ته ولاړ شي. د شورویانو څخه نفرت زما خوشبیني امریکائیانو ته څوڅو چنده زیاته کړي وه. د جهور رئیس ریگان په شمول دولتي مقاماتو به اطمینان را کوه چی د شوروي قواوو د عقب نشیني نه وروسته به د کمونستي نظام د سقوط سره سم امریکائیان به د جنگي مصارف په اندازه اومیعاد د افغانستان په بیا ودانولو کې برخه واخلې او حتی چی نور هیوادونه به هم د مرستو دپاره تشویق کړي. ما به د دواړو هیوادونو د نژدی اړیکو او گډو همکاریو په هکله ښه ښه خوږونه لیدل. ما به د تصور کاوه چی افغانستان به په منطقه کې د امریکائیانو د مرستو محراق او مرکز وگرزوي او خپلو پخوانیو غلطیو ته به متوجه شي اوز مونږ قربانی به په نظر کې ولري. خو د شوروي قواوو د وتلو نه وروسته یونواڅاپه هرڅه بدل شول. ماته پخپله امریکائی ملگرو او شخصي دوکتانو وویلې چی زموږ ټولنه پرماد یاتو ولاړه ده او معنویات مو د مینګه تللی دي - چی زموږ ضرورت شي رومیو ته ژولت یا مجنون ته لیلیا شو - چی د بل چا ضرورت شي دخړو اوبو کبان وگرزو - مونږ د مطلب آشنایان یو اوبه اخلاقي مسئولیت عقیده نلرو - چی مطلب ولرو د تنور پشان تاوده اوسو، چی مطلب مو وشي بیا یخچال وگرزو (۱).

شاغلی کلنتن صاحب! د شوروي سره په جهاد کې قرباني مونږ ورکړه، امپراطور ته شوی. که مونږ اوتاسو د معاملی شریکانه وو زموږ برخه څه شوه او که مونږ ستاسو اجیر وو تنخواه مو څه شوه؟ آیا زموږ مکافات د کروزر راکتو ویشتل وو؟ ولی مو په نیمه لاره پرېښوده؟ ستا په شمول د امریکې ټول مشران په خپلو بیانونو

(۱) در ماه سپتامبر ۱۹۹۲ برای ابراز همین نوع گله و گذاریها بامقامات کانگرس و حکومت امریکا بواشنگتن رفته بودم. در صحبتی که با آقای نیومن (سابق سفیر کبیر امریکا در کابل و مشاور آنوقت وزارت خارجه امریکا) صورت گرفت و آقایان دکتور نورعلي سابق وزیر تجارت، دکتور عبدالواحد کریم سابق سفیر افغانستان در واشنگتن و عزیزالله واصفي هم حاضر بودند، آقای نیومن بسوال دکتور هاشمیان که امریکا مدیون افغانها میباشد و باید دین خود را ادا کند، چنین جواب داد: «میخواهم دوستان افغان ما بدانند که نه ما دیندار افغانها هستیم و نه افغانها دیندار ما - آنچه در برابر شوروي صورت گرفت یک بیزنس بود، یک داد و گرفت بود، ما بخدمات افغانها برای شکست دادن شورویها ضرورت داشتیم و شما افغانها بیول واسلحه ضرورت داشتید، ما چیزی دادیم و چیزی گرفتیم و شما هم چیزی گرفتید و چیزی دادید، این بیزنس در همانوقت و همانجا پایان یافت. نه ما مدیون شما هستیم و نه شما مدیون ما...»

کې وائي چې مونږ دنړۍ یواځنې او بی سیاله طاقت یو اوبیا په آخر کې وائي چې خدای دی امریکا په خپل امان کې وساتي. زما په نظر د ۲۱ پېړۍ په شروع کې په نظامي طاقت نازیدل اود تیرو پېړیو خبرې کول ستره ناتواني ده اود خدای (ج) نه یواځې دامریکې امن غوښتل دیره خودخواهي ده. هغه ټولنه چې مورال ولري داشان لوبې نکوي. که تاسو په رشتیا سره دنړي ستر طاقت وی باید دنړي خیر او امان ته مو توجه درلودلې. تاسو د ۲۱ پېړۍ په سر کې دباداري او غلامی دوران شروع کړيدي، تاسو خوشحالي کوی چې د سور جنگ دخاتمی سره په نړي کې صلح او امنیت تامین شو. خو زه عقیده لرم چې دسور جنگ دخاتمی سره نړیوال جنایت وشو، موازنه دمیځه ولاړ، له هره لحاظ ستاسو دلاسه دستر خطر احساس کېږي او عملاً مودریمه او څلورمه نړیواله جگړه په عراق وکړه اولادی خیر وي!

که سور جنگ موجود اوموازنه تامین وي، تاسونشو کولای چې په یو کال کې په څو آزادو اومستقلو هیوادونو تجاوز وکړي. ستا اعمالو هتله ته برائت ورکړه. دانسان په بدن کې دوه سره دي، هغه وخت چې پورتنی سرکار کوي کوزی سرکار نکوي، اوهغه وخت چې کوزی سرکار کوي بیاپورتنی سرکار نکوي. په هغه کوټه کې چې دنړي دځوځو ځله وړانیدو سوچ اوبتن دی، ته متاسفانه چې دکوزی سره کار اخلی چې دی کار نړیوال ته تشویش تولید کړيدي. څوک چې په یوځای کې ژوند اوکار کوي هلته عشق نکوي اوچیری چې عشق کوي هلته بیا ژوند او کار نکوي. ستا هرڅه گد شويدي. ستاخپل ماغزه جام شوی اومشاورین دی احمق دي، دلندی کیسی نه دی دمیاله داره داستان جوړه که...

جمهور رئیس کلنتن : تا باید په نړي باندې دکروزر راکتو پرځای په زړونو حکومت کړی وی، تاپه لوی لاس د امریکائیانو دپاره نړي زندان کړه. سوا دځینو هیوادونو خاینو مشرانو، دنړي ټول وگړي دامریکائیانو سره مخالف اودشمنان شول. هغه اخوانیان او اسلامي افراطیان چې تاسو دنورو دپاره جوړ کړي وو اوس ورته بلا وگرزیدل. دصدام حسین او اسامه بن لادن په خاطر دنړي ټول مسلمانان ستاسو پرضد یوموتي او یو آواز شول... خلک څه خره ندي، ټول پوهیږي چه صدام حسین او اسامه بن لادن تشه بهانه ده، ستاسو اصلي اهداف اقتصادي او سیاسي دي. ستاسو داهدافو ترسره کیدلو دپاره نور ښه کارونه وو او شته دي. که دهغه کروزر راکتو دقیمت معادل تاسو د اووه اویا (۷۰) ملیونو دالرو خوراکي مواد افغانانو ته ورکړی وی افغانان به ټول عمر ستاسو دنيکي او احسان مدیون وو.

هغه نظامي لگښت او خرابي چې تا په عراق او سودان کې وکړه دهغی نتیجه څه وه؟ که تا د هغوی سره انساني مرستې کړی وی، نتیجه به څه شوی وه؟ معلومدار هرڅه به ستاسو په خیر مثبت وو. زه به تاته دمثال اونمونی په توگه په افغانستان کې د امریکائیانو عکسونه چاپ کړم، ته دافکر کولای شی چې دکروزر دویشتلو نه وروسته به بیا هغه حالت راشي چې ته پخپله خدای ناکرده دملا محمد عمر مجاهد پرځای دقدرت واگی تر لاسه کړی، هغه پخواني حالت بیا خوب او خیال شو. زه چې تعلیمیافته، باتجربه، زوړ اومحافظه کاره جنرال یم، زه وایم ماته ستا اوبرژنف په میځ کې څه فرق نشته. دعام ولس دغصی نه دی خدای پاک (ج) وساته او همداسی ټوله نړي شويده، تا په نړی کې دآپچیانو، کماچیانو اوشایانو دوران راشروع کړيدي. ته ما په تیلویزیون کې ولیدلی چې دخپلي میرمنی او لورسره دی کلیسا ته ولاړی، دامعلومه شوه چه په پاک خدای باندې عقیده لری. نن سبا دنړی زربلیونه مسلمانان هره ورځ پنځه ځله تا ته دعای بد کوي، لا ناوخته ندی، لطفا دغویانو دجنگه تیرشه دامریکائیانو دپاره زندان مه جوړوه.

تاچې افغانستان په کروزر راکتو وويشته نوره څوک پرتاسو اعتماد وکړي، دکروزر راکتو دویشتلونه وروسته ماته افغاني دوستانو دنیویارک، واشنگتن اوکلفورنیا نه بلنه راکړه، ما دهغوی بلنی رد کړي او ومی ویلی چې که واشنگتن ته ځم نو اول بماسکوته ولاړ شم. دواشنگتن نه کرکه او نفرت کوم. ستا دغیرانسانې حملاتو داورلمی می په بغداد په تیلویزیون کې ولیدلی، داسی بدتاثیر ئی راباندی وکه لکه چې روسانو زما په وطن او وطندارانو کړي وای او یا تا په خوست وکړی، داستاسو دپاره لوی شرم دی، نن سبا چینائیان، روسان، ځنی اروپائیان په ټوله نړي کې آزاده گرځي څوک ورسره کارنلري، خو په هرځای کې خلک ستاسو برق ته اورلگوي اوتاسو ته بد او رد وائي، ته دچارلز داروین په تیوري چې دقوي بقا او ضعیف فنا ده عمل کوی!

دربانی څلورنیم کاله توره دوره مو راته جهنم جوړ کړی وو، اوس چې هرڅه مخ په ښه کیدو دي، یوځل بیا بهانی لتوی او مداخلی کوی. دواشنگتن د ۲۱ پېړي نه د افغانستان دبایي آدم په وخت قضاوت کول احمقي ده. ته په یواسامه بن لادن مونږ په کروزر ولی، ملا محمد عمر مجاهد ته اتلس ملیونه اسامه بن لادن دي. که تا دامیرالمومنین ملامحمد عمر مجاهد پرځای یوه میاشت په افغانستان کې تیره کړه نو حالات به درمعلوم شي. هغه امریکائیان چې نن سبا داعلحضرت محمد ظاهر شاه اودلوی جرگی خبری کوي پنځه لس کاله جهاد اوڅلورنیم کاله درباني په دوره کې ولی داعلحضرت مخالف او دشمنان وو؟ اوس غواړي چه پردی بهانه زمونږ کارونه دسره څخه وړان کړي. تاسو امریکائیان تاریخي مطالبه نلري، افغانان د بهرنه تیل شوی قیادت نشی منلای. مونږ دوستان منو باداران نشو منلای.

جناب کلنتن صاحب! ته اسامه بن لادن دتروریستی په تهمت غواړی اما ستا اعمالوته په افغانستان، سودان او عراق کی څه وائي؟ تا جناب اسامه بن لادن دخو نازه وروامریکایانو دقتل په تهمت غواړی، ولی دشپزو زرو بیگناهو افغانانو دمکمل ثبوت سره قاتل عبدالملک ته رسمي بلنه ورکوی او په خاصو تشریفاتو ستا د حکومت په بلدنگونو کی گرځي او تا سو دخوا لادسیسوته تشویق کبزي، دا ولی؟

امیر عبدالرحمن خان خپلی ځوی امیر حبیب الله خان ته لیکلی وصیت کړی وو چی هیڅکله په روسانو اعتماد ونکړي، زه جنرال رحمت الله ساپی خپلو ارجمندو افغانانو ته وایم چی هیڅکله په امریکایانو اعتماد ونکړي. ما دحسن نوری تر مخی ستاسو یوی دلی کانگرسمینانوته وویلی چی د روسانو بلا دی پرتاسو شي. مونږ ستاسو خیر طمع نلرو، لطفا شر راته مه جوړوی. والسلام.

چند خبرجالب

جریده ای بنام «وطن» ارگان مرکزي حزب وطن» که در قسمت بالای صفحه اول آن تصویر شخصیت مبارک اعلحضرت مرحوم امان الله خان در پهلوی تصویر یک شخص کشیف واجیر روس یعنی نجیب گاوچاپ شده است، از بلچیم پوست شده و درست همان روزی بادراره رسید که خبرقتل ناشر آن - پسر کاکای نجیب گاو- نیز از رسانه های خبري شنیده شد. جریده مذکور در مقاله طویلی علل سقوط رژیم نجیب گاو را از زاویه دید خود بررسی نموده، اشخاص ذیل رامتهم بهمدستی بارشید دوستم و ایجاد «شورای ائتلاف شمال» برای سرنگونی رژیم نجیب گاو و تخریب اردوی افغان میسازد (عینا نقل از صفحه ۴ جریده مذکور):

«آقای سلیمان لایق - نجم الدین کاویانی فریداحمد مزدک - که در فرکسیون بازي و ناسیونالزم محلي مشهور اند، سهم مهم خود را بجانموده و بامصاحبه های تلویزیونی و فعالیت های تخریب کارانه ائتلاف شمال را تأیید نمودند. اعضای بیروی سیاسی از یکدیگر در تباهی کشور و عدم تحقق پلان ملل متحد و ایجاد تفرقه و ناواج رسانیدن انفجار مسائل ملیتی از همدیگر دست پيشي نموده و تیشه به ریشه ملت خود زدند. بایک نتیجه گیری مختصر باموجود بودن اسناد انکارناپذیر اشخاصیکه در عرصه سیاسی نظامی چنین فاجعه را بر ملت ما تحمیل نمودند و سبب ناکامی طرح صلح ملل متحد شدند و بعضی آنها با وجود امکانات دست داشته نه تنها جلوائین کودتای سرد را نگرفته و حتی همکاری نمودند، قرار ذیل است:

بیرک کارمل - محمود بریالی - نجم الدین کاویانی - فریداحمد مزدک - عبدالوکیل وزیر خارجه - جنرال محمد



دینه روراباخر امریکائی در مرکز جهادي مولوي شکور در گوشت مومند مولوی شکور فعلا والي لغمان است. شخص اول با کمره تا س جنرال سلبي اکس



(۱) خانم کوچي افغان (قوماندان مرکز جهاد درخوست) که بعد از شهادت پسرش - مشهورترین قوماندان جهادي پکتیا، دامیر سلیمانزي - بعد از نان تکرې نان را بقسم رواج منطقه به چارلي شینبل بقسم تحفه میدهد (۲) چارلي شینبل (۳) جنرال ساپی



لیزا شیپرون دختر یهود امریکائی در سرخورد ننگرهار، سبزی را برای کشتند با ایجاد شورای ائتلاف شمال بختن پاک میکند

رفیع - سلیمان لایق - نظر محمد - اسلم
 وطنجار و زید دفاع - راز محمد پکتین
 وزیر داخله - رشید دوستم قوماندان
 ملیشه شمال - جنرال باز محمد معاون
 امنیت دولتی - جنرال مومن - جنرال
 نبی عظیمی - عبدالروف بیگی - سید
 اعظم سید قوماندان گارد ملی -
 عبدالفتاح قوماندان هوایی و مدافع
 هوایی - جنرال بابہ جان - سیداکرام
 پیگیر - فداحمد ده نشین - فرید معاون
 امنیت دولتی - میرعظیم الدین معاون
 امنیت دولتی - جنرال عیسی قوماندان
 فرقه ۴ - تورن جنرال شهباز - جنرال
 امیر محمد آمر سیاسی گارنیزون کابل -
 داکتر کریم بها والی وقت کابل -
 عبدالرزاق قوماندان لوای دوم گارد -
 خان آقارئیس ۸۹ - جنرال فوزی - پهلوان
 رسول - نیاز محمد مومند - آصف دلاور -
 عظیم ژرمتی و رحمت الله افق و عدۀ از
 هیات رهبری ستم ملی....

لیزا شیپرون دختر یهود امریکائی در سرخورد ننگرهار، سبزی را برای کشتند با ایجاد شورای ائتلاف شمال بختن پاک میکند

بقیه در صفحه ۳۸

شیر و شکر از جانب جنرال ساپی

افغانهای عزیز و گرامی، من گاهی به پشتو گاهی بفارسی مینویسم، اگرچه فارسی زبان مادری من نیست ولی من آنرا برابر به پشتو دوست دارم و نزد من هردو زبان عزیز و محترم میباشد، اینک حالا در بعضی مسائل باشما بزبان شیرین دری صحبت میکنم:

بعضی از دوستان مشوره میدهند، بهضیها تهدید میکنند که خاموشی اختیار کنم. مشوره دوستان بجاست ولی چطور یک انسان میتواند زنده بمیرد و خاموش شود؟ که وطن و وطندارندارم هیچ ندارم، وقتا که هیچ ندارم پروای هیچ را هم ندارم، معنی زندگی بدسترخوان و تشاب خلاصه نمیشود. تهمت و تحقیر، غرض و تبعیض عمل غیر انسانی و بی شرافتی میباشد. خاموشی از حقوقی منتهای دون همتی و عمل غیر اسلامی گفته میشود. چیز هائیکه درین معروضه تقدیم میکنم حقیقت داشته برای اثبات آن شواهد زنده موجود است، حق دارید بپرسید و حاضریم که قناعت تانرا حاصل بدارم و درخلاف آن مسئولیت را قبول دارم.

(۱) در مورد محترم عزیزالله خان مرموز: قبل از آنکه درین مورد چیزی بنویسم مراتب معذرت و احترامم را مخصوصا بخانم نجیب و فرشته صفت او که بمن خواهر گرامی بوده تقدیم میکنم. جناب مرموز در روزهاییکه ژورخواست مورد اصابت کروزر های کلتن قرار گرفت و دوصدهزار عسکر ایران باداشتن احضارات درجه یک بسرحدات مملکت مامتمرکز شده مانورنظامی انجام میدادند، دریک نشست در سفارت ربانی گفته بودند که افغانستان باید از کمربند هندوکش - بابا و فیروز کوه بشمال و جنوب تجزیه وجدا شود. چون راپور موثق بود حیران مانده تعجب کردم که چطور یکافغان بخود اجازه میدهد که درمسائل مرگ و زندگی همچون اظهار نظر نماید تا مادر مقدس وطن پارچه شود؟

(۲) در شروع دوره منحوس ربانی آوازه شد که مجاهدین یکتیا مخصوصا اسلحه ثقیله را کابل کرده به پاکستان فروختند. ربانی در یک مجلس خصوصی گفته بود که ما برای نابودی پشتونها که خود را برادر کلان میگویند باید دست و پای شانرا که توپها و تانکها است قطع و آنها را از صحنه خارج و نابود سازیم. او اینرا هم گفته بود که به ننگرهار مشکلات نداریم چونکه پیسه خورها بانگلیسها راه خروج و دخول دادند و هم بنفع حبیب الله بچه سقاو در برابر قوتهای اعلحضرت شهید محمد نادرخان مقاومت کردند و از حبیب الله پول گرفتند، اکنون ما بعضی رفقای داریم که از نظر اخلاق و خصلت بیشتر پاکستانی اند تا افغانی باشند، در مقابل پول هرکار را برای ما میکنند. او بیک کمیته صلاحیت و دست آزاد داده بود تا با پرداخت کلد ر و دالر توپها و تانکها را درپکتیا خریداری و کابل کرده بفروشد. او از تخریب میدان عصری گردیز و دستگاه های رادار و مخایره کلان خوش و راضی بود.

(۳) در المان دریک مجلس خصوصی بحضور ربانی، چند نفر ستمی هانزدیکی با اعلحضرت را مردود کرده بودند. ربانی گفته بود که نزدیکی ما با ظاهر یک مانور و یک تکنیک خاص برای استعمال وی میباشد تا بدین ترتیب

درز و نفاق را تولید کرده از موقع استفاده کنیم، ولی قبول ظاهر شاه برای ما همچون قبول هندو بمسجد میباشد (البته این سخنان ربانی است که من نقل قول کردم).

(۴) درین مجلس یکنفر شهیر و معقول گفته که دشمنی ما را با پشتونها کارکنان نشریه (امید) به منتهای رسوائی کشانیده اند. درمقابل ربانی شخصا وعده کرده که خودش درزمینه اقدام خواهد کرد.

(۵) بین فهم و مسعود بخاطر تقاضای مداخله نظامی ایران، از طرف مسعود مناسبات شان خراب گردیده شرایط تازه را وضع کرده اند.

(۶) سفراخیر مسعود بایران سرد و دست خالی بود؛ مقامات بسیار پائین ایران جواب داده گفته اند که زنده به مرده جز دعا چیز دیگری کرده نمیتواند.

(۷) من تا حال چند کتاب نوشته ام، در مورد کتاب «مسعود پیژنی» جمعا ۹۳ اسناد را دربرداشته، نوشته ام که مسعود افغان است، نام خوب او بما افتخار و نام بد آن بما خجالت است. هرگاه مسعود پاک بوده اسناد را تهمت میداند، من حاضریم که در خدمت شان قرار گرفته بمحکمه بین المللی شاکی شوم تا پاک شود، اما اگر اسناد حقیقت داشته باشد باید مسعود داغ سیاه تاریخ را قبول کند و از مردم عذر بخواند و هم یکتعداد افغانهاییکه لایلا را نادیده مجنون شده و تا هنوز هم از مسعود حمایت میکنند، حق دارند تا حقایق را بدانند تا متوجه شخصیت های عالی شان شوند.

(۸) قرار یک خبر موثق، ولی مسعود درلندن عصبانی گشته در یک حلقه خصوصی دوستان خود گفته است که من بیک عده دوستان خود هدایت داده ام تا درمورد جنرال ساپی چهار کتاب بنویسند که بمصرف سفارت طبع خواهد شد. کاشکی بنده ارزش کتابی را داشته باشم که بپول زمره ما افغانهای گرامی طبع خواهد شد و خدا کند این کتابهای فرمایشی جرایم و خیانت های ملی مسعود و حلقه او را کم کرده بتواند و هم عواقب برخورد قانونی را پیش بین باشند.

(۹) چندی قبل بسرویس جهانی بی بی سی درلندن ولی مسعود تجاوز امریکه را دربالای خاک افغانستان تأیید کرده گفت ملامحمد عمر نه تنها باروپا و امریکه بلکه به بشریت خطر بزرگ بوده باید هرچه زودتر ازبین برود تا ناوقت نشود. وی تحشد دوصدهزار ایرانی را بمسرحدات افغانستان به بهانه قتل چن تن جاسوسان ایرانی درمیدان جنگ آنطور با شدت و حرارت تأیید نمود که کمونستان در وقتش با این بی حیائی تجاوز روسها را تأیید نکرده بودند. روز بعد آن ربانی گفت که ژور خوست یک منطقه خارجی بوده، خارجیها آنجا آزادانه رفت و آمد داشته از کنترل ما خارج است. یعنی ربانی خوست را بدتر از موقف اتمک ساخت و درخصوص احضارات دوصدهزار ایرانی بمقصد حمله و تجاوز برافغانستان ربانی صاحب گفت که یک مملکت دوست برایما وعده کمک نظامی را داده است. پارلمان انگلیس عمل کلتنن را تقبیح کرده اما ربانیها و مسعودی ها از خوشحالی رقص میکردند.

(۱۰) یک جوان افغان که سالیان زیاد در انگلستان مانده بعد از شنیدن صدای ولی مسعود که تجاوز امریکه را برافغانستان تأیید نمود، گفت که من و برادر من وقتی بطرف مسجد روان شدیم از شرم پیراهن های خود را از پشت سر کش کرده چشمان خود را پت کردیم. ببرک کارمل بیچاره بدنام ترین شخص تاریخ افغانستان است، بعدیکه اقاربش از قرابت، دوستانش از دوستی، حزبی هایش از عضویت حزبی اش انکار کردند. مسلمان، یهود، عیسوی، هندو و بودائی هر کدام به ترتیب خود شان مراسم فاتحه و سوگواری دارند اما کارمل نامراد همچون لاش حیوان بوگرفته و حرام بزیرخاک گردید، چرا؟ چي گناه و قصور داشت؟ قضاوت باعمال است نه به تظاهر، کارمل هرچه بود یک شخصیت بود و بعقیده خود استوار و مبارز بود که مقایسه آن با ربانی امروزه عادلانه نیست. بزرگترین فرق بین کارمل تخم گنده شکسته و ربانی تخم گنده پوسیده است.

(۱۱) ازافغانهای عزیز تقاضا دارم احساس مسئولیت ملی کرده جواب سوالات ذیل را از ربانی و مسعود بخواهند:

(یک) از مسعود پرسید که در محل اقامتش در وزیر اکبر خان مینه در اطاق مقابل اطاق خوابش جوان چپک پوش عربی دارای پیراهن و تنبان سفید، واسکت جگری با کلاه جالی سفید کی بود؟ (دو) در یکسهای سیاه کلان جی برای کی داشت؟ (سه) اولین چک ده ملیون دالری را اسامه بن لادن برای کی داده بود؟ (چار) بعد از مرگ استاد نیازی رهبر اخوانیهای افغانستان کی بود؟ (پنج) اولین بار در تاریخ افغانستان بنیاد تروریستی را کی گذاشت؟ (شش) در بین اخوانیهای جهان کدام شخص مقام درجه سوم داشت؟ (هفت) شیخ عبدالله عظام استاد و رهبر اسامه بن لادن در گروپ و حلقه کی بود، در پشاور همسایه منزل کی بود؟ محافظان و پهره داران منزل او از کدام تنظیم بود؟ وزمانیکه توسط بم کشته شد، کی فاتحه گیری او را کرد؟

هرگاه ماوشما مسئله لنگوته، ریش، چین و نامهای عربی را دور کرده بصفت افغان مسائل ملی مادروطن را تدقیق کنیم، فرق بین جمعیتی ها و کارمل چي خواهد بود؟ کارمل امریکا را تا روز مرگش دشمن گفت، جمعیتی ها باروسها قرابت کردند و در دشمنی با افغانستان با هر دشمن دوستی کردند. کارمل برابر باخوانیهای بوطن خرابی نکرد، برابر با اینها افغان کشی نکرد. کارمل دعوی اتک را داشت، اینها خوست را بیگانه گفتند. کارمل میزبان روسها بود، اینها میزبانان ایران، روس، هند، ازبکستان، تاجکستان و بالاخره امریکه هم شدند. البته درمورد تاجکستان بزرگ وجه مشترک دارند!

(۱۲) از افغانهای عزیز می‌خواهم این نکته را هم بخاطر داشته باشند که مدت چهل سال ۱۸ میلیون افغان روزانه پنج بار « تخت و بخت برقرار و عمر دی دیرشه پاچا » گفتند، ولی ستمی ها ماحول حضور شاهانه راجنان احاطه کردند که برایشان موقع برای تیریکی فتح مزار شریف و بامیان یا تقبیح تجاوز امریکا و ایران داده نشد. باز هم ما می‌گوئیم عمر دی دیر شه بی تعلقه ظاهر خانه !

(۱۳) در تاریخ عسکری جهان تعداد کمی از ممالک مدت بیست سال جنگ کرده و در نتایج جنگهای طولانی خواه مخواه نقشه های ممالک تغیر کرده خورد و کلان شده اند. اما در مورد افغانستان همه وطنپرستان سه ارمان داشتند: تمامیت ارضی - صلح و امنیت و حکومت قانون. ارمان های اول و دوم که جز معجزه خداوند کریم و دعا گوئی شما ملت مومن، فقیر و شریف چیز دیگری نیست، انشاء الله بسر رسیده، در مورد حکومت قانونی، این تقاضا حق تمام افغانها بوده، افغانستان به تنهایی نه از طالبان است نه از اخوانی ها، بلکه مال و ملک مشترک همه افغانها است، باید با صبر و حوصله و تحمل و به نیت پاک مبارزه کنیم، با استفاده از دانش و تجربه تان یکبار، ده بار و صدبار توصیه بکنید، نزدیکی بکنید و دست بهم بدهید، انشاء الله این مشکل هم رفع و بالاخره حکومت قانون برقرار خواهد شد. اکنون الحمد لله افغانستان از تجزیه نجات یافته، کشور و ملت موجود، دایمی و زیر بنائی استند، اما حکومتها و رژیمها پدیده های زودگذر و روبنائی استند، تا کنون صدها رقم حکومت در افغانستان بوده و از بین رفته اما افغانستان باقی مانده است و جاودان خواهد بود. و من الله التوفیق. جنرال رحمت الله سایی.

یادداشتی درباره سوابق سپورت در افغانستان

سید کریم محمود از اریزونا

طبق وعده یک قطعه فوتوی یادگاری سپورتمین های ورزیده و نامدار افغانستان را که بنام پنجاه ساله ها در جشن پنجاهمین سالگرد استقلال افغانستان اشتراک نموده بودند برای تان میفرستم. سال ۱۳۴۷ یا ۴۸ که مقارن با پنجاهمین سالگرد جشن استقلال افغانستان بود و در اثر خواش ریاست سپورت معارف که در راس آن وحید جان اعتمادی قرار داشت که خود یکی از فوتبال بازیان لایق بودند، فوتبال بازیان سابق را بنام (Old Boys) در ریاست سپورت معارف واقع عمارت غازی ستدیوم دعوت نموده و پس از مجلسی فیصله بعمل آمد مبنی بر اینکه سپورتمینهای سابق بنام تیم (پنجاه ساله ها) در جشن پنجاهمین سالگرد استقلال افغانستان در یک بازی نمایشی اشتراک نمایند که از طرف همه فوتبال بازیان سابق استقبال و قبول شد و شروع به تمرین نمودند. در مدت ده روز اول همه خسته و از پا افتاده بودند اما به تمرین شان ادامه میدادند. در مدت ده روز دوم همه سرحال آمده تمرین شان شکل عادی را بخود گرفته و در ده روز اخیر که ۲۸ اسد بود (از روز اول اسد تمرینات شروع شده بود) همه آماده یک بازی ۴۰ دقیقه ای گردیده بودند. عصر روز سوم جشن استقلال همه فوتبال بازیان سابقه بنام فوتبال بازیان پنجاه ساله بالباسهای یونیفورم فوتبال داخل غازی ستدیوم گردیدند که از طرف همه تماشاچیان که تعداد شان بهزاران نفر میرسید بگرمی استقبال گردیده و مردم متواتر کف میزدند. وقتی که بامر حکم یا ریفری داخل میدان بازی گردیدند، یکدسته از فوتبال بازیان خوردسال بادسته های گل از فوتبال بازیان پیر شان پذیرائی نموده از میدان خارج و بازی شروع گردید (که فلم زنده این بازی نزد من موجود است). این بازی نمایشی طوری آغاز و خاتمه یافت که همه تماشاچیان تعریف و تحسین نمودند. گفتند پیرها بهتر از جوانها بازی شانرا کامیابانه و استادانه به نمایش گذاشته بودند و این بازی یک خاطره مهم برای همه ما بود و بیرخاطره ترین همان روزهایی بود که باهم تمرین می نمودیم و بعد از تمرین دور هم می نشستیم و خاطره های سابقه را که مقابل هم بازی می نمودیم و یا شانه بشانه با هم توپ میزدیم و از برد و باخت خود صحبت مینمودیم، زنده میساختیم (یادت بخیر جوانی).

بد نیست از برادر بسیار محترم و مهربان و رقیب فوتبال خود جناب دگروال صاحب غنی جان یفتلی اثر گله نمایم که مرا نشناختند و اگر میشناختند که همان سید کریم فولیک و کپتان تیم حبیبه میباشم، اقلا در نوشته های خود یاد و سلام علیک می نمودند. و هم احترامات خود را بحضرت ترجمان صاحب که مشرق همه سپورتمینها بودند تقدیم می نمایم. در اینجا می‌خواهم با اجازه برادر بسیار محترم جناب دگروال صاحب غنی جان یفتلی اثر راجع به بازی دو تیم آریانا بنام تیم منتخبه کابل و تیم ایرانی بی نام مختصر معلومات بدهم.

(۱) تیم ایرانی که بامر شنشاه ایران غرض مسابقات در جشن استقلال افغانستان اشتراک نمود، تیم شاهی بود و اکثر بازیکنان آن از اکادمی نظامی ایران بودند. کپتان و سرپرست این تیم ولیعهد ایران و معاون آن خاتم بود که در کابل بنام کپتان این تیم آمده بود. پیش از آنکه تیم آریانا نام خود را تیم منتخبه کابل بگذارد، تیم ایران نیز نام خود را تغیر داده بنام تیم مشهد بکابل آمدند که نام مشهد در عقب پیراهنهای تیم مذکور نوشته شده بود. تیم ایرانی یا تیم شاهی ایران و یا تیم مشهد در یکی از میدانهای سپورتنی باغ نیاوران تحت سرپرستی شخص ولیعهد ایران که خودش هم بازیکن این تیم بود و اکثر بازیکنان این تیم محصلین نظامی مخصوصا قوای هوایی ایران و همصنفان ولیعهد در قوای هوایی ایران بودند که بعدا پیلوت شخص ولیعهد شد و بعد از زندانی

بیمورد نخواهد بود با اطلاع هموطنان گرامی برسانیم که موسسه عفو بین المللی در اطلاعیه مورخ ۱۵ جنوری ۱۹۹۹ خود در مورد حکم اعدام آقایان عبدالسلام شمس الدین و عبدالسلام عبدالرحمن از قبیله (یوگور) منطقه مسلمان نشین (خوار) در چین خبر داده و از همه بشر خواهان تقاضا کرده است تا بعنوان صدراعظم مردم چین توسط مکتوب یا تلگرام تقاضای عفو آنها را بنمایند، زیرا بجرم تجزیه طلبی ظالمانه محکوم باعدام گردیده و حکم محکمه هنوز در مورد آنها اجرا نشده است. نشریه مذکور میگوید که در سالهای ۱۹۹۶ و ۱۹۹۷ دولت چین بمقابل قیام ناسیونالیستی مسلمانان منطقه (خوار) بخشونت عمل کرده در ماه فروری ۱۹۹۷ دوازده نفر یوگور قریه گلجاء را اعدام و ۸ نفر دیگر را بازداشت کرده که سرنوشت شان تا امروز معلوم نیست، و در سال ۱۹۹۸، ۱۴ نفر یوگور بعنوان تجزیه طلب در همین منطقه اعدام گردیده است. در نشریه دیگری از تاریخ ۲۶ جنوری ۱۹۹۹، راجع بصدر حکم اعدام بالای عبدالشکور نورالله، معلم ۳۳ ساله، خبر میدهد و از جهان بشریت پسند تقاضا میکند تا درباره عفو او باولایای دولت چین تلکرا بفرستند. بقرار راپور مذکور بتاریخ ۲۲ جنوری ۱۹۹۹ بتعداد ۲۹ نفر بجرم آزادیخواهی گرفتار شده، یکی شان اعدام و متباقی بعد از تحقیق و شکنجه بحسب شاقه از دو تا ۱۴ سال محکوم شده اند، و دونفر قزاق نیز درین جمله شامل میباشد.

قرار راپور امنستی انترنشنل، دولت چین باقلیت مسلمانان چین اجازه تعمیر مساجد راندا داده واز برگزاری مراسم مذهبی، بشمول نماز جمعه، جلوگیری میکند. تظاهرات مذهبی و آزادیخواهی توسط مسلمانان در چین بعد از تجزیه اتحاد شوروی و رویکار آمدن چند کشور مسلمان در آسیای مرکزی که همسایه چین میباشد، تریثید یافته است.

موضوع اسامه بن لادن: بعد از ملاقات اخیر کارل اندرفورت معاون وزارت خارجه امریکا با نماینده طالبان در پاکستان و اخطار شدیدی که او در رابطه به اسامه بن لادن بطالبان داده بود، حکومت طالبان اعلان کردند که وسائل مخابره الکترونیکی را از دسترس بن لادن قبض نموده و بالای حرکات او هم مراقبت شدید مقرر نموده اند. متعاقبا بعد از عید فطر خبر رسید که ملا محمد عمر مجاهد در روز عید بن لادن را باسردی پذیرفته و درباره قطع مخابرات تلیفونی از افغانستان بادنیای خارج برای او هدایت و اخطار شدید داده است. بعد از عید فطر دفعتا از قندهار اعلام گردید که بن لادن باراده و خواهش خود قلمرو تحت تصرف طالبان را ترک نموده بکدام جای نامعلومی رفته است. بعد از اعلامیه قندهار، نماینده طالبان در نیویارک شاعلی عبدالحکیم مجاهد در یک مصاحبه رادیویی برآمدن بن لادن را از قلمرو تحت تصرف طالبان تأیید نمود و اما درباره اینکه او بکجای رفته است معلومات دقیق نداد، ولی این احتمال را هم رد نکرد که نزد مسعود یا سیاف یا بعراق رفته باشد. در مدت دوهفته اول که خبر غایب شدن بن لادن از قندهار شایع شد، منابع امریکائی سکوت اختیار کردند، اما اولیای احزاب اسلامی در پاکستان، از آنجمله مولوی سمیع الحق رهبر جمعیت العلمای پاکستان، گفتند که بن لادن جایی نرفته و در افغانستان پنهان میباشد. جریده امید، ارگان رسمی تبلیغات ربانی - مسعود از قول منابع خودش در شماره های ۳۵۶ و ۳۵۷ (۲۲ فروری) برآمدن بن لادن را از افغانستان تکذیب و موجودیت او را در ولایت ننگرهار در ارتفاعات بلند خبر داد. جریده الوحدة عربی خیرداد که ملا محمد عمر مجاهد ملا عبد الجلیل معاون وزارت خارجه خود را بیدار بن لادن در ننگرهار اعزام و از بن لادن دعوت کرده تا دوباره بقندهار بیاید، اما بن لادن از برگشت بقندهار باورزیده است.

یک خبر دیگر گفت که بن لادن در کویته دیده شده که توسط طیاره بطرف نامعلومی بیرون از پاکستان سفر کرده است! این خبر بخاطری صحیح بنظر نمی آید که در بین کویته و دنیای خارج لین مستقیم پرواز هوایی وجود ندارد، بلکه مسافر باید بکراچی و از آنجا بخارج برود و اگر بن لادن در پاکستان میرفت در تصرف دولت پاکستان قرار میگرفت و پاکستان بالای او معامله گری را شروع میکرد. البته این امکان وجود دارد که یک کشور دیگر بموافقه پاکستان بکویته طیاره اعزام و بن لادن را مستقیما از کویته بطرف نامعلومی برده باشد، لیکن این ترتیبات از چشمان الکترونیکی امریکا پنهان نمیاند. از جانب دیگر طالبان نیز از رفتن بن لادن بکویته خبر میداشتند، لهذا این خبر موثوق و معقول بنظر نمیرسد.

رادیوی ۲۴ ساعته صدای افغانسان بتاریخ جمعه ۲۵ فروری از قول آژانس طالبان خبر داد که ملا عبد الوکیل متوکل ضمن یک مصاحبه رادیویی خبر منتشره جریده الوحدة درباره ملاقات ملا عبد الجلیل با بن لادن در ننگرهار را رد نموده و گفته است که نه ملا محمد عمر بملا عبد الجلیل چنین هدایتی داده، نه چنین ملاقاتی صورت گرفته و نه از بودن بن لادن در ننگرهار خبر دارند.

بتاریخ ۲۵ فروری از منابع امریکائی خبر رسید که مخابرات تلیفونی بن لادن را از ننگرهار با جهان خارج توسط استیشن آخذ سنایت ثبت کرده اند! این منابع گفتند که بن لادن تا هنوز در ولایت ننگرهار افغانستان بسر میرد و در ارتباط این خبر شایعاتی هم شنیده شد که بن لادن خود را در منطقه تحت نفوذ مولوی خالص پنهان ساخت است.

شاعران افغان، استقبال از بهار را فراموش نکنید!

شدن پدرش توسط انگلیسها، ولیعهد بمقام شاهنشاه ایران قرارداد شد. بعداً خاتم برتبه جنرالی در قوای هوایی ایران ارتقا یافته باشاهدخت فاطمه خواهر شاهنشاه ایران ازدواج نمود. نامبرده علاقه زیاد در پرواز با کایت یا گدی پرن داشت و روزی با همان کایت طیاره اش با سنگلاخها اصابت و کشته شد.

در روز اول آمدن تیم ایرانی بکابل باچند نفر این تیم آشنائی پیدانمودم، روز دوم باسوم جشن استقلال بود که چند نفر از اعضاء این تیم را با کپتان شان آقای خاتم در نزدیک پل خشتی دیدم و آنها را به نوشیدن آب ولایتی دعوت نمودم (در آنوقت در کابل دو دوکان آب ولایتی فروشی بود، یکی نزدیک پل خشتی و دومی نزدیک مسجد شاه دوشمشیره ع). بعد از نوشیدن آب ولایتی حرکت نمودیم بسوی کلوپ عسکری که مهمانخانه این تیم بود. وقتیکه به کلوپ عسکری رسیدیم، ساعت تقریباً ۱۲ ونیم بود، من با ایشان خدا حافظی نمودم، اما کپتان تیم آقای خاتم مرا بنان ظهر دعوت نمود که قبول نکردم، اما آنها مرا بدوش گرفته بزوربالا بردند. در صالون منزل دوم نشستیم و اینها همه باطاقهای شان رفتند، تنها دونفر شان در گوشه اطاق نشسته برادیو گوش میدادند. تقریباً ساعت ۱۲ ونیم یا یک بجه بود که دونفر مذکور که باخبر خارجی گوش میدادند شروع نمودند بسرزدن وپازدن و دیگران همه دویده آمدند وبعد از شنیدن خبر مذکور بسروپای خود میزدند وماتم برپانموده همه شان باطاقهای خود رفتند. آنها خبر تجاوز قوای شوروی و انگلیس را که از دوسو بایران داخل شده بودند شنیده بودند که برای شان ماتم بود. منکه تنها باطاق مانده بودم از صالون خارج و عازم منزل خود گردیدم.

در چندروز گذشته تیم ایرانی هرروزیکه توسط موتربس در منطقه جشن داخل میشدند، شعار میدادند، ترانه خوانی، رقص و پاکوبی مینمودند تا توجه مردم را بسوی خود جلب نمایند، اما آنروز که خبر اشغال ایران را شنیدند ساعت پنج بجه عصر بود که توسط موتربس داخل منطقه جشن گردیدند، نه شعار وترانه خوانی و نه رقص وپایکوبی بود، چنان آرام بودند گویا که دربس هیچکس وجود ندارد، بی سر و صدا بدور چمن حضوری گردش نموده وبدون سروصدا باقامتگاه خود رفتند.

(۲) اینکه میگویند حضور اعلحضرت از قرارگاه شان یعنی لوژ سلطنتی که در وزارت فزوايع عامه آرمزمان واقع چمن حضوری بود پائین آمده سپورتمین های ایرانی و افغانی رانوازش و سپس تیم افغانی حضور اعلحضرت را بشانه بالانموده تا کمپ شاهي برده برسر شان نقل پاش دادند، من آنرا ندیده و نشنیده ام. بلکه هردو تیم افغانی و ایرانی بمنزل دوم وزارت فواید عامه که لوژ سلطنتی در آن قرار داشت رفتند و اعلحضرت هردوتیم ومخصوصاً تیم ایرانی را که مهمان بودند نوازش فرمودند، وبعد از لوژ سلطنتی پائین شده بسوی کمپ شاهي حرکت نمودند ودرین راه با احساسات گرم مردم خودمان مواجه والی کمپ شاهي با کف زدن و احساسات مردم مواجه بودند. از نظر امنیتی هم در آنوقت که جنگ عمومی دوم بود وبعد از حمله دوجانبه بالای ایران یک تشنج در منطقه ما بوجود آمده بود، گمان نمیکنم تشریفات اجازه میداد که کسی پیداشاه نزدیک شود و شان شاه هم اجازه نمیدهد کسی ایشان را برسرشانه بالانموده شهر گشت نموده برسرشان نقل پاشی نمایند. حضور اعلحضرت پادشاه افغانستان اگرچه شخص بسیار مهربان وباتواضع بودند اما هیبت وملابستی داشتند که جرات چنین کاری از همه سلب بود.

این نوشته من جنبه معلوماتی داشته و بحیث یک سپورتمین روحیه انتقادی ندارد، باز هم اگر کسانی آن صحنه را بچشم دیده و شهادت میدهند، در عالم احساسات از امکان بعید نموده من هم قبول دار خواهم شد. در خاتمه بهم برادران سپورتمین خود که حیات دارند، خصوصاً آقایان دگروال غنی جان یفتلی و دگرجنرال نذیر سراج، وحید جان اعتمادی و آقای غلام غوث ترجمان سلامهای گرم واحترامات خود را تقدیم مینمایم وبحق شان دعا مینمایم وبروح آن برادران همبازی خود که در زمان تسلط کمونستهای ملحد بشهادت رسیده ویابمرگ عادی از جهان رفته اند دعای مغفرت نموده روح شانرا شاد وغریق رحمت میخواهم. با احترامات فایقه.

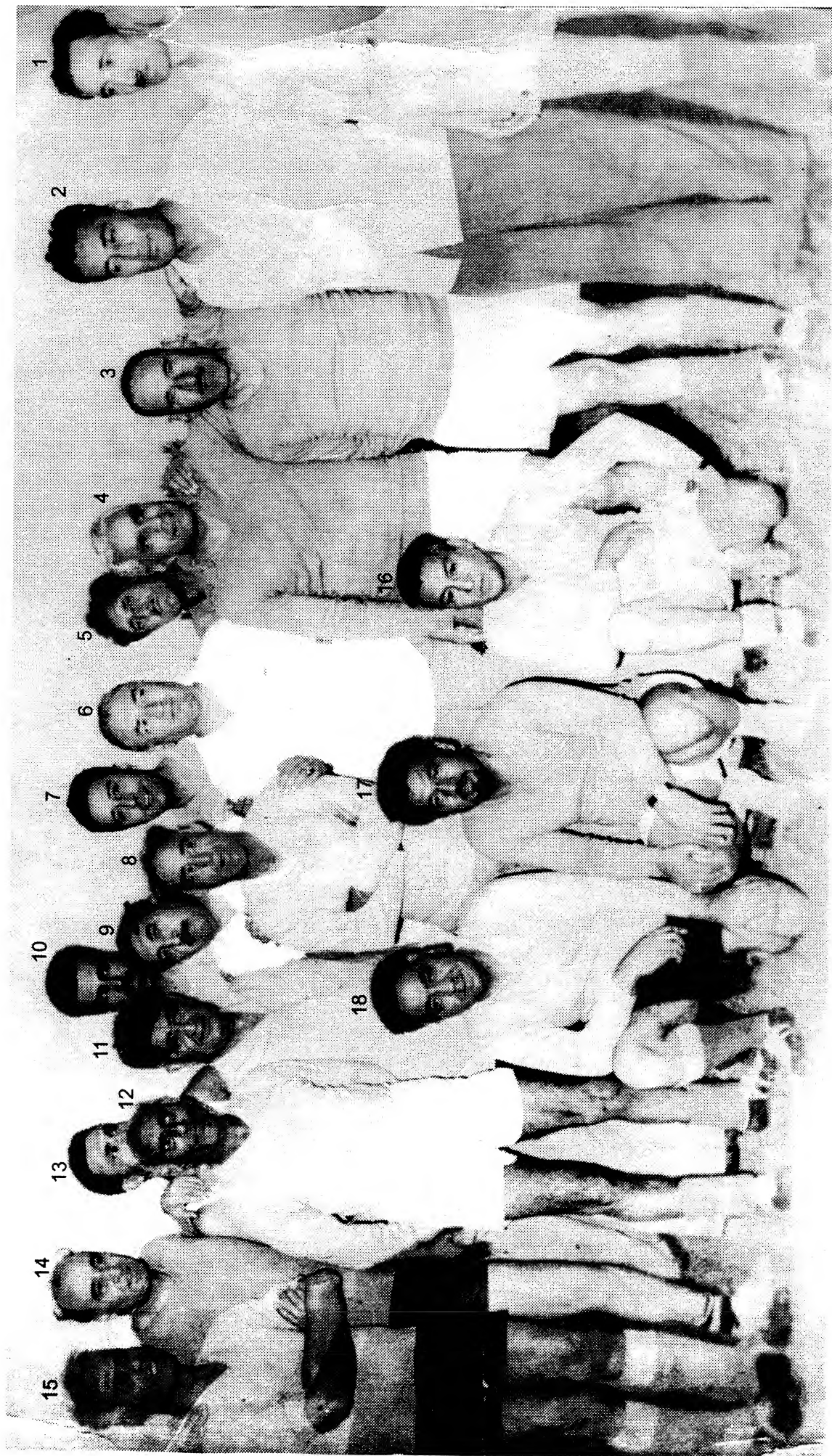
معرفی قتیال بازان معروف افغان در صفحه بعد :

قطار ایستاده، از راست بچپ: (۱) دگروال عبدالغنی یفتلی اثر - (۲) محمد صدیق خان - (۳) مرحوم دگرمین شیر افضل خان - (۴) سید کریم محمزد - (۵) محمد حکیم خان - (۶) دگرجنرال محمد نذیر کبیر سراج - (۷) عبدالرحید اعتمادی (۸) مرحوم جنرال سید کریم علوی (۹) مرحوم محمد فاروق سراج مشهور به سردار آغا - (۱۰) مرحوم محمد اسمعیل نورستانی - (۱۱) مرحوم پوهاند دکتور محمد اسمعیل علم - (۱۲) دگروال محمد قیوم خان - (۱۳) دگرمین نورستانی - (۱۴) مرحوم محمد ابراهیم نورستانی - (۱۵) مرحوم عبدالرحمن جهانگیر.

قطار نشسته از راست بچپ: (۱۶) (۱۷) مرحوم دکتور محمد طاهر سیفی - (۱۸) محمد شعیب مشهور به (بابه شعیب).

اسم دونفر (سیزدهم و شانزدهم) که بخاطره نمانده، دوستان معرفي خواهند کرد.

شاعران افغان، استقبال از بهار را فراموش نکنید!



۱- آیت الله العظمیٰ محمد باقر آل عسکری، ۲- آیت الله العظمیٰ محمد باقر آل عسکری، ۳- آیت الله العظمیٰ محمد باقر آل عسکری، ۴- آیت الله العظمیٰ محمد باقر آل عسکری، ۵- آیت الله العظمیٰ محمد باقر آل عسکری، ۶- آیت الله العظمیٰ محمد باقر آل عسکری، ۷- آیت الله العظمیٰ محمد باقر آل عسکری، ۸- آیت الله العظمیٰ محمد باقر آل عسکری، ۹- آیت الله العظمیٰ محمد باقر آل عسکری، ۱۰- آیت الله العظمیٰ محمد باقر آل عسکری، ۱۱- آیت الله العظمیٰ محمد باقر آل عسکری، ۱۲- آیت الله العظمیٰ محمد باقر آل عسکری، ۱۳- آیت الله العظمیٰ محمد باقر آل عسکری، ۱۴- آیت الله العظمیٰ محمد باقر آل عسکری، ۱۵- آیت الله العظمیٰ محمد باقر آل عسکری، ۱۶- آیت الله العظمیٰ محمد باقر آل عسکری، ۱۷- آیت الله العظمیٰ محمد باقر آل عسکری، ۱۸- آیت الله العظمیٰ محمد باقر آل عسکری.

ترور اعضای فامیل قومندان عبدالحق

به مددستی احمد شاه مسعود و بعد از
حزب وحدت دست یازیدند و علم بغاوت را
در مقابل دولت جمهوری افغانستان بر
افراشتند و بار دیگر مردم مارا بخاک و
خون کشاندند...

شماره مسلسل ۷۵

با تأسف عمیق از پشاور اطلاع گرفتیم که یکمده تروریستان
نامعلوم در ماه مبارک رمضان ساعت دو بجۀ شب بمنزل رهائش
محترم قومندان عبدالحق خان که در جوار ماموریت پولیس
موقعیت دارد، حمله نموده زوجه او را با پسر ۱۱ ساله اش
و همچنین محافظ مسلح شانرا با تفنگچه بیصدا بقتل رسانده،
قاتلین فرار کرده اند. قرار راپور پولیس، قاتلین اول لیس

تلفون و بعد برق منزل را از بیرون قطع، سپس داخل منزل شده جنایت را انجام داده اند.
آئینه افغانستان قتل و ترور را بهر ملحوظی که بوده و باشد تقبیح نموده، خصوصاً قتل زن و طفل نا بالغ را در
حریم منزل شان یک عمل غیر افغانی و غیر اسلامی بلکه وحشت و جنایت می شمارد، و نسبت باین ضایعه
و تراژیدی بزرگ بقوماندان عبدالحق تسلیت عرض میدارد. انا لله و انا الیه راجعون.
از آنجائیکه این قتل بیک خانواده ولایت ننگرهار تعلق دارد و گفته میشود که قاتلین هم از ولایت ننگرهار
میباشند، آئینه افغانستان از چند مرجع خبر و حلقه های مردم ننگرهار چه در ننگرهار و چه در پشاور
اطلاعاتی بدست آورده که ذیلا عرض آگاهی هموطنان نشر میشود:
(۱) شخص قوماندان عبدالحق این ترور را یک عمل سیاسی خوانده و گفته است که با هیچکس دشمنی شخصی
نداشته است. او علاوه کرده که از چگونگی جنایت معلوم میشود که توسط تروریستان حرفوی صورت گرفته
باشد.

(۲) دفتر مرکزی پولیس پشاور اعلان کرد که این قتل یک واقعه بین الافغانی بوده، مقتول و قاتل یکدیگر خود را
می شناسند. مشاهدات مقدماتی پولیس مشعر است که قاتلین در بین خانۀ قوماندان عبدالحق راه داشته، وقت
مساعد را که خود قوماندان نباشد و حتی مواضع قطع لینهای تلفون و برق شانرا قبلاً تشخیص داده، بعد بصورت
پلان شده باین عمل مبادرت ورزیده اند.

(۳) بقرار حکایات و روایاتیکه بدفتر مجله آئینه افغانستان رسیده، متأسفانه دشمنی ها و خصومت های شخصی
و خاندانی بین خاندان قوماندان عبدالحق و چند خانواده دیگر متعلق بقوماندانهای جهادی موجود بوده است.
بطور مثال چندی قبل دختر حاجی قدیر (برادرزاده عبدالحق) با پسر یک قوماندان موسوم به اختر محمد معروف
به سرمعلم جور آمد، اختر محمد چندبار مطابق بعنعنات محلی از والی قدیر دخترش را برای پسر خود
خواستگاری کرد اما جواب رد گرفت، بعد از آنکه والی قدیر از پاکستان اخراج گردید، دخترش همراهی شخص
مذکور نکاح کرد و بمنزل او به پشاور رفت. مدتی بعد دختر والی قدیر همراهی شوهرش در پشاور بقتل رسیدند
و آوازه افتاد که پسر والی قدیر خواهر و شوهر خواهر خود را کشته است. اما افغانها میگفتند که بعد از اخراج
والی قدیر از پاکستان پسر او دارای چنان نفوذ و اقتداری نبوده که بچنین عمل مبادرت ورزیده باشد، بلکه
قوماندان عبدالحق (برادر والی قدیر) شخص بانفوذ و دارای ارتباطات است در پشاور که قتل مذکور را (بخاطر
نگ پرستی) رهنمائی میکرده است.

اختر محمد معروف سرمعلم که در دوره تنظیمها آمر دیوها و اکمالات تنظیم مولوی یونس خالص بود و یکتا از
ثروتمندان و سرشناسان منطقه سرخورد ننگرهار میباشد، بعد از قتل و ترور پسر و عروسی در مراسم تدفین
آنها برملا گفته بود که ما قاتلین خود را می شناسیم و انتقام بالمثل خواهیم گرفت.

(۴) بین والی قدیر و قوماندان حضرتعلی که قوماندان معروف خالص از درۀ نور بود نیز وقایعی رخ داده، مثلاً
پسر کاکای قوماندان حضرت علی موتروان موتربیک اب حاجی قدیر بود و توسط پسر حاجی قدیر بقتل
بقتل رسید. متأسفانه در زمان ولایت حاجی قدیر، پسران او هر کدام بحیث ولیعهد یک خاندان شاهی عمل کرده،
بسیار کارهای سرچیه انجام داده اند و مردم باسناد عرف محلی در پی انتقام از آنها میباشند.

(۵) بهنگام حکومت و قدرت والی قدیر در ننگرهار، قتل قوماندان شمالی و برادرش و چور و تاراج خانه و اموال
شان، تا حال بی مجرا مانده است.

(۶) در بین حاجی قدیر و قوماندان مشهور منطقه خیبر حاجی محمد ایوب که شهرت جهانی دارد، معاملات قاچاق
مواد مخدره جریان داشت و مناقشات ناشی از آن تا حال هم لاینحل مانده است.

(۷) از معاملات مربوط به خیبر ایرلینز و تجارت بین جلال آباد و امارات و همچنان از مسائل هوتلداری در هوتل
سپین زر جلال آباد که دختران و پسران جوان برای رقص و میله برده میشوند و اکثر آنها بطالبان اقرار داده
تقاضای اعاده حرمت و حیثیت خود را کرده اند، نیز مدهیات لاینحل باقیمانده است.

(۸) تاجائیکه مناسبات والی قدیر و قوماندان عبدالحق با طالبان تعلق میگیرد، مناسبات شان دوستان نبوده
هرچه از دست طالبان پوره باشد در حق چهار برادر ریخ نیکنند و معکوس آنهم درست است. بطور مثال والی

بسم الله الرحمن الرحيم



روسان په افغانستان باندې د خپل تېري د مزدورو بقايا و د ځنګدن ګري شماری خوځښت د پيل په غور. کي ويده جنايتکاران او ملي ځاينان د مجازات په ځای حکمراني او مکافات غواړي د جدې د شپږمې او په افغانستان باندې دروسي قواو دوحشيانه يرغل د تورې ورځې په مناسبت د افغان ټولنېال و لسواک ګوند اعلاميه

نن د مرغومي شپږمه ده، نن زمونږ په خپلواک سرلوري او تاريخي هيواد (افغانستان) باندې دروسي قواو بې شرمانه او وحشيانه يرغل نولس کاله پوره شول، افغان قهرمان ملت ددې تجاوز د ختمولو د پاره ډېر دروند قېمت ادا کړ، ډېرې ميليونونه زيات شهيدان مو ورکړل، يو ميليون هيواد وال مومات، ګودا و معيوب شول په همدې تعداد کونډې او پټيمان راپاتې شول، ملي اردو مړينګه شوه، دولتي تاسيسات (پلونه، بندونه، فابريکې، ودانۍ) تخریب شوي په لکونو ميله سپکه اودرنه وسله د ځينوځايانو، وطن پلور و اوبې ضميرو عناصرو له خوا د هيواد نه بهر خرڅه شوه، ملي موزيم جوړشو، روغ اوفعال ټانکونه، توپرونه، نقلیه وسايط حتی جنګي او ترانسپورتي الوتکې قوټه توپه کړای شوې او بهر دليلا ملي وسپنو په نامه په ټول خرڅ شول، د فابريکو ماشينونه، دروغتونو وساييل او مکمل لابراتوارونه، حتی انساني سکولونه لوټ تالا او خرڅ شول د تلوزيون او رادار د سکاږي، د هوا پيژندنې وساييل د نظامي وسايطو، مهماتو او تجهيزاتو د پېرګانې، ملکي ګډامونه دولتي ترانسپورتي عړاده جات د شخصي غصب شومالونو په شمول لوټ تالا او له هيواد نه بهر خرڅ شول، ټولې شخصي او دولتي کتابخانې جوړ او مخصوصاً پښتو کتابونه د يوميليون جلدونه په زيات تعداد دستمي پروګرام له مخې وسوړل شول، د خلکو په سرونو، مالونو اونااموس تالان ګهږو.

په روسي پېاريو او د توپونو او ټانکونو په پريدونو موځنگلونه باغونه او فصلونه وسول، کلي ښارونه او بانډې موکندوالي شوې، د خروارنه د خوردې د ذکر په مصداق دغه جنايات، نه د ماقبل التاريخ قيصي دي، نه مشکوک او فرضي روايات او نه په وهم او گمان مبني نقلونه دي بلکه عيني واقعيتونه او روان جريانات دي. اوس پوښتنه داده چه دا چارکول اولي ئي وکړل؟ ددې تباهيو بريدېرا و جناياتو مسئولين شته او که نه؟ خو درودونکي او شوموونکي لا داچه ددې جناياتو معلوم الحال عاملين او مجرمين په ويري سپين سترګې د جزا په ځای مکافات غواړي، روسانو د خپلې غير انساني، پر غليزي اوبې منطقه پاليسۍ له مخې ګرمو اوبو ته د رسيدو او د خليج په تيلود قبضې د پاره لومړۍ په افغانستان کې يو څو ملوث کسان د کمونيزم په خواستونکي غريبه اوخپلې نوکرۍ ته وګمارل بياني د (ستم ملي) په نامه يو مزدور او افغان دښمن ټولي په څلورو برخو (پرچمي ستميان، شعله ئي ستميان، اخواني ستميان، مستقل ستميان) کې تشکيل کړ په وحشي خلقيانو کې کودتا وکړه قصابي ئي پري وکړه او دعام نفرت سره ئي مخ کړل وروسته ئي د خپل لښکر سره پرچميان راوستل د هغې د ناکامي نه پس ئي د جبل السراج د وطن له مخې، پرچمي، شعله ئي او اخواني ستميان په پوښتلاک کې راټول کړل او د حزب وحدت په نامه ايراني مزدورانو ته ئي هم ددې غاصب هيواد (ايران) د ناروا عزاويد تکميل د پاره د افغانستان په يوه برخه د حاکمت اجازه ورکړه او د لوي تاجکستان او هزارستان د جوړولو د پاره عملاً کارپيل شو او داسې هلې ځلې شروع شوي چه زمونږ تاريخي حيثيت، ملي تشخص او افغاني هويت ختم او افغانستان خدای (ج) مکړه څه د ايران اوڅه د تاجکستان پوري دضم کولو له لارې د يو هيواد په شکل د نړۍ له نقشې نه حذف شي، د پري خوانه د نظارشوراي، جمعيت او وحدت ټولي افغان د پښتو بانډونو دروسانو، ايرانيانو او هندوانو په مادي، معنوي نظامي او اقتصادي مرستو د خپلو ناولو اهدافو دتکميل په لور په سرعت حرکت کولو خو يو تعداد احق، جاهل او پېسه پرستو قوماندانانو د هيواد په ګرم ګرم کې د ليونو په څيرد خلکو په سرونو، مالونو او ناموس تالان ګوډکړې و په داسې شرايطو کې د طالبانو اسلامي غورځنگ د نجات د پريښتو په

صفت ميدان ته را ودرنگل او په هيواد کې ئي د شر، فساد، بې دينۍ، قتل، لوټ تالان او مخصوصاً دوطن پلورنې د څېر په ټولولو پيل وکړ او دروس، ايران د بې شرمانه او بر بنډو مداخلو باوجود ئي د افغانستان ۹۵٪ خاوره د شر فساد او مخصوصاً تجزيه طلبانو له منگلو خلاصه کړه او که خدای (ج) کوله هغه ورځ لږ ښه ده چه زمونږ تاريخي او قهرمان زېږونکي وطن (افغانستان) د پرسرلوري، خپلواک او پخپلو پښو ولاي هيواد په شکل د نړۍ د هيوادونو په قطار کې خپل تاريخي موقعيت اشغال کړي.

خو بلي خوانه د مشرقي شورا په نامه څو د ملي شتمينو غله او هم د ثور د کور د تانه پخواو هيواد نه تېښتيدلی د افغاني ايمان، کلتور او رواياتو سره نابنده کسان چه د کمونيزم او روسي تاتار په دوام کې ئي په اصطلاح نومونه د عطار په قطري کې هم نه ميندل کيدل په سياسي لحاظ دروسانو له تېښتې نه وروسته لږږېدلې په امريکا غو او بې بي سي کې د خپلو طبقاتي انديوالانو په وسيله ورته د کاذب شهرت ارزانه وسيلې په لاس ورغلي دي هم متحرک شوي او سياسي نغمه سراني کوي، مونږ روسي او ايراني مزدورانو او د افغانستان تجزيې ته ګمارل شوي ته څه ويل بې ضرورته بولو خو:

د مشرقي شورا په نامه پاتېکيانو نه پوښتنه کووچه تاسو جنابان (۱۲) چه په طالبانو ناروا تورونه لګوي خپلې څيرې مويه اېته کې ليدلې دي؟ د کڼې لرګي چادجلال ابادنه په الوتکو کې د خليج ملکونو ته چلولي؟ د ننګرهار قول اردو نورو قطعاتو، ژاندارم او پوليسودري لکونه زياته سپکه اودرنه وسله په سرونو ټانکونه، زغره لرونکي موټر د پوهنتون لابراتوارونه د تلوزيون ټوله دستکا انتونه او د هوايي ډګر رادار سيستم چاپېرته وچلول او خرڅ ئي کړل؟

د کڼې ولايت د برق مکمله فابريکه، د نجاري فابريکې ماشينونه، د برق ښخ کيلونه هوايي سيمونه ستنې او ددې ولايت د روغتون لابراتوارونه او نور وساييل چاچور او بهر خرڅ کړل؟ هغه څوک څچه پخواني د يوليلاسي بانسکل داخيستو توان نه درلود خو د دولتي الوتکو په تصرف کولوئ د سپين غريبه نامه شخصي هوايي شرکت جوړ کړ؟ تاسو چه د ټپسانو په څير دستمي او تجزيه طلب مسعود طواف کوئ په دې موغورکړې دي چه دغه افغان دښمن عنصر په افغانستان کې دروسانو د نهه کلن موجوديت په دوام کې اته کاله ددې قصاب دولت د قواوسره په اوربند کې تيرکړل او د سالنگ لارنې ورته خلاصه پريښوده چه د افغانستان د تباهېد پاره خطرناکې وسلې له دې لارې تيرې

کړې، په شمال کې ئي د نظار شورا په نامه د يو ستمی تنظيم په جوړولو يواځې د پښتو تباهۍ ته ملاتړې وه او د نجيب له سقوط نه ورسته ئي په خلاص مټ د پښتنو په سرونو مالونو او ناموس چنگيزي تالان بيل کړ کله مو د سالنگ د لارې په اوږدو کې د (به خراسان زمين خوشي امديد) (تاجکستان کبير) (جمهوري باختر جديد) نصب شوې ستمي شعارونه اولوحي لوستي دي؟ کله مو په جهاني سطح دروسانو د خاص نوکر او تربيه شوي مسعود پر برخه کې مستند نثريات له نظره نه دي تيرشوي؟ حقيقت دادې چه د افغانستان ټول قامونه (پښتانه، تاجک، هزاره، ازبک، ترکمن) نه بيليدونکي وروڼه دي خو هېچانه دا حق حاصل نه دی چه د ثور د خونړۍ کودتا د روسانو را بلونکو، د جبل السراج، د حان د ځاينانو توپشيو او سازشونو عاملين په کابل او د هيواد په نورو سيمو کې قاتلان او د ملي شتمنيو لوټگران اوغله وبخښي دا بيله خبره ده چه مجرمين په پټو سترگو د حرماسۍ او اقتدار خوښه ديني.

مړه دی وی خلقیان، پرچميان، شعله یان او ټول کمونستان

مړه دی وی ستمیان او د افغانستان د واحد وجود قسم خوړلی دښمنان

مړه دی وی ډول ډول پردی نوکران او د ملي شتمنیو غله

ژوندی سرلوری او خپلواک دی وی افغانستان

تل دی وی افغان ملت

د افغان ټولنېال ولسواک ګوندوعالی شورې له خوا

ورسک روډه کبابيان افغان ملت دفتر پېښور

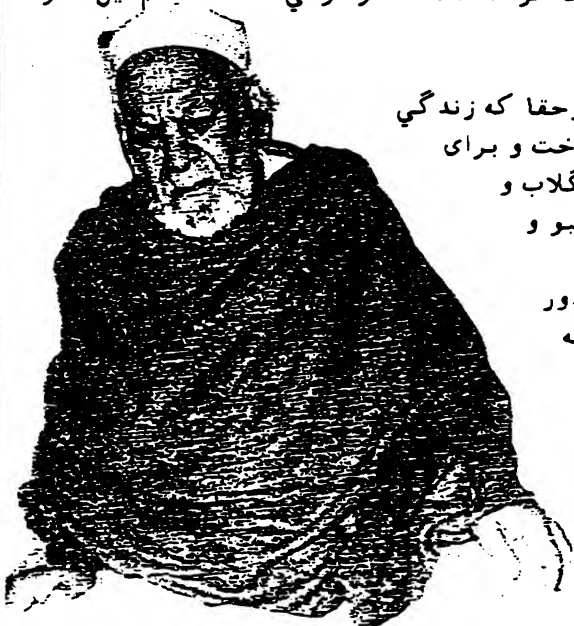
۷۷/۱۰/۸ هـ ش

وفیات و ضایعات و کُلْ نَفْسٌ ذَايِقَةُ الْمَوْتِ

وفات پوهاند رښتین ضایعه ادبي، علمي و ملي

باتاثر عمیق از وفات پوهاند صدیق الله رشتین بسن ۷۸ سالگی بتاریخ روز ۴ شنبه ۲۵ نوامبر ۱۹۹۸ در شهر پشاور اطلاع حاصل نمودیم. جنازه مرحومي متعاقبا به ننگرهار انتقال یافته بتاریخ روز پنجشنبه ۲۶ نوامبر ۱۹۹۸ در حضره آبائي شان دفن گردید. انا لله و انا الیه راجعون.

مرحوم پوهاند صاحب رښتین را که برای قلمرو پښتونخواه نعمت بزرگی بود، ایکاش خداوند متعال عمر دراز تر نصیب میفرمود تا گلستان پښتو از آثار وزین محصول پختگی سالهای اخیر حیات شان بیشتر معطر میگردد، معهذا هر افغان همن و هم عصر پوهاند رښتین شهادت خواهد داد که مرحومي قسمت اعظم این عمر دراز را در تتبع یا در تدریس و تنویر مردم خود سپری نموده است.



مرحوم پوهاند رښتین عاشق زبان مادري خود، زبان ملي پښتو بود و حقا که زندگی خود را وقف معشوقه کرد، این معشوقه را با گلهای ادب پرورده ساخت و برای نشو و نمو آن بیشتر از شصت گلستان ادب آفرید، هر کدام پراز گلاب و نرگس و شبنم و نسترن و چلبلی که قلمرو زیست پښتو را تا ابد خوشبو و عطر آمیز خواهند ساخت.

هنگامیکه شصت سال پیش پوهاند رشتین داخل ماموریت گردید، بدور و پیش خود کمتر پښتو می شنید. او بایک حلقه از دوستان خود که همه پیروان صادق مرحوم محمد گل خان مومند بودند، شروع کردند به تکلم زبان پښتو در ادارات دولتي و حتی باراول در پښتو توله مکاتبات رسمي بزبان ملي پښتو صادر گردید. مرحوم پوهاند رښتین در حالیکه زبان دري را خوب میفهمید و تعصب نداشت بلکه آثاري هم بزبان دري دارد، اما به پیروي از سفارش مرحوم محمد گلخان مومند که میگفت: «که پښتو غواړي چه پښتو ژوندي شي، باید پښتو ووایي او ولیکي»، رښتین بمیدان مبارزه ملي برای رشد و انکشاف زبان پښتو داخل گردید و درین راه آنقدر صادقانه خدمت کرد که همه پښتونخواه و همه افغانهای ملیگرا و وطن دوست باید تا ابد مدیون او باشند، و اینست وجه ملي خدمات مرحوم پوهاند رښتین. مرحوم رښتین میگفت:

که می دا خدمت پښتولره په کارشي نو هاله به می محنت ونیسي حای خه
پښتانه پری هم له خوبه رابیدارشي
خه ناخه به می زړگی هم به قرار شي

در بعضي حلقه ها گذشتگانی مانند مرحومین حسيني، رښتین، خادم، الفت و بینوا بیخ پښتو ستاره زبان ملي پښتو شناخته میشوند؛ واقعا خدمات این پنج نفر در احیا و رشد و انکشاف زبان ملي پښتو قابل تقدیر و یاد آوری میباشد. لیکن در جمله گذشتگان، شخصیکه باراول خود را بخاطر حق زبان پښتو و حقوق مردم پښتون مادولت و حکومت وقت طرف قرار داد، مرحوم محمد گل خان مومند بود و پنج نفر فوق الذکر پیروان صادق مرحوم مومند شناخته شده اند. علاوه تا مرحوم جنرال سید حسن پاچا در زمانی مقالات و اشعار انقلابي بزبان پښتو نوشته و نشر کرده که در آنوقت کمتر کسی به پښتو می نوشت. یک بند از یک ترکیب بند مشهور او ازینقرار است:

د خانانو په خاني کېني خوک پکښي خانان شو
د چا لاري اړتيا پکښي ښي سيني سيني پکښي

ودر جمله شخصیت هائیکه الحمد لله حیات دارند، محترمان سید شمس الدین مجروح پاچا و پوهاند عبدالشکور رشاد از جمله خدمتگاران و ستاره های قدیم زبان پشتو بشمار رفته خدمات قابل قدر سیاسی، علمی و قلمی انجام داده اند، و بنیاد علی حبیب الله رفیع شاعر و محقق زبان پشتو نیز در جمله خدمتگاران و ستاره های معاصر زبان پشتو اخذ موقف کرده است.

بعد از آنکه مرحوم پوهاند رشتین بکمک و همکاری دوستان دیگر خود موقف پشتو را بحیث زبان غنیمت ملی در جامعه تثبیت کردند، رشتین در غنا و انکشاف این زبان کمر همت بر بست و در موقف محقق و مربی قرار گرفت؛ برای نصاب درسی دوره های ابتدائی، متوسطه و ثانوی معارف کشور، ده ها کتاب نوشت و هم برای کورسهای پشتو کتابهای درسی تهیه و تدوین کرد؛ همچنین آثار ارزشمند علمی دیگری بسوی تحصیلات عالی در پوهنتون تشیع و تدوین نمود که از آنجمله است «د پشتو د ادب تاریخ»، «د پشتو عروض»، «د پشتو اشعار دولونه»، «د پشتو ادبی مکتبونه»، «د پشتو ادبیات»، «د پشتو نثر هنداره» و ده ها اثر وزین دیگر بشمول تحقیقات درباره خوشحال خټک، عبدالحمید مومند و دیگر ناموران پشتون.

پوهاند رشتین بحیث استاد ادب و زبان پشتو در پوهنځی ادبیات پوهنتون کابل سالیان متعددی درس گفت و شاگرد تربیه کرد، شاگردان او معلمین و استادان پشتو در معارف و پوهنتون اخذ موقف کردند. رشتین صاحب برای روشن ساختن جنبه های مختلف تاریخ مبارزات پشتونها و قدامت و غنای فرهنگی زبان پشتو نیز آثار ارزشمندی بجامعه تقدیم کرد، و از آنجمله است «د پشتو مجاهدی»، «شیر شاه سوری»، «نومیالی پوهان اوغازیان»، «د پشتونخواه پیښی»، «پښتنی لارښود»، «د پشتو قیصی» و امثالهم. علاوه پوهاند رشتین بحیث نماینده اعلی زبان و فرهنگ پشتو در سیمینارها و کنفرانسهای بین المللی سهم گرفت و در معرفی زبان و فرهنگ پشتو خدمات قابل قدر انجام داد.

در جمله آثار پوهاند رشتین بار اول تحقیقاتی از نظر علم زبانشناسی درباره زبان پشتو نشر گردید که به تعلیم و تربیه زبان پشتو وجه علمی و بشناخت این زبان وجه جهانی بخشید، از آنجمله است «د پشتو گرامر اول جزء»، «د پشتو اشتقاقونه او ترکیبونه»، «د پشتو ژب سوده»، «د پشتو مصدرونو لارښود»، «د پشتو او سانگرت نږدیوالی» و امثالهم، و اینست وجه علمی ضیاع و فقدان مرحوم پوهاند رشتین: نیرد آنکه دلش زنده شد بعشق ثبت است در جریده عالم دوام ما

ضایعه ادبی و فرهنگی وفات استاد رشتین درینست که یک نویسنده زبردست و یک شاعر ملی و بادر زبان ملی پشتو از بین ما رفت، اونه تنها وجوه مختلف ادب، ادبیات و شاعران پشتو (اعم از زن و مرد) را بما معرفی کرد؛ بلکه درباره نابسامانیهای اجتماعی مقالات نوشت و اشعار گفت:

دک پری پراوونه دي	خو پیری دمخه له مونږ تللي کارواڼونه دي
خان کا کامو غرق دی، تر غرمی لایه خوبونو کی.	مونږه لایراته یو په کتونو پالنگونو کی

په کور او په بهر باندی	پیږنو خوراګ لکه څاروی په لوی اخور باندی
څه یو څه به شونه د دنیا په ملتونو کی	نورنو خبر نه یو چی مونږ څه یو په قومونو کی

دغه شان میرزا زمونږ	خان دی که ملک دی که تاجر که می ملا زمونږ
یا به شکرانو اونذرانو او رشوتونو کی	غواړي مال دولت پیسی له خلکو په سودونو کی

از پوهاند رشتین حدود شصت اثر مطبوع بجا مانده و قرار مسوع یکتعداد آثار دیگری در دوره هجرت هم نوشته اند که امید است در تدوین و طبع آنها مساعی همگانی بخرج داده شود. درین زمانیکه برای گسترش علم و عرفان در کشور ما کمترین توجه ای نمیشود، درین فرصتیکه نیاز به تحقیق و تشیع و هم وسایل آن بسیار محدود گشته است، درین دهه ایکه دانشمندان و تحصیل یافته های افعان بتعداد کمتری در کشور وجود دارند و برای جلب و جذب آنها اقدامات موثر نمیشود؛ و بالاخره درین آوانیکه جامعه ما برای اشخاص راستکار و راستگوئی مانند رشتین صاحب بیشتر از هر وقت دیگر ضرورت دارد، وفات استاد صدیق الله رشتین واقعاً یک ضایعه ادبی، فرهنگی، علمی و ملی میباشد. خداوند متعال باین پشتون رشتین و مسلمان پیاس خدمات و اعمال نیک او بهتترین را باداش بدهاد. آمین یا رب العالمین. مورخ ۲۰ فروری ۱۹۹۹ - دکتور سید خلیل الله هاشیان

یک ضایعه دیگر فرهنگی و ملی

وفات آغامحمد کرزی

باتاسف عمیق از وفات یک شخصیت با فرهنگ و فرزانه از ولایت قندهار، آغامحمد کرزی، بعمر ۷۵ سالگی بتاريخ ۱۶ جنوري ۱۹۹۹ مصادف با ۲۸ رمضان المبارک ۱۴۱۹ هجری در شهر کانکور کلفورنیا اطلاع حاصل نمودیم. انالله وانا الیه راجعون

جنارۀ مرحوم آغامحمد کرزی با حرمت و مراسم خاص و با اشتراک عدۀ غفیری از افغانهای مقیم شمال و جنوب کلفورنیا در حصارۀ شهر انتیاک بخاک سپرده شد و یک عده دانشمندان افغان درباره شخصیت، افکار و کردار مرحومی خطابه هائی قبل از تدفین بیان کرده، شخصیت و اخلاق نیک او راستوده برایش روان شاد و بخشایش الهی را مسئلت نمودند. رادیوها و جراید افغانی راجع بوفات و شخصیت مرحوم آغامحمد کرزی پروگرامهای خاص منتشر ساخته وفات او را یک ضایعه فرهنگی و ملی خواندند. از آنجمله آقای سراج و حاج (شاهین) در نشریۀ خرد چنین نوشت: «مرحوم آغامحمد کرزی، بحیث یک دانشمند و طنخواه که سرفرازی و ترقیات روز افزون کشور، همیشه مطمح نظر او بود، در اکثر نهضت های ملی و جنبش های سیاسی، نقش فعال و برجسته را بدوش میگرفت و طنین الفاظ و سحر کلامش، حاضران را در هر محفل جذب می نمود. مرحوم کرزی، علاوه بر آنکه دارای سوابق پرافتخار مطبوعاتی بود، یکی از مردان نخبه و یک عالم و ارستۀ وطن بود که در اثر مردم داری، ملاطفت و قدرشناسی، توانسته بود طبقۀ روشنفکر افغانی را خداکثر بخود جذب نماید.» (مجله درد دل - ملی وحدت، مورخ ۵ فروری ۱۹۹۹). آقای داکتر رحمت الله ظفر که رادیوی هفته وار دارند نیز پروگرام خاصی با مصاحبه های افغانها بمناسبت فقدان مرحوم کرزی نشر کردند و وفات او را یک ضایعه ملی خواندند.

مدیر مسئول این مجله با مرحوم آغامحمد کرزی از سال ۱۹۸۸ با اینطرف تماس و روابط نزدیک داشته خود را مکلف میدانم در معرفی شخصیت و افکار او مشاهدات خود را بیان نماید:

من آغامحمد کرزی را در افغانستان یکی دوبار در محافل دیده با او از نزدیک شناسائی نداشتم، اما شنیده بودم که از جمله اعضای موسس (وینس حلیان) بوده، شخص با مطالعه، قلم بدست و دارای افکار مترقی برای تحول و تعالی وطن بودند. در دورۀ تره کی - امین، دوبار صدای مرحوم کرزی از رادیوی کابل شنیده شد که مردم را بطرف وحدت ملی دعوت میکرد و چنین تصویری ایجاد گردید که او بحزب خلق جذب شده باشد. هنگامیکه مرحوم آغامحمد کرزی بحیث مهاجر به نیویارک آمده بود، و من درباره تماسها و فعالیت های او با افغانهای نیویارک مطالبی شنیده بودم، روزی با آقای عبدالله عصمت میوند در سال ۱۹۹۰ بدیدن او در دهکده کناربهرانتلانتیک در شهر (فار را کزی) رفتم، اولین سوال من از او این بود تا درباره بیانات رادیویی خود در دورۀ نور محمد تره کی توضیحات بدهد. مرحوم آغامحمد کرزی گفت: من در لیۀ نجات در صنف ششم شاگرد بودم که پدرم وفات کرد و بحیث پسر کلان فامیل بقندهار رفته متکفل امور فامیل شدم. در همین وقت (۱۳۲۶ ش) مبارزات سیاسی و روشنفکری در قندهار شروع شده بود و من با آن پیوستم و در عین زمان در مطبوعات قندهار کار میکردم.

من نور محمد تره کی را بسیار بیش از آنکه او کمونست یا یک شخصیت سیاسی شود، میشاختم، وقتی که او در شرکت میرۀ قندهار بحیث یک کاتب عادی کار میکرد و تقاضای عضویت به جنبش «وینس حلیان» را کرد و قبول شد، منم قبلا عضو این جنبش شده بودم و نسبت به تره کی هم سابقۀ بیشتر مبارزاتی، هم ماموریت بهتر در مطبوعات و هم حرمت بیشتر اجتماعی در قندهار داشتم، از آنوقت بعد بانور محمد تره کی آشنا میشايم. او در قندهار یک مهاجر با شناخته و محتاج محبت و شفقت مایود، و ما هم از مهمان نوازی عنعنوی که خاصۀ قوم و قبیله ما است دریغ نمیکردیم. تره کی



مرحوم آغامحمد کرزی بهنگام کاندید ولسی جرگه در سنه ۱۳۴۹



مرحوم کرزی در سنه ۱۳۷۶ شمسی

شخصی بذله گوی، خوش صحبت، مجلس آراء و رفیق مزاج و همسن و سال ما بود و بزودی در حلقه خصوصی ما راه پیدا کرد و در اکثر میله ها و دعوت های قومی و اجتماعی همراهی من میرفت و حرمت میشد. دیری نگذشت که با اثر مبارزات سیاسی من از کار برطرف و خانه نشین شدم و درین هنگام تره کی هم از طرف عبدالمجید زابلی به کراچی در شرکت میوه رفت، بعد از آن در سنه ۱۳۲۷ من بحیث مدیر مسئول جریده هلمند مقرر شدم و در سنه ۱۳۴۰ بحیث مدیر مسئول جریده طلوع افغان در قندهار مقرر شدم و دیرزمانی تره کی را ندیدم، جنبش وینس خلیان هم در اثر تدابیر حکومت وقت ضعیف و اشخاص کلیدی آن بکارهای فرهنگی و مطبوعاتی در کابل مقرر شدند. در سنه ۱۳۴۶ از جانب حلقه دوستان و همفکران خود کاندید و کالت ولسی جرگه از ولسوالی ارغستان شدم، اما حکومت وقت از نظریات و افکار من و سابقه من در وینس خلیان خبر داشت و یکمده افراد خانواده خودم (که آغامحمد کزلی از آنها در حضور عصمت میزند نام گرفت و من از ذکر نام شان خودداری میکنم) هم بوالی قندهار و هم مقامات بالا راپور تیر کرده مرا شخص نامطلوب معرفی و از انتخاب من جلوگیری کردند. بعد از انتخابات، من و برادرم که در انتخابات با من کمک کرده بود، بدون دلیل و خلاف قانون از مأموریت دولت برطرف شدیم. چند سال بعد در اثر عریضه و دادخواهی من، عوض مطبوعات که رشته مسلکی من بود مرا بریاست قبایل و سرحدات مقرر کردند و هم سفارش نمودند تا از تبلیغات و مطبوعات دور بمانم. مرحوم کزلی گفت: در دوره شاهی زمانیکه آقای سید مسعود پوهنیار بحیث رئیس قبایل مقرر شد، من مدیر عمومی بودم، او با من رویه نیک داشت و در مسایل سرحدات با من مشوره میکرد.

مرحوم آغامحمد کزلی بصحبت جالب خود چنین ادامه داد: زمانیکه نورمحمد تره کی بعد از کودتای کمونستی با اقتدار رسید، با اساس شناخت و همکاریهای سابق با من رویه خوب داشت و بطور غیر رسمی مرا بحیث وکیل معین وزارت سرحدات گماشت. درینوقت از اکثر مأمورین عالیرتبه تقاضا میشد تا هم از حزب خلق و رژیم جدید و هم در مورد فجایع و بیعدالتی های رژیمهای گذشته سخنرانی کنند. اما من تا آخر بحزب خلق شامل نشدم چونکه بکمونستی عقیده نداشتم و تره کی هم اینرا میدانست و لذا درباره حزب خلق و رژیم نو هیچ، خوب یا بد، نگفتم، لیکن درباره شخصیت و مبارزات تره کی و هم درباره فجایع دوره گذشته هرچه میدانستم گفتم. از همانجاست که بعضیها خیال کردند من خلقي و کمونست شده ام که کاملاً بی اساس میباشد. لکن من دوست و طرفدار تره کی بودم و اگر او باقی میماند میتوانستم او را از راه و روش کمونستی دور بدهم. در همین مدت دوبار تره کی امر کرده بود تا فرمان تقرر من بحیث معین وزارت سرحدات برای امضای وی آورده شود، اما حفیظ الله امین تعلل میورزید و من بحیث دوست نزدیک تره کی خطراتیکه متوجه او بود برایش گفته بودم. همان بود که حفیظ الله امین تره کی را بقتل رسانید و من میدانستم که حفیظ الله امین مرا زنده نمیگذارد، لهذا در سنه ۱۹۷۹ بپاکستان فرار و در سنه ۱۹۸۴ با آمریکا مهاجر شدم.

مرحوم کزلی در نیویارک برای نزدیک ساختن افغانها و تاسیس یک جمعیت ملیگرایان افغان بسیار سعی نمود و تا اندازه ای موفق هم شده بود، ولی در آنجا تنها و دور از فامیل بود و با اثر تقاضای برادرانش بکلفورنیا آمد. درینجا در تاسیس « نهضت وحدت ملی افغانستان » بحیث عضو مبتکر و موسس، سهم برارنده گرفت و در انتخابات از طرف مجمع موسسان بعضویت دارالانشای مرکزی انتخاب و عضو کمیته سیاسی دارالانشای مرکزی بود. مرحوم کزلی یک نطق زیر دست بود و دریانیه های خود از اصول ملیگرائی پیروی و حضار را جذب میکرد؛ صحبت ها و مباحثات او در داخل دارالانشای نهضت همیشه بر روی پرنسیپهای ملیگرائی و وطن دوستی استوار بود. بزبان دری مانند پشتو مسلط بود و با ذکر اشعار و مثالها چنان بیان میداد، تو گوئی یک فارسی زبان میباشد. مرحوم آغامحمد کزلی تاریخ مبارزات قوم پشتون و تاریخ ادبیات پشتو را خوب میفهمید و صدها بیت در حافظه داشت. او درباره سوری ها در هندوستان و غنای فرهنگی که پشتونها در هندوستان گذاشته اند مشاهدات و معلومات جامع داشت و مقالات او درین باره در مجله آئینه افغانستان نشر شده است. او عاشق افغانستان بود و گاهی هم این ابیات را زمزمه میکرد:

هغه زده ونه چی مین سي به عالم کي د هغو رنگونه سره لکه غاښول دي
هرگز نیرد آنکه دلش زنده ند به عشق ثبت است در جریده عالم دوام ما

مرحوم آغامحمد کزلی یک پشتون غیر متعصب بود، و بزبان و ادبیات دری حرمت و هم علاقه داشت و طرفدار رشد و غنای آن بود، و در حالیکه عاشق زبان مادری خود پشتو و طرفدار انکشاف آن بود، بارها میگفت که انکشاف و غنای زبان پشتو نباید بقیمت تضعیف زبان دری براه افتد. آغامحمد کزلی شخص خلیق و خوش صحبت بوده خانمها و جوانان را با صحبت های خوش و گیرا بدور خود جمع و خود را ثقل مجلس میساخت؛ او بهر جا و بهر خانه که میرفت بگرمی استقبال میشد و منزل حقیر هاشیان در انتظار آمدنش میبود.

کزلی سلامت و تمامیت ارضی افغانستان ایمان داشت و از کسانی که طرفدار تجزیه افغانستان میباشند فاصله میگرفت. بیانیه های جذاب او را حتی بهنگامیکه رشید دوستم از قدرت خود در شمال غرض مزد و ائتلاف شمال تقاضای تجزیه را میکرد، مردم شنیده اند که میگفت « ملت و کشور افغان یک ملت واحد و غیر قابل تجزیه

است...» مرحوم کرزی از پیشرفت و موفقیت طالبان بمنظور نجات افغانستان از تجزیه و فدراسیون سازی، بسیار خوش بود و بهنگام فتح مزار شریف در بستر مریضی اتن انداخت، اما بالای پالیسی های داخلی طالبان پیرامون منع موسیقی، تحدید تعلیم و تربیه زنان و مردان و تشکیل و دوام حکومت سرپرست از طرف طالبان بی تجربه و تحصیل نکرده، شدت و عریان انتقاد میکرد و نظریات انتقادی خود را چند بار باولیای طالبان رسانیده است. آغا محمد کرزی طرفدار جدی لویه جرگه بود و این موسسه را یگانه مرجع حل معضله افغانستان میدانست، اما اینرا هم بجهت بلند میگفت که از شمول اشخاص مرتجع و چوکی پرست که در سابق امتحان خود را داده اند، باید در جرگه و حکومت جلوگیری شود (و نام یکمده اشخاص قومی و وطندار خود را هم برملا میگرفت). مرحوم کرزی از تاسیس لویه جرگه سیرت و شمولیت یکمده اشخاص شناخته شده در آن چند بار درملای عام انتقاد کرد و خواهان یک لویه جرگه ملی بداخل افغانستان گردید. او آرزو داشت بافغانستان برود و نظریات خود را بمردم برساند، اما توسعه مرض شکر و سرطانی شدن بعضی از قسمتهای بدنش این مجال را برایش میسر نساخت، تا اینکه در اثر یک مریضی طولانی بتاریخ بیست و هشتم ماه مبارک رمضان که ماه رحمت و بخشایش است، بیدار خالق خرد شتافت. خداوند متعال روح او را شاد و درجنت برین مکانش بدهاد. تسلیت ما بفزندان او، به برادران او و بهمه اعضای فامیلش تقدیم است.

بمناسبت بیست و پنجمین سالگرد شهادت میوندوال

مجله آئینه افغانستان از بدو تاسیس خود تا امروز هرسال بمناسبت سالگرد المناک شهادت شهید محمد هاشم میوندوال صفحه ای بیادگار گذاشته است. دوام و تعقیب این یادآوری به ملحوظ لازم است: یکی اینکه میوندوال شهید یک خدمتگار راستین افغانستان و یک فرزند صالح کشور طرفدار تحول، دیموکراسی، ترقی و اعتلای افغانستان بود؛ دیگر اینکه شهادت این شخص بیگناه در دوره جمهوری قلابی لیونی سردار به ظالمانه ترین، فجیع ترین، و حشیانه ترین و نامردانه ترین و ضعی صورت گرفته که نه تنها وجدان پاک افغانها بلکه وجدان بشریت را نارام ساخته است؛ سه دگر، شهید میوندوال مردسیاست، فرهنگ و فلسفه بود و اندیشه های ارزشمند فلسفی برای خیر و فلاح ملت و کشور خود بجامانده است که باید بتکرار بارگو شوند. آئینه افغانستان بروح پاک میوندوال مظلوم و سایر شهدای راستین راه آزادی و دیموکراسی درود و تهنیت میفرستد و مدارک جدیدی که از اندیشه های او و هم درباره قتل مظلومانه او درین اواخر میسر گردیده ذیلا بدسترس اطلاع عامه میگذارد:

بیست و پنجمین سالگرد شهادت میوندوال شهید با تهیه و تنبع یک مصاحبه رادیویی بعنوان «مشعل داران فرهنگ و دانش» بتاریخ ۹ میزان ۱۳۷۷ توسط میرمن فریده انوری متصدی رادیو ۲۴ ساعته صدای افغانستان، پخش و تجلیل گردید. درین پروگرام دوساعته آقایان محمد داود ملکیار و ولی آریا سهم ابتکاری گرفته برای بار اول اندیشه های فلسفی و ملی میوندوال را بزبان خودش و هم چگونگی توقیف و شهادت مظلومانه او را از زبیل خانم و خسر بره میوندوال و مامورین امنیتی آنوقت ثبت کرده اند که جنبه تحقیقی و استنادی پیدا کرده و بریک گوشه تاریک تاریخ دیکتاتوری کشور ما روشنی انداخته است. آنچه در ذیل مطالعه میکنید از کاستی اقتباس شده که آقای داود ملکیار همان مصاحبه فوق الذکر را در آن ثبت و بیاس ارادتی که بمیزندوال شهید دارد، طور مجانی بدسترس علاقمندان گذاشته است. مصاحبه صدای مقبول فریده انوری باین سه بیت آغاز می یابد که از خود میوندوال است:

نشیدیم انالحق ز سر دار دگر
بر سر بار نهادند همان بار دگر
حل دشوار نمودند به دشوار دگر

روزگاریست که شد قصه منصور ز یاد
هیچکس بار غم از ملت ما دور نکرد
گره سخت فروزدند بدین رشته، دروغ

و از زبان شهید میوندوال ویا صدای خود او را میشنوم که میگوید:
«این وجبه وراز هستی ماست که برای حق و نیکوئی جهاد و محاذله کنیم؛ و اگر باین وظیفه نپردازیم، نزد آفریدگار خود خجل و شرمند مانده و درالم و عذاب روحی دایم خواهیم ماند، این عذاب است که بیارگاه خداوند (ج) از آن پناه می جوئیم...»

«هستند کسانی که از دین بظواهر امر ملتفت گردیده و دینداری را در تکشف و سختگیری و در افعال میدانند، وعده دیگر دین را حربه تقصیر می سازند. نزد ما دین اسلام چراغ ایمان است که روشنی دل و دیده را سبب میشود و دنیای ما را دنیای محبت و برادری و برابری میسازد...»

میوند وال بعد از بررسی ریشه های تاریخی ملیت و نتایج حاصله از آن، خط روشنی در تفکیک ملیت سالم، ملت‌های مظلوم، از ملیت کشورهای توسعه جو میکشد و ملیت افغانی را در جزء ملیت جدید و سالم و دارای مشخصه داخلی و خارجی میداند. میگوید: «این ملیت در داخل عامل تفاهم و همبستگی ملی و ایجاد برادری و صلح و آشتی بین نژادها، اقوام و اقشار اجتماعی بر ضد نفوذ تفوق پسندان، امتیاز طلبان و وابستگی به بیگانگان است. و در خارج، این حس موجب اتکاء بخود، آزادیخواهی و حفظ حقوق خود در برابر اجانب و طرد نفوذ بیگانگان میباشد.»

شهید میوند وال ملیت را بحیث یک مفکوره سیاسی بالاتر از داشتن یک تذکره تابعیت میداند که از حس علاقه با فامیل و خانواده آغاز گردیده و دوش بدوش دوره های تاریخی بسوی عشیره و قبیله ارتقاء یافته و بالاخره آن کتله انسانی را دربرمیگیرد که براساس یک وجدان مشترک تاریخی همکاری خاص و جداگانه ای را ادامه میدهند. او ملیت را برای یک کشور تاریخی و عقب نگهداشته شده یک ضرورت برای قوام و موجودیت میشناسد و ملیت افغانی را ضامن استقلال و نوامیس ملی، حافظ شرافت و نجابت باستانی مردم افغانستان و محرک اعتلاء و ترقی کشور میداند و خاطر نشان میکند که «ما با اساس عقیده اسلامی ملیت را یک وسیله تعارف و شناسائی شخصیت ملی میدانیم که درین دنیا کشورها و جوامع بشری را از هم تفریق میکند، ولی همه ملتها را مساوی دانسته و برتری هیچیک را بر دیگری قایل نیستیم؛ مگر ملتیکه بیشتر باتقوی و وارستگی و بیغرضی و عدالت آراسته باشد... ما ملت را باغچه ای میدانیم که در آن گل‌های رنگارنگ وجود دارد، که همه بصورت مشترک باعث تراوت و تازگی و یگانگی بهار زیبای افغانیت میگردد...»

شهید میوند وال معتقد بود «هرتغییر و تحولی که در کشور بعمل می آید باید براساس تصمیم مردم و از طریق دیموکراتیک و بوسیله خود مردم بعمل بیاید.» او برای هر فرد افغان در چوکات قانون حقوق و آزادی میخواهد و میگوید: «ما طوریکه می بینیم و شما هم می بینید در دور و پیش خود، درین مملکت ما، درین خانه ما و درین جمعیت ما، بیگانگان از ما آزادتر اند، بیگانگان از ما صاحب اختیارتر اند؛ بیگانگان از ما فعال تر اند، خواه امریکائی، خواه انگلیس، خواه ایرانی و خواه پاکستانی، بیشتر از مملکت خود در کشور ما آزادی دارند، کسیکه ازین مملکت بحال این مملکت و اوضاع مردم این مملکت کاری کرده نمیتواند، حرفی گفته نمیتواند، قدمی برداشته نمیتواند، افغان و فرزند افغان و فرزند حقیقی این کشور است که از حقوق خود محروم است.» میوند وال با تحمیل قدرت بالای مردم مخالف است و قیام و مبارزه بمقابل آنها در چوکات اصول سفارش میکند، چنانچه میگوید: «برای حصول دیموکراسی مبارزه با اصول مرجع است، چونکه دیموکراسی از راه دیکتاتوری آمده نمیتواند، و اگر کسی بخواهد از راه تشدد دیموکراسی را برقرار کند، این خود انحرافاتیرا که منجر بدیکتاتوری میشود، پایه گذاری میکند...» او تحقق دیموکراسی را در جامعه به پیشوائی عناصر منور و مبارز عملی میداند و وجود احزاب سیاسی راستین و متکی بر منافع مردم افغانستان را یک وسیله عمده و موثر در تظاهرات اراده و تمنیات اقشار و طبقات مختلف اجتماعی میداند که این احزاب در زمان اعمال قدرت سیاسی به تعهدات خود در برابر مردم عمل میکنند.

میوند وال شهید دیموکراسی اقتصادی را مرحله توزیع عادلانه ثروتهای تولیدی و ملی می شناسد که اولین هدف آنرا ارتقاء سطح زندگی طبقات مردم تحت فشار مشخص میکند. او سرخط دیموکراسی اجتماعی را احترام بکرامت بشری میشناسد که در آن اعتلاء ایمان و ارتقاء دانش عصر و عروج تفکر و احترام حیثیت انسانی ملیت افغانی در ابعاد مختلف آن تضمین میگردد.

آنچه در این مصاحبه جنبه ابتکاری دارد، فلسفه مرحوم میوند وال در باره ماهیت کودتا میباشد که بریان خودش در یک محفل حزبی «حزب دیموکرات مشرقی» بسوال یکتن از حاضرین پرداخته و عیا از گفتار آقای داود ملکیار نقل میشود که میگوید میوند وال این نظر خود را حدود دوسال قبل از کودتای داودخان بیان کرده است: «عمل کودتا تعویض قدرت از یک مقتدر بمقتدر دیگر است. و کسانی میتوانند به عملیه کودتا متوسل شوند که قبل ازین هم مقتدر، زبردست و فرمانده بوده اند و بکثرت افراد رازیر امر و فرمان خود داشته اند. از طرف دیگر چون کودتا یک عمل فوری نظامی و یک عمل طوطیه آمیز سری و مخفیه میباشد؛ لذا نمیتواند ملت شمول و مردمی باشد. پس بدون شراکت اکثریت اقشار ملت و بدون اطلاع عامه بمیان می آید و چون با ملت ارتباط ندارد و اکثریت مردم در طرح و تعمیل آن سهمی ندارند، بقاء رژیم کودتا از مردم دور میماند و پشتیبانی مردم را بخود جلب کرده نمیتواند. رژیم کودتا با وصف اینکه با سرنگونی رژیم قبلی خود را مشروع و حق بجانب هم می شناسد ولی بحاطر اینکه با اقدام مجردانه قدرت را بدست آورده است؛ با آرزوهای ملی تطابق ندارد و ضرورت های ملی را تشخیص نتوانسته و از اجتماع بیگانه میماند. اگر چنین رژیمی حسن نیت هم داشته باشد و یک سلسله اعمال سطحی و نمایی و غیر لازم هم بپردازد؛ پشتیبانی و حمایت مردم را بدست آورده نمیتواند. و چون اتکاء ملی ندارد همیشه مترلزل باقی میماند و این ترلزل و بی ثباتی رژیم را مجبور میکند برای بقای خود به

باساس تمام روایات شنیده شده تا تاریخ ۲۸ فروری که این راپور تحریر میشود، دربارهٔ بن لادن انکشافات و احتمالات ذیل مقرون بواقعیت بنظر میرسد:

(۱) امریکا در سیاست خود برای تولید بدبینی بین طالبان و بن لادن موفق گردید، اخلاص و اعتمادی که بین بن لادن و ملا محمد عمر بود از بین رفته و فعلاً هر دو طرف در یک فضای بی اطمینانی و عدم اعتماد یکدیگر بسر میبرند. در مدت سه ماه موقف طالبان در برابر بن لادن از عکس العمل جدی ملا محمد عمر مجاهد در برابر فشار امریکا که گفت اگر افغانستان در اثر اصابت راکت‌های امریکا بخاک برآید شود باز هم بن لادن رانگاه میداریم، بعتاب و وضع قیودات بالای بن لادن تبدیل شده است، و این خرابی مناسبات بین ملا محمد عمر و بن لادن را میتوان بحیث موفقیت سیاست امریکا حواله کرد.

(۲) غایب شدن ناگهانی بن لادن از قندهار و رسیدن او بجلال آباد نیز در حملهٔ اسراریست که اعتماد طالبان را بالای بن لادن مشکوک ساخته، بلکه دربارهٔ تسلط و صحت اطلاعات طالبان در قلمرو تحت تصرف شان سوالاتی را بیان آورده است، خصوصاً که رهبر طالبان و نماینده های دولت طالبان غایب شدن و برون رفتن بن لادن را از قلمرو تحت تصرف شان اعلام کردند و لی بن لادن هنوز هم در قلمرو تحت تصرف طالبان خود را پنهان ساخته است.

(۳) چنین بنظر میرسد که در حال حاضر بن لادن در نگرهار مخفی شده و آرزو ندارد دوباره بقتدهار برگردد، مگر اینکه طالبان او را توقیف کنند و بطور اسیر بقتدهار ببرند. اما احتمال توقیف او بخاطر ضعیف بنظر میرسد که بن لادن در سپاه و لشکر طالبان، در بین طالبان جوان و تفنگ بدست، نفوذ زیادی دارد و مقامات رهبری طالبان از خطر عکس العمل سپاه مستشعربند. لهذا اگر بن لادن بخواهد خود حاضر بترک افغانستان نشود، طالبان او را بزور و فشار خارج ساخته نمیتوانند، و بن لادن این قدرت را در افغانستان دارد که آشوبی را بمقابل طالبان برپا کند!

(۴) تصور میرود که بن لادن بملاحظهٔ موقف جدید طالبان و بعد از مشوره ها بادوستان خود در داخل و خارج افغانستان صلاح خود را در بین ببیند که از افغانستان بخارج برود و یگانه مملکتی که او را باغوش باز می پذیرد عراق است. اما موضوع چگونگی رفتن او بعراق مشکلیست بزرگ، زیرا هر طیاره که از نگرهار پرواز میکند تحت کنترول امریکا قرار دارد. پاکستان از راه خاک خود به بن لادن اجازه نمیدهد تا بعراق برود، و انگهی باز هم باید از پاکستان بعراق توسط طیاره برود که از تعقیب امریکا گریز نمیتواند. یگانه کشوری که در انتقال سالم بن لادن بعراق از راه زمین کمک و همکاری میتواند، ایران است. آیا بن لادن خودش میخواهد از راه ایران برود؟ آیا دولت ایران سلامت عبور او و فامیلش را از راه ایران تضمین مینماید؟ آیا دیپلماسی پاکستان که از امریکا تعهد بگیرد تا انتقال سالم بن لادن را توسط طیاره بعراق اجازه بدهد موفق میگردد؟ آیا دول عربی از قبیل مصر، اردن عربستان سعودی و کویت که از رفتن بن لادن بعراق تشویش دارند بایران و پاکستان اجازه میدهند بچنین عملی دست یازد، خصوصاً که ایران تا چند ماه دیگر در ریاست نوبتی کنفرانس کشورهای اسلامی قرار دارد؟ آیا امریکا باین دشمن مهم خود اجازه میدهد صحیح و سلامت نزد دشمن دیگرش بعراق برود؟ آیا روسیه حاضر میشود بقیمت خفه ساختن امریکا و چند کشور دیگر بن لادن را بعراق ببرد؟ اینها سوالاتیست قابل تأمل و تفکر تادیده شود چه راه حلی سراغ میشود. تا آنوقت بن لادن در افغانستان خواهد ماند و در دسرهای جدیدی برای طالبان ایجاد خواهد شد.

(۵) وقتی قضیهٔ بن لادن و مبارزات دامنه دار او را از زاویهٔ ارزشهای عالی حقوق و کرامت بشری و حق استقلال و آزادیخواهی کشورها و ملتها در نظر بگیریم، و انگهی سیاست های جابرانهٔ امریکا در مقابل عراق و مداخلهٔ آن در عربستان سعودی، روش ظالمانه و استعماری اسرائیل در مقابل فلسطین و لبنان و سوریه، ظلم و تجاوز صربها بالای بوسنیا، ظلم و کشتار پیهم دولت چین بالای اقلیتهای مسلمان آنکشور و بالاخره حمایت و صیانت انگلستان از سلمان رشدی را که بکتاب الهی و پیغمبر مسلمانان اهانت کرده، بخاطر بیاوریم، آنوقت باید از خود سوال کنیم که چرا افغانستان و هر کشور حق پسند دیگر نتواند بن لادن را در حمایت خود قرار دهد؟ و چرا بن لادن و امثال او حق زیست و مبارزه در مقابل اینهمه ظلم، حق تلفی و احجاف را نداشته باشد؟

جریدهٔ (امانت) که حمایت از امارت اسلامی طالبان در کانادا طبع میشود، در شمارهٔ ۱۳ خود اطلاع میدهد که یک تروریست امریکائی در ولایت خوست دستگیر شده و از نزد او آلات و اسنادی بدست آمده که نشان میدهد برای قتل بن لادن باین منطقه اعزام شده بود. این امریکائی بزبان عربی فصیح حرف میزند و خود را ژورنالیست معرفی کرده است. بقول جریدهٔ امانت بحواله از منابع طالبان، وقتی در قندهار از امریکائی مذکور تحقیق بعمل آمد، اقرار نموده که بادونفر دیگر بقتل بن لادن مامور شده بودند، و او منتظر رسیدن دونفر دیگر بود که دستگیر گردید.

بموجب یک خبر دیگر از اتحادیهٔ افغانها در تورنتو- کانادا، در انتخابات جدیدیکه بطور اضطراری بتاريخ ۷

استبداد روی آورد و هرنوع نظر مخالف خود را بزور قوه ازین برد. بناء گفته میتوانیم که نتیجه رژیم کودتا ترور، استبداد و اختناق است.

کودتا همیشه ماری در آستین دارد و ترسی ازین مار آستین کودتاجی را همیشه در نهایت خوف و رعب نگاه میدارد. این خوف و رعب رژیم مملکت را به وحشتکده ای تبدیل میکند و از مظاهر نفرت انگیز کودتا یکی هم اینست که کودتاجی برای بقای خود و از ترس یک کودتای احتمالی بر علیه خود دایما کوشش میکند که یکتعداد افراد را بزور پول یا دیگر امتیازات بخود جلب کند و آنها را بجاسوسی و مخبري مجبور میسازد که در نتیجه باز هم فضای سیاسی کشور از لحاظ سیاسی مختنق و مسموم و از لحاظ اقتصادی خزانه بیت المال خالی و از نگاه اخلاقی جامعه را فاسد میکند. بهمین سلسله چون رژیم کودتا منبعث از اراده مردم نیست و کودتا چي طوریکه قبلا هم گفتیم در ترس و خوف زاید الوصفی بسر میبرد و متزلزل میباشد، باین خاطر و در سایه این ترس بسوی استبداد رخ میکند و به ستمگری می پردازد که در نتیجه بقاء و دوام آن نیز کوتاه میشود. کودتا چي بخاطر ترس از سقوط بحدی و از خطا میباشد که با اعمال خطرناکتر و جنایت مبادرت میورزد، یعنی برای پیدا نمودن پشتوانه برای رژیم خود مجبور میشود به بیگانگان و قوتهای غیر ملي متوسل شود و باین صورت سنگ اولین خیانت و وطنفروشی گذاشته میشود.»

درین مصاحبه و کاست مرتبه آن از تاریخ ۲۹ سنبله مطابق به ۲۰ سپتامبر ۱۹۷۳ که مرحوم میوندوال، جنرال خان محمد مرستیال، دگر جنرال عبدالرزاق، جنرال سلام ملکیار، جنرال ناصري، جنرال سهاک و یکتعداد دیگر رادستگیر و توقیف میکنند تا روز شهادت مرحوم میوندوال بتاريخ ۹ میزان مطابق به اول اکتوبر ۱۹۷۳ که مصادف بروز اول ماه مبارک رمضان بود، مرحومه خانم میوندوال در زمان حیات خود واقعت های عینی و چشمید خود را از چگونگی توقیف شوهرش توسط نبی عظیمی تا تلاشی خانه و کتابهایش تا احضار او بقوماندانی برای دیدن جسد شوهرش با لکه های کبود و سرخ بیان میکند و همچنین بیانات دوجنرال موسید اردو را که توسط باقی سیاه (معروف به باقی پچق و باقی ذاتیه)، سید کاظم، نعیم ترافیک، غلام رسول اتمر، غلام احمد اتمر، همایون بها (برادر ثریا بهاپرچمی معروف)، نبی عظیمی، صد اظهر، فاروق یعقوبی، فیض محمد وزیر داخله، ستار، ضیاء قوماندان گارد و غیره، برای مدت دو هفته شکنجه (بشمول دنده برقی و چوب زدن) و توهین شده اند، می شنوید. هکذا بیانات آقای عیسی نورزاد آمر محبس دهمزنگ (برادر آقای نورزاد سابق شاروال کابل و شوهر همشیره قدیر پولیس) را می شنوید که میگوید مرحومین موسی شفیق، میوندوال و جنرال عبدالولی، در تصرف و نظارت او در دهمزنگ بودند و مشاهدات خود را که میوند وال راشب قبل از شهادت دیده و با او حرف زده و باز از داخل شدن چهار نفر مامورین عالیرتبه باطاق میوندوال صحبت مینماید، می شنوید. ما شنیدن کاست مذکور را بهمه هموطنان عدالت پسند سفارش میکنیم تا بجزئیات موضوع که در کاست موجود است و مابخاطر ضیعی جای درین شماره گزارش داده نتوانستیم، ملتفت گردند. کاست مذکور را طور مجانی از آدرس ذیل بدست آورده میتوانید.

قرار مسوع آقای داود ملکیار بایکتعداد رجال دوره کمونستی و داود خانی مصاحبه ها انجام داده و تحقیقات او در زمینه هنوز هم ادامه دارد. وی از هموطنان خود برادرانه خواهش نموده تا کسانی که در مورد کودتای نام نهاد میوندوال و ایام توقیف و شهادت او و همکارانش، و کسان دیگری که در تحقیقات و شکنجه دادن ها اشتراک داشته اند، معلومات داشته و خواسته باشند معلومات شان جزء تاریخ سیاسی و جنائی کشور گردد، به آدرس یا تلفون ذیل با داود ملکیار در شهر ساندیاگو تماس بگیرند.

Daoud Malikyar - 2352 Ripley Court - Al-Cajon - CA 92020 - USA
Telephone (619) 469-3154

مکتوب وارده: درباره تحقیقات میوندوال درارگ

محمود حقپسند از لاس انجلس

در حریده امید ۳۵۵ مقاله آقای احسان لمر که در آن نوشته است میوندوال شهید رادادوخان بازفیر وزولانه بارگ خواسته تحقیقات و دو و دشنام داده و خاین خطاب کرده بود و میوندوال هم داودوخان را خاین گفته جواب داده بود، خواندم. هکذا تبصره آقای عبدالله خان ملکیار صاحب رادر شماره ۳۵۹ خواندم که مشاجره لفظی سن داودوخان و میوندوال وارد کرده اند.

سفر صاحب ملکیار معلومات خود را درباره رد مشاجره مذکور متکی بروابط بسیار نزدیک و حسنه با خانم میوندوال مرحوم میدانند که « دختر کاکای بسیار عزیز و نزدیک » شان میباشد و میگویند « اگر جنان دیدار و مشاجره لفظی صورت میگرفت، ولو که من در خدمت وطن در خارج بودم، باملاحظه روابط ذات البینی که موجود بود، قطعا در جریان قرار میگرفتم. »

شاعران توجه فرمایند اشعارشان تا ۱۷ مارچ برسد

کسانی که با روابط ذات البینی فامیلهای ملکیار آشنائی دارند، میدانند که جناب سفیر صاحب ملکیار هنگامیکه در ولایت هرات نایب الحکومه بودند و میوندوال شهید هم در آنجا مدیر مطبوعات بود، بعد از آنکه شخصیت و نبوغ میوندوال را شناختند، همین دختر کا کای عزیز خود را بنکاح شرعی بمیوندوال دادند؛ گویا بعد از آن تاریخ میوندوال تقریباً شوهر همشیره سفیر صاحب و هم داماد خاندان ملکیار گردیده بود. در همین زمان دختر سفیر صاحب ملکیار در حباله نکاح شهید عمر جان پسر داودخان در آمده بود، باین ترتیب داودخان علاوه بر روابط بسیار نزدیک رسمی و اعتماد عمیقی که بسفیر صاحب داشتند، با اثر این خویشی قدۀ سفیر صاحب نیز گردیده بود.

حالا بنیم صحنه ای در افغانستان رویکار می آید که داود خان کودتا میکند و او که شخصیت های افغانستان و قدرتهای اجتماعی شانرا قبلاً شناخته بود، طبعاً میخواست یکمده عناصری را که احتمال خطر بمقابل رژیم جمهوری او شده میتوانستند از بین ببرد؛ از طرف دیگر روسها و کمونستهای همدست داودخان هم لست و فهرستی داشتند که در زیر سایه و نام داود خان میخواستند یکمده اشخاص را که با کمونیزم آشتی ناپذیر بودند، از بین ببرند. درین میان میوندوال متهم بکودتا قرار میگرفت و بادو خسر برۀ خود (جنرال جبار خان ملکیار و جنرال سلام خان ملکیار) توقیف میشود، و این درحالیست که پسر داودخان داماد فامیل ملکیار است و سفیر صاحب ملکیار بقراریکه خود نوشته اند در خارج سفیر میباشد. متعاقباً سفیر صاحب ملکیار در خارج خبر میشوند که میوندوال بشهادت رسید و طبعاً از طریق روابط ذات البینی نزدیک که با دختر کا کا و دیگر اعضای فامیل خود داشتند، از چگونگی شهادت میوندوال و زجر و شکنجه و اهانتی که به پسران کا کای شان در زندان داودخان شده، هم خبر شده بودند. اما این دوست بسیار نزدیک و صمیمی و مورد اعتماد داود خان و هم قدۀ داودخان یکمرا تبه از چوکی سفارت خود را بکابل نمیرساند تا حقایق را معلوم کند و حقایق را بولینسنت خود محمد داودخان برساند و داماد خود میوندوال و هم پسران کا کای خود را از مرگ و شکنجه نجات بدهد؟! و اگر بفرض محال اجازه برگشت بوطن نمیداشته باشند، آیا بخاطر «روابط ذات البینی نزدیک با دختر کا کای بسیار عزیز» خود که بیوه شده بود و هم بخاطر پسران کا کای خود که هر کدام عمری رابعزت و شرافت در اردوی افغانستان سپری کرده و بناحق توهین و بی آبرو شده بودند، سزاوار آن نبود که سفیر صاحب ملکیار برسم احتجاج بدیکتاتوری ولینسنت خود محمد داودخان از رتبه پُر استراحت سفارت استعفی میدادند و در تاریخ افغانستان در پهلوی همه محسنات دیگری که بایشان نسبت داده میشود، لقب مرد مبارز و انقلابی را هم میگرفتند؟! خوب، آنچه بود گذشت و در پروگرام رادیوی ۲۴ ساعته که چند ماه قبل نشر شد مردم، از زبان خانم میوندوال شهید و ذوات دیگر، بحقایق پی بردند. خانم میوندوال گفت و قتیکه جسد کوبیده شدۀ شوهرش را دید، نفعان زد و گفت: «انتقام ترا از خداوند میخواهم» و این انتقام خداوندی دامنگیر چرخاندگان امور دیکتاتوری گردید، و بهمان نهج نامزدانه که به میت میوندوال شهید حرمت تدفین و فاتحه داده نشد، عین صحنه را خداوند بقاتلین میوندوال در پیش آورد.

بر میگرددیم بنامل موضوع که سفیر صاحب ملکیار میگویند چون خانم میوندوال درباره مشاجره لفظی داخل ارگ برایشان چیزی نگفته لهذا مشاجره مذکور صورت نگرفته است. بقرار بیانات خانم میوندوال شهید در مصاحبه رادیوی ۲۴ ساعته، از روزیکه نسی عظیمی میوندوال را از منزلش برد تا روزیکه جسد آن شهید را بخانمش نشان دادند، او شوهر خود را ندیده و از زبان او چیزی نشنیده، پس خانم اواز کجا میدانست که بعد از توقیف میوندوال، آن مشاجره لفظی در ارگ صورت نگرفته است؟ و باز اگر خانم میوندوال درین باره معلوماتی میداشت آن معلومات را علاوه بر پسر کا کای عزیز خود سفیر صاحب، بدیگر اعضای فامیل خود منجمله برادران خود هم میگفت؛ ولی این خبر از زبان خانم میوندوال و برادرانش تکذیب نشده است. علاوه، از چند زبان دیگر، بشمول درایور میوندوال و چند نفر از صاحب منصبان نوکریوال در ارگ شنیده شده که میوندوال را بارگ بردند و شب اول در ارگ بود و نسی عظیمی که مامور توقیف میوندوال بود خودش نرفته که میوندوال را به ارگ برد و در آنجا برایش گفت که تحت توقیف قرار گرفته است. پس موجود بودن میوندوال در شب اول توقیفش در ارگ، بروایات متعدد یک حقیقت مسلم بوده است. اما درباره احضار او نزد داودخان و مشاجره لفظی که آقای احسان لمر نوشته است، ثبوتی در دست نیست؛ ولی از احتمال هم بعید نمیشد؛ چونکه با اساس روایات مختلف، محمد داودخان از شکنجه و زجریکه بمیوندوال و دیگر متهمین داده میشد، خبر داشت و نه تنها جلو آنرا نگرفت، بلکه از مستنطقین ثبوت و اقرار تحریری بقلم متهمین میخواست که محترم جنرال سلام خان ملکیار و محترم جنرال عبدالرزاق خان، راجع بچگونگی شکنجه های غیر انسانی و اقراریکه تحت شکنجه و زور از آنها گرفتند، در مصاحبه رادیوی معلومات مفصل داده اند.

شخص خودم، باین نظر میباشم که احضار میوندوال در ارگ و مشاجره لفظی بین داودخان و میوندوال صورت گرفته و بعد از همان مشاجره، داود خان دوام زندگی میوندوال را لازم نمیدانسته است. من یقین دارم کسانی هم هنوز حیات دارند که روزی گوشه های وجدان نا آرام خود را باز کرده حقایق را برمردم بگویند. والسلام.

مکتوب سرکشاده بشمال وجنوب

میرمن وسیمه عباسی (سیده)

خواننده عزیز! مطلب آتی را بدقت بخوانید و لطفاً بمراجعتش برسائید؛ این مطلب نصیحت نیست بلکه یک پیشنهاد است. آیا امکان دارد این بیت پرمعنی افغانی را در جاهای مثبت حمایت و تعقیب کنیم؟ لکه ونه مستقیم پخپل مکان یم که خزان راباندی راشي که بهار

جناب قوماندان شمال، آقای احمد شاه مسعود!

طی این نامه من تقاضای شخصی و فردی از شما دارم، امید وارم مرا طرف ندانسته، از جانب یکفرد خسته از ماجرای ۲۰ ساله وطن به تقاضایم عمیق شده با یک ایشار مجاهدانه چشمان تانرا ببندید و باخود قضاوت نمائید و قبل ازینکه شبی بخواب آرام فرو روید به هست و بود خود و جهان و کاینات بیاندیشید، به خلقت زمین و آسمان عمیق شوید و بمخلوق جهان و تلاشهای بیحد و حصر زندگی اش در جریان حیات فکر کنید و دقیقاً ببینید انسانیکه میتواند جهانی را هم بلرزه بیاندازد، گاهی در برابر حوادث الهی پر کاهی بیش نیست و حتی کوچکترین قدرت رد آنچه را که نمیخواهد ندارد. انسان در زندگی و در جوانی دوره های متفاوتی را که خواسته ها و خواهشات متفاوتی را حاوی است آرزو میکند، گاهی به آن میرسد و ارج می بیند و گاهی هم نارسا بسقوط و نزول مبتلا میشود، در هر دو صورت اگر معنای ارزش های تلاشهای زندگی را بدقت و ارسائی کنید بهیچ منتج میشود. غرور و خود خواهی، جاه طلبی، سمود و نزول، شهرت و عزت های موقتی همه و همه جز سراب موهوم و هوس های زود گذر و بی حاصلی بیش نیست که بحیات پرتواضع و کم توقع راه عقل را محور قرار داده و خیر و شر جهان را موازنه نمایند. اگر این خیر و شر تناسب بسیار متفاوتی نداشته باشد، شاید مدتی امکان مقاومت داشته باشد. در غیر آن، قدرت یکطرف جز اینکه دست انسان را به تقاضا و احتیاج بدیگران و بیگانگان دراز بسازد نتیجه نخواهد داشت.

آنکه اوراق هرمان جنگ های دیروز افغانستان میگفتند باید موقف خود را زنده سازد و بایک قربانی دیگر بمردم خود بصلح بنشیند و برای مردمیکه آرزو دارند خود را و جانهای دیگران را در راه حفظ واقعی وطن قربان نمایند قدم مثبت تری بگذارد تا واقعاً به هدف اصلی که خدمت بمادر وطن و اولاد وطن است برسد.

محترم مسعود صاحب! بیائید با هم بنشینیم، ببینیم آنچه قدرت تانک و تفنگ، نیزه و دشنه نکرد، آنرا با کلام معجزه آسا حل نمائیم. بیائید بابرا درانیکه به آنان شک دارید از راه اسلام و اسلامیت از شک و گمان برائید، فقط اینبار به تنهایی بحیث یکفرد مستقل و بدون قدرت، بدون پشت و پناهای غرض آمیز و مدعاجویانه فقط باخود و باخیال خود بحقایق جهان و کاینات، بوطن و اولاد بیگانه شمال وطن فکر کنید.

من فردی از میان شما هستم، منظور اینک که مثل شما یک افغانم، مسلمانم و یک انسانم که زندگی ام روی این سه محور استوار است، من با دیروز بریادرفته ام و با امروز درهم شکسته و فردای مغشوش و تاریک در ابهام و انتظار می گذرانم تا یکجا روم و چه کنم و عقب کی را که برای وطنم مفید باشد بگیرم؟ بیست سال است که وطن در دست سرکردگان سرگردان راه گم کرده میچرخد و هیچیک آنان تا هنوز راه مصلحت را نیافته اند.

بیائید جنجالها را برای چندی متوقف سازیم و به ایمان، باسلامیت، افغانیت و انسانیت معتقد شویم که افغان هیچگاهی سلطه غیر و بیگانه را قبول نخواهد کرد. و شمائیکه با این مجادله طولانی تنها یک جهت را سنجیده و ازینکه در جانب دیگر وضع طفل بیسواد و بی دانش و فقیر یا وضع مادران بیوه و ناچار و اقتصاد درهم ریخته وطن با دوام جنگها بیشتر بقهقرا غرق میشود، نسنجیده اید. بگذارید وطن یکدست شود، بگذارید صلح در وطن مستولی گردد تا پنجره ها باز شوند و حقایق بمیان آید و مردم خود شان سرنوشت شانرا تعیین نمایند.

محترمان برادران طالب و حکمداران ۹۰ فیصد ملت افغانستان با معذرت باید اعتراف کنیم که طالب هنوز طلبه است و مملکت معلم و استاد و رهنما کار ندارد تا سرنوشت مردم را در ردیف دیگر ممالک اسلامی بحیث یک مملکت با آبروی مسلمان تعیین کنند. ببینید هر روزیکه میگذرد در وطن ویرانی بیشتر از آبادی صورت میگیرد، مردم در خفقان بیشتر یار و بفرار میگذارند و یاد اثر کمبود مواد و ضروریات اولی روزمره و مریضی های بی علاج از بین میروند. و از دو سال باینطرف در حالیکه ظاهراً آرامش در پشت دروازه های بسته بادستهای خالی از سلاح و زندگی پر از سکوت و خیالی از حرکت حکمفرما است، ولی مردم در انتظار و بی سرنوشتی بجز به تاریکی از زندگی روشنائی نمی بینند، بخصوص که شما تا حال از هیچ یک فرد غیر از طالب و از دانشمندانیکه بتوانند شمارا که در چوکات طلبه بودن محدود هستید، رهنمائی نمایند، قبول کنید و بقرول و گفتار روزهای اول ورود و تسلط تان پایدار بنماید، آنوقت که گفتید و وعده دادید که قدرت را بزودی بمردم انتقال میدید، و با اقلا سعی و تلاش نمائید تا در کارهای اداری آشنائی پیدا نمائید.

خداوند متعال با خلقت جهان و کاینات هر روزی در وضع جهان و جهانیان تحول و پیشرفت را برای شناخت نعمت های خداوندی و شناخت استعداد های بشری و ارزش های خلقت مکمل بشر روشن تر میسازد تا با ظهور این همه تفکر و تعمق معنی هستی را برای بندگان عاجز و نارسا که هنوز از میلیونها رمز هستی ذره را نمیدانند، بررور زمان با تغیر زمان و مکان و اوضاع جوی آسمان و زمین و خلقت بشر داناتر از پیشتر بر بندگان ارزانی و میسر گرداند و بشر را در برابر قدرت عظیم خالق لایزال به ضعفش معترف میسازد. شمائیکه طالب دین خداوندی هستید باید معنی این سیر زمان را به آنچه خداوند در کلام مقدس خود فرموده است عمیق تر دیده، بگذارید اسلام بنوع سهلتری در میان بشر شیوع یابد تا با دانش واقعی مردم در اسلام خود بخود شروط عقلی و نقلی اسلام را بپذیرند. بکوشید مردم با دیده باز بدین خود نظر اندازند، بگذارید طفلیکه تازه در جهان قدم میگذازد و هنوز خود را نشناخته در فضای آزاد و معقول خدای خود را از راه دانش واقعی بشناسد و در بختگی علم و ایمانش را بدیگران عصر بعدش به نیکوئی بپسارند.

پدران و برادران و هموطنان مسلمان و وطن دوست، کشتار و لوتر برای دفاع باشد قتل است و فلاکت های اجتماعی را بار می آورد. دیگر از انتقام جوئی بگذرید، بیائید بمصالحه با هم بنشینید، رشک و حسد و عقده هارا که ویرانگر اهداف مقدس شما است از خود دور کنید و برهنمائی دیگران تن در دهید. بیائید افتخار تاریخ را برای خود و همکاران خود کمائی ننمائید. یکبار دیگر وحدت و همبستگی، همدستی و صلح را بامذاکره، مفاهمه و گذشت و تحمل یکدیگر بپذیرید. فرزندان نااهل وطن را با درایت تادیب نمائید و از راه حق قانون اسلامی و مدنی را در چوکات یک نظام مستحکم و یک جامعه روشن معمول و تنبیه نمائید.

شهامت مردان تاریخ را در نظر بگیرید، نگذارید بیگانگان و قدرت مندان شما را بازیچه ساخته و با کمک های ناچیز و فریبده شان شما را در تارخام مدیون خود نمایند و شهامت آزاد بودن و آزاد زیستن و مستقل فکر کردن را از شما بگیرند: نگذارید بازیگران قدرتمند مردم با شهامت ما را بازیچه خود سازند، بخود تکان دهید افغان در سرزمین محبوب افغانستان باید همیشه افغان و متحد بمانند، یوغ احتیاج و درگیر دیگران شدن را از خود بگسلند، متحد گردند و با اتحاد همگانی وطن را از نیستی بسوی هستی رهنمون شوند. و من الله التوفیق.

فریاد بی صدا

جنرال محمد زکریا ابوی از ساکرامنتو

زنگ تلفونم بصدا درآمد، اوبود، دوست عزیزم که بسیار عقب خبرهای وطن میگردد و برای کابل جان دلش می تپد، و درین راه خود را زار و زبون ساخته و مانند من نیست که چرت آن مخروبه های شهر ضحاک ثانی راندارد. او برای کابل گریه میکند هر چند می گویمش آخر تو که گناه نکرده ای، آنها بودند - آن پشتون بچه راکت پران، آن پیرمرد بدخشی که برای بدست آوردن و بدست داشتن تخت کابل این همه خرابیها را آوردند. در موضوع افشار و تایمینی وات هم خونخوران و ظالمان دیگر چون مسعود، سیاف و در چپاول کابل دوستم و گلجم شاهکاری یغما و چپاول را اجرا کردند - تو چرا گریه میکنی و غم میخوری؟ مگر سخنان من جائی را نمیگیرد چونکه مرغ او یک لنگ دارد و برای همه آن شهر کلوخی چه غم ها که سرنیهد. با اینهمه افکار درباره این دوست، گوشی را در دست داشتم، بالاخره گفتم چه گپ است که درین ناوقت شب باز مزاحم شدی؟ با قهر گفتم خبرداری یانه؟ گفتم چه گپ است؟ گفت خبرهای تو را گوش کن!

مجددی صاحب باز خواب دلکش را دیده است، پیر صاحب رامجبر ساخته با اتحاد که راه و روش اکتیف تر را دوباره شروع کنند، گفته اند چون معاهدات سابقه درمکه معظمه بسرگند قران کریم بسته شده بود درسوگند صدق و صفای قلبی وجود نداشت درهم شکست، چه خداوند (ج) منافق را موافق نمیسازد، و اینبار به رود سیند (اتک) و کوه (شمشاد) قسم خورده اند، دیده شود که چه میشود؟؟

گفت: دیگر اینکه، انجیر را کت پیرانی که شهرتش کمتر از جهانسوز مرحوم نیست، باهر (trick or treat) که بوده خود را به عربستان سعودی رسانیده تا این بار بعبادت و رسوم دوره جاهلیت (قبل از اسلام) از اعمال ابوجهلی و ابولهبی خود مغفرت بخواند.

اضافه کرد که در فاریاب باز جنگ بین طالبان و ضد و مخالفین شان شروع شده تلفات تاثر آورا است. گفتم بگذار کشته شوند تا جنگ آور نمایند و صلح جاگیر شود. گفت همراهی تو گپ زدن اصلاً صحیح نیست، لذا از موضوع خوست چیزی نمیگویم. از شنیدن نام خوست کنجکوش شدم و گفتم درخواست چه گپ است؟ موضوع مانیکا پرده پوشی نمیخواهد، بسنا کشیده شده تا راکت زنی شروع گردد. سخن مرا بریده گفت، روز عید مردم طبق مراسم همیشگی عید رمضان را درخواست تجلیل کردند، بازیهای مختلف پرداختند و در ضمن به تخم جنگی سرگرم شدند که دسته اهل امر معروف و نهی از منکر طالبان بسروقت شان رسید، تخم جنگی را بحساب قمار و حرام منع کردند و چند نفر رالت و کوب نمودند، مردم مقاومت کردند و جنگ در گرفت، چند نفر از مردم کشته و زخمی و چند طالب هم زخمی شدند، اما طالبها مقاومت مردم را توهین دانسته تمام قریه را بفیر راکت فرش کردند.

گفتم در اینجا گناه طالبان نیست، در شرع نهی از متکرر مقام اولتر دارد نظر بامر معروف، تو درین باره چه میگوئی؟ گفت: چیزی نمیتوانم بگویم، صرف فریاد میکشم - فریاد بیصدا که آواز آنرا گوشهای خودم هم نمی شنود - فریاد میکشم که آه مظلومان دود و آتش دارد مگر شعله ها و دود آنرا کسی نمی بیند و از عقب این آتش سوزی ها چونکه لقب (خالد ابن ولید) گرفته شده، نمیدانم که لقب (سعد ابن وقاص) را اینبار بکی ارزانی میکند و آقای حکمتیار باز باچه مهارت اکتوری صحن بیت الله راجاروب میکند و ملا محمد عمر امیرالمومنین چه فتوایی در قضیه تخم جنگی که خون عزیزان در ایام عید فامیل های شانرا بماتم تبدیل کرد، صادر میکند. خوب ملاحظه نمائید این تخم جنگی قمار شد و حرام، و آن چرس و تریاک رواشد و حلال! کشت آن مشغولیت، فروش آن تجارت، پول آن عاید ملی، مانند فروش لاجورد، زمرد، یاقوت و دیگر احجار کریمه بنرخ کاه ماش، و قاچاق آثار تاریخی از راه پاکستان تا فرانسه و فروش آن بتوسط بزرگان و دیپلماتها بشیوه گراج سیلهای امریکائی!

خانه شرع خراب است که ارباب صلاح در عمارت گری، گنبد دستار خویش اند
گفتم اگر طالبان مواد مخدره ارسال میدارند، عکس العمل صدور شراب و اقسام می و مواد الکلی میباشد که بافغانستان روان میکردند، اما هیروئین طالبان در حقیقت انتقام و عکس العمل «مشروع» شمرده میشود! گفت، جانب مقابل عکس العمل زشت تری دادند، آنها اسلحه کشنده بجانبین در گیر در افغانستان ارسال و کمک میکنند تابا ستیز شدید تر بجان هم در آویزند و خون بیشتر جوانان و فرزندان آریانا درهم ریخته در دره های غم انگیز جریان یابد، تا بیشتر بتوانند آثار باستانی و سرمایه ملی ما را به یغما ببرند، طوریکه موزیم کابل را غارت کردند.

گفتم با این گفتار تو یک قصه یادم آمد، خوب گوش کن: مرحوم ارجمند دکتور شاهي بای باستان شناس معروف وطن که کشفیات هده باثر عرق ریزی و دانش آن مرحوم صورت گرفته بود، روزی در موضوع کار و طرز عمل با وزیر وقت دکتور محمد انس مرحوم برخورد کرد. وزیر محمد انس در مقابل گفتار شاهي بای که از کارات و کشفیات خود یاد آوری میکرد و شرح میداد، گفت: برادر، در کشف و استخراج این آثار خوب کار نکردی، می ماندی که دوصد سال دیگر نیز زیر خاک محفوظ می ماندند و از دست بردهای آینده در امان! حالا فهمیده میشود که مرحوم دکتور انس خان اگر ولي نبود، خالی هم نبود! چه شنیده ام که یغماگران خارجی خاصا پاکستانیها آن موزیم ثابت هده راهم از جایش کنده و بتاراج برده اند. از طرف دیگر شنیده میشود که زاید از بیست هزار تکه آثار بنظیر طلائی که از حفاریات طلائی مزار شریف بدست آمده بود و بدست حکومت طالبان میباشد، بعضی از ملا صاحبان فتوا داده اند که چون اشکال انسانها و حیوانات را دارند باید ذوب شوند.

گفت، آخر بگو آخر چطور میشود؟ جواب دادم: من چه میدانم، مفسر سیاسی تو هستی وضع وطن و دنیا راتو خوبتر میدانی، تو بگو چطور میشود؟ گفت: تازمانیکه پس انداز های پولی سران جنگ آور خلاص نشده، تا منابع یغماگری از بین نرفته، تا یکطرف کاملا غالب نشود، تا بلای آسمانی در سرزمین جنگ افروزان رخ ندهد، کاری ساخته نمیشود، نه لوی جرگه رخ میدهد و نه نوشته های این همه نخبه هائیکه از خارج قلم فرسائی میکنند اثر خواهد داشت. گفتم شب ناوقت شده و گپ بدرازا کشید، خدا حافظ.

ادامه صفحه 58

هرات که در سال ۷۲۱ تالیف گردیده است و مولف آن سیفی هروی نام دارد، بانام افغانستان منحیت جغرافیائی روبرو میشود و در زمان احمد شاه بابای کبیر که تقریبا ۳۵۰ سال از آن میگذرد نام افغانستان بحیت محدوده سیاسی استعمال شده است که حدود بسیار وسیع از نیشاپور تا دهلی و از بخارا تا بحیره عرب را دربر میگرفت، امتداد داشت. افغانستان عزیز ما بعون خداوندی و نیرومندی افغانان غیور و باشاهمت نه قیلا تحت سلطه اجانب آمده و نه بعدا خواهد آمد، تا ابدالابد در بین ملل جهان آزاد و سربلند خواهد بود. انشاء الله تعالی.

تیت می مه بوله غورجنگ راباندی مکړه زه په دی افتادګي کی لوی ګرنگ یم

یادداشت اداره: آنچه درنامه فوق از کتاب «دره نادری» اثر محمد مهدی استرآبادی اقتباس شده عینا نقل بالنقل میباشد و نمودار سبک و روش نگارش آنوقت مردم چیزفهم ایران است. معذرا از دانشمند محترم نجیب قندهاری درباره چهاراسم و مفهوم (که زیر آنها خط گرفته شده) توضیحات خواستیم و نوشته شان عینا نقل میشود: «توضیح کلمات نشانی شده شما بفکر ناقص اینجانب قرار ذیل خواهد بود:

(۱) قریه لکی من اعمال گرمسیر: یعنی قریه لکی از توابع گرمسیر، فعلا نیز درمضافات قندهاریک کوه و یک قریه بنام «کوه لکی» و «قریه لکی» موجود است، و علاقه جنوبی هیرمند را «گرمسیر» می نامند که یک سابقه تاریخی دارد.

(۲) برزدکوه: یعنی بطرف کوه که آن کوه بطرف سفلی شورابیک واقع است

(۳) به تکاور گریز: یعنی بقصد تکاور گریز کرد

(۴) تفنگ مهاتلانی او گشته: یعنی با تفنگ بزرگ (شاید توپ) روبروی گشته؛ «مها» فعلا در زبان هندی و فرس قدیم نیز بمعنی بزرگ استعمال میشود و هکذا شاید در آنوقت کدام نوع تفنگ را (مها) میگفتند.

نقاط ضعیف طالبان

محمد عیسی گدوخیل از سیاتل

در شماره ۷۴ آئینه مقاله آقای انجنیر صبوري که (شرکت آریانا باز طیاره میخرد) را خواندم. من هم درین ساحه تجربه و معلومات دارم و یانوشته انجنیر صبوري کاملاً موافق میباشم که خریداری این طیاره برای آریانا خساره مند تمام خواهد شد. نقاط ضعیف طالبان بسیار است و مهمترین آن اینست که اینها اشخاص دانشمند و تعلیم یافته ندارند و فکر میکنند که ملاها از عده تمام کارها برآمده میتوانند. یک کس که از کابل آمده برایمن گفت که یکمده کمونستها در پوست طالبها درآمده اونها را بازی میدهند و میخواهند طالبها را بدنام بسازند. چند نفر کمونست که در وقت حکومت کمونستی بحیث نماینده حزب پرچم در مجالسو کنفرانسهایی بین المللی اشتراک میکردند، اکنون هم در وزارت ترانسپورت کابل وظایف کلیدی دارند، طور مثال فداحمد فدوي و راز محمد علمي که هردو از اعضای حزب پرچم و از پیروان سرسپرده سلطان علي کشتمند بودند در آریانا و در وزارت ترانسپورت اختیاردار بوده بیچاره طالبان بیخبر از دنیا را میغولانند. هنگامیکه این دونفر همراهی شیرجان مزدوریار بکانادا رفته بودند، اعتبارنامه ای که بامضای کشتمند ملحد برایشان داده شده بود، کاپی اعتمادنامه را بافتخار و مباهات بافغانها نشان میدادند و حتی طور یادگار توزیع میکردند که هنوز هم کاپیها نزد هموطنان مقیم کانادا موجود است و اینک یک کاپی که یکدوست من از کانادا روان کرده برایشما ارسال است. و قتیکه برادر داود میر که قبلاً از طرف کمونست ها بحیث نماینده در کانادامقرر بود و حکومت ربانی هم او را دوباره باین کار در کانادامقرر کرده، در نمایندگی افغانی بحیث مرکز قاچاق سنگاب زمرد و لاجورد شهرت یافته همین اکنون هم داودمیر و برادرش بفروش لاجورد و زمرد در کانادا مصروف میباشند. در حال حاضر ستمیهای حکومت ربانی همراهی پرچمیها ائتلاف کرده در هر جا برای طالبان قبر میکنند، خدا کند طالبان بحقایق متوجه شده بمشورۀ کمونستها عمل نکرده و احتیاط کنند. والسلام محمد عیسی گدوخیل

شماره مسلسل ۷۵

نظر به اعتمادیکه به محترم شیرجان مزوریار وزیر امور در ملکیه
 حیث رئیس بیات و نماینده اعضا بیات هر یک محترم فدا محمد فدا محمد رئیس عملیات
 هوانورد و محترم راز محمد علم رئیس تخنیک هوانورد در دارد، به ایشان صلاح
 میدهد تا در کار بیست و هفتمین اسامبله عموم سازمان هوانورد ملکیه بیست و هفتمین
 در شهر مونترال کشور کانادا تدویر مرید اشتراک نموی و پیرامون
 موضوعات مطروحه بحث و مذاکره نمایند

زنان سخـنور
و هنرمند افغان

در هجرت

احتراماً به آگهی کلیه زنان و دوشیزگان افغانی
 سخنرا هنرمند (رسم - نقاش) و نویسنده، در
 قاره های مختلف جهان رسانیده میشود که «مرکز
 اطلاعات و انتشارات آریانا» مقیم شهر آلبانی
 پایتخت ایالت نیویارک اطلاع متحد امریکا از مدتی
 بدینطرف در صد دستیابی و گردآوری مختصر
 زندگینامه، نمونه های اشعار و آثار (منظوم، و متون
 - پشو و دری) اعضای قلمدار و خامه پرداز جامعه
 نوان افغانی در عالم هجرت است تا محتوای مطلوبه
 را با یک یک قطعه فوتوی رنگه شان، منتخب
 دستیاری منوی و مساعدت فرهنگی به این نشانی
 ارسال فرمایند:

Prof. Abdullah M. Hairat
 C/o the Ariana Information &
 Publications Centre
 101 S. Pearl St. # W9H
 Albany, N.Y. 12207, U.S.A.
 Tel: (518) 428-8038

این کاغذ از سایز اصلی آن ۲۵ فیصد کوچک شده است.

جریده امید در شماره ۳۵۵ مورخ ۱۵ فروری ۱۹۹۹ چند تصویری از شیر بمبیرک احمد شاه مسعود نشر و درباره شخصیت و کارنامه های او مطالبی نوشته است که مادر باره یک تصویر و چند تبصره امید ذیلا روشنی می اندازیم:



* احمد شاه مسعود قطعات راعمینه میکند. دسپلین نشانه قدرت سپاه است، و قوماندانان خودش حتی پاپوش رزمندگان راعمینه می کند.

* احمد شاه مسعود از عایدات زمرد پنجشیر قیمت سلاح رامی پردازد. یک قسمت این زمرد را تاجران پولندی خریداری می کنند که از سابق به پنجشیر رفت و آمده باشند.

* قوماندانان پرواز طیاره: گاهی واقع میشود که احمد شاه مسعود هلیکوپتر خود را خودش پرواز می دهد.

* احمد شاه مسعود از عایدات زمرد پنجشیر قیمت سلاح رامی پردازد. یک قسمت این زمرد را تاجران پولندی خریداری می کنند که از سابق به پنجشیر رفت و آمده باشند.

مسعود خودش پسر یک عسکر بلندی است. سابق افغانستان است. برادر بزرگتر مسعود بطور اسرار آمیزی در پاکستان ازین رفت. برادر دیگرش احمد ضیا، داماد پروفیسر جهان الدین ربانی، مصروف کارهای مربوطه در هند می باشد. دو برادر دیگرش مشاغل دیپلماتیک داشته، یکی بیعت سفیر در انگلستان و دیگری بیعت سکرتر سفارت واریا اجرای وظیفه می کنند.

مسعود که خود محصل انستیتوت پولی تخنیک در رشته مهندسی بوده، هیچگاه فرصت اشتغال به امور تعمیرات و کارهای ساختمانی را در طول سال های دشوار جنگ و نبرد، بدست نیاورده، و از همین سبب قرار گرفته خودش، بعضاً رفقاییش بطور طنز آمیزی برایش می گویند: «تو که در رشته مهندسی تحصیل کردی، سروکارت اکثر با خرابه ها و ویرانه ها و شکست و ریخت های جنگ است، و از کار تعمیرات و ساختمان محروم شدی...»

در طول همین سالهای پرماجرا، مسعود از سرگرمی های تفریحی نیز محروم بوده، و یگانه مونس ساعات دور از نبردش، همانا کتاب های اوست. دو سال قبل وقتی قوماندانان مسعود کابل را تخلیه کرد، حدود هفت هزار کتاب عمده: کتابخانه غنی خود را به وادی پنجشیر انتقال داد، تا علایق و پیوندهایش را با ثقافت و دانش عصر محکم نگهدارد. در جولای ۱۹۸۲

(۱) تبصره امید میگوید که «احمد شاه مسعود

قطعات راعمینه میکند. دسپلین نشانه قدرت سپاه است...» باید پرسید که آیا تا امروز در

دنیا کسی قوماندانی را دیده که دودست خود را بکمر انداخته، دامن خود را بالا زده رقص کنان «قطعات!» را معاینه کند؟ (در تصویر بالا خوب دقت کنید!) دسپلین نظامی، حتی دسپلین چریکی چنین ژست و قواره مضحک را برای یک قوماندان اجازه نمیدهد!

درین تصویر از «قطعات» و «سپاه» نام برده شده، اما جمعا هشت نفر دیده میشود که حتی کمتر از یک دلگی است؟!

مبصر امید میگوید که «قوماندان حتی پاپوش رزمندگان را معاینه میکند»، اما این مبصر چشم ضعیف داشته نمی بیند که نفر ششم در قطار «تیارسی» نکرده و قوماندان کمر باز متوجه بی دسپلینی سپاهی خود شده است؟!

(۲) در جائیکه مبصر امید از قتل اسرار آمیز برادر بزرگتر مسعود صحبت میکند، توجه هموطنان بمقاله ای جلب میشود که با فوتوی برادر مقتول مسعود در لباس عسکری در آئینه افغانستان

نشر شده بود. نویسندۀ مقاله مذکور آقای حسام الدین درانی که همصنف مقتول در لیسۀ عسکری بود، نوشته بود که مقتول مذکور با روش و سیاست برادر کهتر خود موافقه نداشت، خصوصا وقتیکه احمد شاه مسعود در استخدام علی بوتو قرار گرفت و برای تخریبات به پنجشیر اعزام گردید، برادر بزرگترش با او مخالفت کرد و همراهیش نرفت و در همان آوان در پاکستان بشهادت رسید.

اولی در مورد دو برادر دیگرش که یکی در لندن و دیگری در پولیند کاردار سفارت میباشند، موقف این دو سفارتخانه افغانستان بیعت دودکان فروش زمرد توسط برادران مسعود، در تبصره و اعتراف (امید) روشن میشود. بار اول بعد از بیست سال است که امید از فروش زمرد توسط مسعود و برادرانش رسماً اعتراف نموده است! در جای دیگر این مقاله تبلیغاتی در وصف خصایل (۴) شیر بمبیرک در صفحه هشتم امید میخوانیم که مسعود «در داد و گرفت و معاملات روزمره دقیق و حسابی بوده و در معامله سنگهای قیمتی مانند لاجورد و زمرد و امثال آن که از معادن حوالی پنجشیر توسط معدن چیان آزموده اش با وسائل عادی و ابتدائی استخراج میگردد، کاملاً وارد بوده و از حاصل آن در تهیه ما بحتاج اولیه مردم و سلاح و مهمات استفاده میکند.» باید ملتفت شد که اعتراف فروش لاجورد و زمرد چقدر بیست سال گذشته صورت نمیگرفت و چرا امروز صورت میگیرد؟ از آنجائیکه مسعود از روسیه، ایران و هند پول و سلاح دریافت میکند، در حالیکه پول فروش سنگاب رسماً در حسابات شخصی ربانی مسعود انتقال مییابد، اکنون با این اعتراف میخوانند چنین ذهنیت تولید کنند که مسعود در استخدام خارجیان نبوده از عایدات فروش سنگاب جنگ را تمویل میکند!

(۳) در مورد دروغ شاخدار مبصر امید که مسعود پولیتخنیک را خوانده و انجنیر مهندسی شده است، مردم همه خبر دارند و در سوانح مسعود درج است که صف اول پولیتخنیک را ناتمام بپاکستان فرار کرده است! نکته اخیر تبصره ما بالای کتابهای نایاب موزیم و کتابخانه عامه کابل است که مسعود آنها را دزدیده به پنجشیر برده است. تعداد این کتابها قبلاً بالغ بر بیست هزار جلد گزارش یافته بود، اما حالا مسعود بداشتن هفت هزار جلد کتاب اعتراف میکند، معلوم است سیزده هزار جلد دیگر را فروخته یا بکشور های دیگر انتقال داده خواهد بود.

از مدرسه پشاور الی محبس پنجشیر

مترجم از پشتو: غلام غوث ترجمان از نیویارک

نام من مستی خیل درویش است، از باشندگان خوست (ولایت پکتیا) میباشم. در سنین چهار یا پنجسالگی بودم که از وطن مالوف خود بپاکستان مهاجر شدم. افراد خانواده ام میگفتند از سببی ترک وطن میکنیم که روسها و کمونستها آمده اند.

بیادم نمی آید بسن چند ساله بودم که داخل مدرسه شدم. اما یک طفل خورد سال ولایت بودم که به نزد مدرس مهاجرین رفته بودم. سال گذشته که طالبان بولایات شمالی میرفتند، شاگردان مدرسه ما فیصله کردیم که باید مایان نیز کابل برویم. یکمرداه لاری (فلاینگ کوچ) را گرفتیم و روانه کابل شدیم. چهار شب را در هونل آریانا سپری نمودیم تا آنکه نوبت ما رسید. از کابل جانب مزار حرکت کردیم. در همان روز افراد قوماندان احمد شاه مسعود سالنک را دوباره تصرف نمودند و مایان در مسیر جبل السراج و چاریکار محاصره شدیم.

در همین جریان یکی از طالبان از جمله رفقای ما در اثر اصابت مرمی کله شینکوف زخمی شد. وی را بدوش برداشتیم. قبل از آنکه بجای مامون برسیم، عموم مایان اسیر گرفته شدیم. اسلحه که داشتیم، قذیفه و ساعت های ما از نزد ما غصب گردیده و به گلبهار آورده شدیم. قوماندان آنها آمد و باز هم تلاشی نمودند، یکجوره بوت جدید دریای خود داشتیم، آنرا از پایم کشیدند و یک چپک کهنه را دادند که توسط یک رشه آنرا بپا محکم نمودم و از من تحقیق را شروع نمودند. برایم گفت که در نوشته ام بنویسم که پاکستانی هستم. مگر من اینطور حقیقت گفتم که از خوست میباشم. مرادر روی زمین دراز انداختند، اول توسط خمچه مخابره و بعد از آن توسط شلاق چوب آنقدر ضرب زدند که از گپ گفتن و از جوابدهی بسوالات شان گنگ ماندم. مدت ۱۵ روز هر روز این شلاق کاری توسط آنها ادامه داشت. بعد از آن در منطقه بهارک برده شدیم. در آن منطقه بار دیگر تحقیق را شروع کردند و توسط سیم کیبل فلزدار بهر حصه بدنم که شلاق میزدند پوست بدنم جدا میشد. بدون آنکه در آنجا کدام یک از ما اقرار غلط بنمائیم بزدان برده شدیم و در آنجا شدیدتر تعذیب و شکنجه گردیدیم. در بین گوشهای ما آنچه را که گیرای تکان برقی مینامیدند چسپانده و تکان برقی آن مرا بسیار اذیت و عذاب داد. برایم گفتند اقرار بنما که پاکستانی هستی و اقرار بنما که عضو تحریک طالبان و قوماندان گروه طالبان هستی، اما چونکه هریک ازین سه ادعای آنها غلط بود من تکذیب نمودم، گفتم دروغ نمیگویم و اقرار دروغ گناه کبیره است، و بیهم این تکبیر را ورد مینمودم که «الله اکبر، الله اکبر». یک دوست دیگرم از وردک و نام او عبدالهادی بود. وی نیز مقاومت کرد و مایان راسه شب و دوزخ کله بکله استاده نمودند که ضعیف شدیم و دگر گپ نگفتیم. درینوقت تعداد بیشتر اسراء آورده شدند، تحقیق از ما انجام یافت و بمحبس انتقال داده شدیم.

زندان دشت راواک: درینجا برای محبوسین کوته های زیرزمینی و کانتینرها کوته محبوسین بود. در هر کوته یا کانتینر ۲۵ الی ۳۰ نفر انداخته میشد. از همین سبب همه اجبارا پهلوی پهلوی بیدار میبودند و یا همانطور خواب میرفتند. صبحانه بعد از وقت نماز محض یک یک قرص نان بهر فرد محبوس میدادند و آنها را بیک کوه دور برای جمع آوری بوته و چوب میبردند. بعضی از محبوسین مریض بودند و نمیتوانستند که خود را بیکوه برسانند و آنها را در عقب روان میکردند، وقتا که بندیان بیکوه میرسیدند خوار و زار میبودند و هر کدام آنها اول بخوراک علف خشک و برگ رفع جوع میکردند و بعد از آن چوب و بوته جمع آوری مینمودند و از آن سبب بسیاری از بندیان امراض معده و خارش جلدی پیدا نمودند و بسیاری آنها تلف شدند. مدت دوماه بعد از آن برای مایان امر نمودند که باید سرکازی نمائیم، صدها بندیان محبوس روز تمام در کوه ها برای تمدید سرک الی خانه های قوماندانها کار اجباری مینمودند. صبحانه یکفرد مسلح می آمد، صدامیکرد که اشخاص جور و ناجور روان شرید. اشخاص جور بردوش خود اشخاص مریض و علمای محاسن سفید را برداشته و جانب کوه برای اعمار سرکها میرساندند. کپته های نظامی و آشپزخانه: از کارهای سرکسازی مایان را در محل دیگر که بکمیته نظامی مسمی بود انتقال دادند. در آنجا وظیفه من از بام تا شام کارهای چوبشکنی بود. در آنکار اندک خوش بودم، اگرچه کار طاقت فرسا بود اما خوراک شکم شیربرایم میرسید و کمیته صلیب احمر بین المللی برایم لباس، جراب، صابون و ادویه مساعدت مینمود. اراده خداوندی شد که از آنجا زودتر بجانب دو آب برده شدیم. در آنسمت از طرف شب مدت شش ساعت در فراز یک کوه بلند بالا میشدیم و مدت شش ساعت در آنطرف دیگر کوه فرود می آمدم و از آنجا یک اندازه خاکه ذغال سنگ و بیاچوب می آوردیم. مایان بندیان در آنجا (۱۳۰۰ تن) بودیم. مدت دوماه را در آنجا بکارهای تعمیراتی گذشتانیدیم. وسامان ماشینهای طیاره جت، ماشینهای طباعتی، صندوقهای اسناد و آثار تاریخی انتقال یافته از موزیم را در آن محلات جابجا نمودیم.

بالاخره من مستی خیل درویش در عرض یک تن از شورای نظر که نام او محب الله بود در سلسله اسراء تبادل شدم و از قید بند آزاد گردیدم. ختم ترجمه، ۳ فروری ۱۹۹۹.

ترجمه از متن پشتو از جریده (دعوت) منتشره ناروی شماره ۹۵ مورخ برج جدی ۱۳۷۷

انتقاد نیست. استفسار و قضاوت است

نگارش نجیب قندهاری از حومه لاس انجلس

در اینجا (لاس انجلس) بعضی کتب تاریخی که ارتباط بوقوع وقوعات ذات البینی دומملکت همسایه یعنی افغانستان و ایران دارد بدون تدقیق مدققین و بازدید بعضی دانشمندان و یا احاطه کدام حواله موثق نشر و عرضه میشود که از آنجمله یکی کتاب بنام «نادر افشار» در چند جلد و دیگری بنام «امیر کبیر» است و مولف هر دو اثر تاریخی (ناصر القطاع) نویسنده ایرانی الاصل میباشد. گرچه درین دو کتاب بسا مطالب نامطلوب، ضد و نقیض و بی سند موجود اند، مگر فعلا من یک یک مطلب را بنابر انفراد طور نمونه از کتابهای مذکور انتخاب و بمعرض قضاوت خوانندگان دانشمند قرار میدهم. مولف محترم کتاب (نادر افشار) در جلد اول شرح کشالی در مورد قتل شاه اشرف هوتکی نوشته که بسالت و شجاعتش اظهر من الشمس و ابهر من الامس است و تا اکنون زیب تاریخ میباشد. لب لباب آن نقل بالنقل قرار ذیل است :

«با اینکه تمام پوست پیکر اشرف گنده شده و خون از یساری نقاط تن او میریخت، ولی هنوز زنده بود و نفس میکشید اما دیگر توان فریاد کشیدن نداشت، سرپای پیکرش خون آلود بود و نفس میکشید و شگفتا چهار ماه پیش این پیکر پوست کنده در کاخ پادشاهی سپاهانی در میان تخت گهر نشان و بستر پرنیان بروی گنجینه از در و گهر و زر و سیم در کنار خوبرویان خوش رفتار و بانهایت نیرومندی و قدرت زندگی میکرد. نادر اشرف را پیشاپیش برای شاه تهماسب فرستاده بود و ازدو چشم کور ساخته بود مگر گوشهایش می شنید، او آوای شاه تهماسب را شنید که با خشم باو میگوید، ای پست فطرت، تو پدر و بسیار از افراد خانواده مرا کشتی. اشرف این سخنان را شنید و هیچ نگفت. شاه فریاد کرد پست فطرت، چرا لال شده اید؟ اشرف چیزی نگفت، شاه امر کرد او را بزانو در آورند، نگهبانان چنین کردند، ولی باز هم اشرف زانو زده کمر را راست نگاه داشته بود، شاه تهماسب برای سومین بار فریاد زد، ناجوانمرد و ناکس پس چرا حرف نمی زنی؟ اشرف پوزخند زد و گفت: آن روز که چشمان بینا و تن نیرومند بود قبله عالم کجا تشریف داشتند؟ و این گفته بسان بیشتر برجگر شاه فرونشست...»

اینک بارتباط این موضوع نوشته میرزا محمد مهدی استرآبادی واقعه نگار و منشی حضور دربار نادر را از «دره نادره» تالیف وی نیز مطالعه و قضاوت نمائید که درین موضوع ضد و نقیض کدام مطلب مستند و قابل اعتبار است. - اخیانا اگر مولف کتاب (نادر افشار) کدام سند و حواله را وانمود کند، نظر باین نگارش میرزا محمد مهدی که حاضر و شاهد حال بود، کدام یک قابل قبول خواهد بود؟

«چون اشرف بسبب قتل محمود از قندهار کناره جو بود، از راه میانه آهنگ بلوچستان کرده حسین ازین معنی آگاهی یافته با جمعیت کامل از قندهار وارد قریه لکی من اعمال گرمسیر گشت و ابراهیم نام خود را باجمعی بطلب او تعیین نموده ابراهیم به تفحص بی اثر متعاقب اوایل قرار کرده شب در سیاهی ظلمت برزد کوه که درست سفلی شورابک واقع است و نزول اشرف نیز همانجا اتفاق افتاده بود وارد گشته، اشرف بازنگار و رگریز مهمیز زده بدر میروند، ابراهیم هم بتعاقب او می پردازد تا اینکه باتفنگ مها تلاقی او گشته همینکه بوی فتیله بدماغ اشرف میرسد خنجر از کمر بر کشیده بجانب ابراهیم دود، ابراهیم نیز به تیز دستی تفنگ را خالی نموده عقده را که در دل تفنگ گره گشته بود بسینه اشرف حواله و او را از دایره هستی ازاله کرده از آنجا خذرن علیا یعنی بنات مکرمت خاقان مغفور را همراه گرفته بقندهار رسانید...»

بعد ازین بمطلب دوم کتاب امیر کبیر میپردازم که راجع بعدم نام و وجود افغانستان عزیز تازمان میرزا تقی خان امیر کبیر صدراعظم ناصرالدین شاه قاجار است. مولف محترم درین مورد چنین می نویسد :

«اکنون که سیاست خارجی میرزا تقی خان امیر کبیر و صدراعظم ناصرالدین شاه قاجار زیر بررسی گذارده شد، بهتر است اندکی نیز با افغانستان آنروز بنگریم و نکته های را که شاید برای بسیاری از ایرانیها تاریک مانده است درین زمینه روشن کنیم. میدانیم تا همگام صدور امیر کبیر کشوری بنام افغانستان در جهان وجود نداشت...»

این گفته بی سند آقای مولف هیچ حقیقت ندارد، قرار خواهد تاریخی افغانستان قبل از اسلام و بعد از اسلام مستقل بوده و هیچگاه تحت سلطه کدام دولت اجنبی قرار نگرفته است. تمام اقوال ارباب ایرانی درین مورد که افغانستان را جزء خود میدانند کدام سند موثق نداشته و صرف انشاء پردازیه و بلند پروازیهای نویسندگان خود غرض ایرانی است. اسم افغانستان سابقه تاریخی داشت در (مطلع السعدین و مجمع البحرین) عبدالرزاق سمرقندی که در ۸۷۵ تالیف شده ذکر است. هکذا در (روضه الحیات فی اوصاف الهرات) معین الدین اسفزاری و (بابرنامه) تالیف ظهیرالدین محمد بابر که در ۹۳۷ فوت شده نیز درج است. و مسعود سعد سلمان که در ۵۱۵ فوت شده در دیوان خود بنام «افغان دیار» آورده است، و ابوریحان البیرونی که در ۴۰۰ فوت گردید در کتاب (جواهر فی معرفت الجواهر) و کتاب (التحقیق ماللهند) نیز از ان نام برده است. ۷۰۰ سال قبل در تاریخ نامه

فروري ۱۹۹۹ صورت گرفت، آقای عبدالقدیر حسيني بموض آقای سيد شهاب الدين معصومي بحيث رئيس جديد اتحادیه افغانها در کانادا انتخاب گردیده وظیفه خود را اشغال نموده است.

کنفرانس قبرس : از آژانسها خبر رسید که گلبيدين حکمتعار توسط داماد خود (جریر) یک کنفرانس رابتاریخ ۲۰ فروري در قبرس براه انداخته و خوجه ئین رباني، رشید دوستم، کریم خلیلي و چند نفر از همکاران خوجه ئین بدعوت او لیک گفته بکنفرانس اشتراک کرده اند. قرار مسموع آقایان عبدالستار سیرت، عزیز الله واصفي، عبدالاحد کرزي، داکتر عبدالله، عبدالرحمن نامدل، یونس قانوني و چند نفر از چوکی طلبان دیگر نیز دعوت شده اند اما از اشتراک یا عدم اشتراک آنها، آجندای کنفرانس، نوعیت مذاکرات و تصمیمات تا ایندم اطلاعی در دست نیست. مصارف رفت و آمد و اقامت را ظاهر ا گلبيدين بعهده گرفته است. چند تن از هموطنان از آئینه افغانستان پرسیدند که چرا و چطور قبرس برای کنفرانس انتخاب شده است؟ جواب اینست که قبرس با دولت ترکیه مناسبات حسنه ندارد، اما با ایران دارد، و این کنفرانس ک بخاطر خدمات و گل روی گلبيدين باید در ایران دایر میشد، بخاطر تماسهای اخیر بین طالبان و ایران، مقامات ایرانی از دایر ساختن کنفرانس در خاک خود منصرف شده ولی مقدمات کنفرانس را مقامات ایرانی برای گلبيدين در قبرس ترتیب کرده و یکعده رهبران مخلوع رانیز از راه ایران بقبرس رسانده است.

تقاضای تقرر صدراعظم جدید : جریده امید در سرمقاله شماره ۳۵۹ مورخ ۱۵ فروري ۱۹۹۹، از خوجه ئین رباني تقاضا نموده تا هر چه زودتر به تقرر یکنفر صدراعظم برای حکومت معزول خود اقدام نماید. در همین شماره یک ستون جریده برای آقای دکتور محمد حیدر بحيث بهترین شخصیت افغان وقف شده است. دکتور محمد حیدر سابق رئیس پوهنتون از قبیلۀ سدوزائی قندهار و پدرش عموزاده علیاحضرت مادراعلحضرت امان الله خان بود. ولی خودش مخالف شدید طالبان و تسلط و دوام حکومت پشتونها در افغانستان بوده درین باره مقاله ای تحت عنوان «که ژرنده دیلار دي هم په وادي» در امید نشر و با تجدید و دوام حکومت توسط قبیلۀ پشتون مخالفت نموده است. با ساس همین نوع جهان بینی بود که خوجه ئین رباني او را مدتی بحيث مشاور وزارت خارجه، بعدا عضو هیات نمایندگی خوجه ئین در نیویارک و بعدا بحيث سفیر خود در اندونیزیا مقرر کرد. از باب مقایسه در قسمت دانش و لیاقت، جناب دکتور محمد حیدر هزار بار لایقتر و مستحقتر نیست به صدراعظم سابق خوجه ئین، عبدالرحیم غفورزي (معروف به رحیم پیخال)، برای چوکی صدارت میباشد.

جریده امید در شماره ۲۲ فروري خود از رفتن خوجه ئین رباني به کاپیسا و پنجشیر و صحبت با مسعود و سیاف خبر داده است. گفته میشود که درین صحبت ها خوجه ئین رباني موضوع تقرر یکنفر صدراعظم جدید را با مسعود و سیاف و همچنین با گلبيدين، دوستم و کریم خلیلي در قبرس مطرح و مشوره کرده است. از حلقه های مربوط بخوجه ئین شنیده میشود که روان فرهادي از قبول عهده صدارت معذرت خواسته و دوام چوکی فعلی خود را تقاضا کرده است. اگر آقای دکتور محمد حیدر عهده صدارت را قبول نکند، شخص سوم، ستمی و قلاش معلوم الحال همانا مسعود خلیلي میباشد که درین اواخر بکشف نسخه دیوان مولانا بزیان چینیائی در چین موفق گردیده و خبر آنرا در جریده خود بنام (میزان) نشر کرده است. مسعود خلیلي از لحاظ جهان بینی و موقف (ضد پشتون) خود مورد تائید هندوستان، روسیه، چین، تاجکستان، ازبکستان و ایران قرار خواهد گرفت و کشورهای مذکور از روی پرنسپ کمکهای نظامی برای دوام جنگ را بحکومت خوجه ئین دوام خواهند داد، ولی این احتمال موجود است که دولت ایران نسبت بسابق کمکهای خود را تقلیل بدهد. از همین جهت است که جریده امید از سه هفته باینطرف مقالات انتقادی بالای سیاست ایران بچاپ میرساند و توزیع مجانی جریده امید که قلا برستوران ها و دکانهای ایرانیها صورت میگرفت درین اواخر متوقف شده است. در ایران مبارزات سیاسی داخلی بین حکومت رئیس جمهور دکتور خاتمی و رهبر مذهبی حامنه ای گسترده شده، اگر دکتور خاتمی موفق برآید مناسبات حکومت خود را با طالبان بهبود میبخشد، اما اگر خامنه ای موفق شود، او طرفدار کوبیدن طالبان، دوام جنگ در افغانستان و استقرار مجدد خوجه ئین رباني با ائتلاف کریم خلیلي و محقق است.

خط مشی جدید رباني - مسعود : جریده امید در شماره ۳۵۷ خود خبر داد که بهنگام بازدید اخیر خوجه ئین رباني از پنجشیر در ماه فروري ۱۹۹۹، خط مشی جدید (شورای رهبری جبهه متحد ملی و اسلامی برای نجات افغانستان) ترتیب و اعلام گردید. درین خط مشی ائتلاف مجدد قاتلان و یاتک بازان تنظیمهای سابق از قبیل گلبيدين، سیاف، رشید دوستم، خلیلي و محقق تقاضا شده، اما قوماندانی اعلی و قدرت نظامی بدست شورای نظار تحت قیادت شیر بمیرک احمد شاه مسعود قرار گرفته است.

وقوع زلزله شدید : زلزله ایکه بتاريخ ۱۲ فروري در منطقه لوگر، وردک و میدان صورت گرفت، خسارات جانی و مالی زیاد وارد ساخته تا حال اجساد حدود یک هزار نفر از زیر خاک بیرون شده، صدها نفر زخمی و مجروح

۹۹/۶/۱

با دارة محترم آيينه افكاشان !

مجلس "درد دل افكان" كه بر روی مدرج در فضای بطرفی تقدیم كننده خدمت شماست
 كمتوری و طوطیان به هموطنان بیرون كشود، بعد از غرض شرفیه و در خدمت گروه یکسانی در حل
 عوالم از هم به "دافكاشان" و عدت به تبدیل گردید. چون از فعالیت های این گروه
 نپذیرا بوی دوباره شایع و رفیق کار ملک بشام میرسد. من بدو عوالت و عدت
 حمایت و میرازی خوش مالکت بآن اعدت نمودم. چنانچه صورته بیزاری من شماره (۶۲)
 آيينه افكاشان نشر گردید است.
 اداره مجلس "دافكاشان" ملاحظه. این بیزاری مراجعت تبیین شخصی بقوی عدد شماره ۹-۱۰ مجدداً
 حدیث مرا شرم بدینجه مجلس خود موجد خویش نمود و بیا راهات لکلت
 من بارتفاوه از حق و نافع جوربات برتومات ردا تمهید و برریش در کمال نمودم به تمایز
 اداره متذکره از نشر آن بامور زیم. چون کاپی و نافع حدیث را قبلاً بداره مجلس آيينه افكاشان
 هم در کمال نموده ام، بدینجه خود ششم نافع مرا نه شهابیت نافع مکرر و از حق من
 بکجه حدیث و نافع از حق و لکن و برام آن نشر نموده بفرستد. چنانچه در حدیث و نافع
 عبدالغفور و صیل وردک

راه حج

عبدالغفور و صیل وردک

برادر دانشمند و مهربان شاغلی محترم سراج و حاج مدیر صاحب ارگان نشراتی صلح
 آلمان، اسلام علیکم !

هر گاه میدانستم که احتجاج اصولی من علیه تغییر روش سیاسی تان شما را اینقدر بر آشفته میسازد که در نتیجه
 آن نهایت ستمگرانه مرا توهین و محکوم بدسیسه و چوکی طلبی از طالبان میخوانید، با اینکه برخاستن در برابر
 سیرنگ و فریفتاری امر قرآن است، از احتجاج کتبی پرهیز می کردم، نه بعلت خوف از شما، بل باطاعت از این
 هدایت قرآن که «... قالو سلاما». و هم حاضر نبودم بسوالات کینه توز شما پاسخ دهم. ولی سوگندهای پی در پی
 شما مرا واداشت تا لاجرم شرح مختصر جریان، پاسخ بسوالات شما و خواهان توضیح مطالبی چند از شما شوم.

اول - شام روز ۹۸-۹۶-۹۵ بود که جناب شما بمن در حالیکه کدام دوستی و معرفت قبلی، جز اشتراک در مجله درد دل، با هم نداریم و تاحال باالسواچه یکدیگر رانده ایم، تلفون نمودید و فرمودید که از شما مجلسی آسان دعوت بعمل آمده؛ در پاسخ مبارکباد گفتم، و هم اضافه نمودید که از من خواهش بعمل آمده که بحیث مدیر ارگان نشراتی شوری کارنمایم، درین مورد چه نظریه میدید. من بکمال صداقت گفتم که اشتراک شما در مجلس آلمان واجد اهمیت زیاد است، زیرا در مورد شوری آلمان سخنان رنگارنگ شنیده میشود. چون شما بحیث یک دانشمند ملیگرا و یا ژورنالیست سابقه دار در آن اشتراک مینمائید، یقینا هدف اصلی آن شوری و اینکه چه کسانی آنرا تمویل و آنرا براه انداخته است و هم چه کسان و باساس کدام نوع معیارها به آن خواسته شده اند، دقیقا معلومات حاصل و بخوانندگان مجله درد دل افغان راپور میدید. و در مورد وظیفه تان بحیث مدیر ارگان نشراتی عرض نمودم که بسیار قبل از وقت خواهد بود که یا من مشوره داده بتوانم و یا شما تصمیم اتخاذ نمائید، زیرا آن مربوط بچگونگی حقایق حاصله در مورد شوری باید باشد.

بخش دیگر سخنان ما در مورد اعلحضرت پادشاه سابق بود که هردوی ما ازین اصل مهم حمایت داشتیم که در شرایط موجود هیچ کس دیگر جز شاه سابق نمیتواند گره کور مشکل قضیه افغانستان راباز نماید. و هم از شما مطالبه نمودم تا موضوع عودت شاه رادر راس موضوعات قراردهید و جناب شما تائیدا وعده این مامول را بمن دادید. در پایان صحبت اظهار داشتید که کار شماره هشتم مجله تکمیل گردیده و قبل از رفتن آنرا بمشترکین پست مینمایم. بعد از گذاشتن گوشی تلفون من یکبار دیگر سخنان شما رادر حافظه خویش احضار و به تعقیب آن برای اینکه هدف خویش را بشما بهترتر و طور کتبی روشن کرده باشم، مکتوب مفصل تحریر و ارسال نمودم که یک بخش آنرا بشکل مکرر و ناقص نشر نموده اید. ایکاش سراسر مکتوبم را نشر میکردید تاخوانندگان عزیز قضاوت مینمودند.

تخمین دوهفته بعد بود که مجله شماره هشت برایم رسید. در صفحه دوم آن عنوان «تصمیم شوری مایه افتخار من است» که بخط درشت تحریر یافته بود، مرا کاملا گیج و متحیر گردانید و صادقانه بگویم که خویشتن را ملامت نمودم که چرا باین سادگی شما موفق بکلاه ماندن برسرمین شدید. ولی آنچه درد مراتسکین داد همانا مشوره اسلامی و ملی من است که بشما داده بودم که «امر خداوند (ج)، سنت نبوی و سلامت واقعی حیات ملی کشور رادر نظر بگیرد.» و اینکه شما در عوض راه کسب شهرت کاذب و استفاده مادی را انتخاب نمودید، بمن چه مربوط. حسب گفته بزرگان که «عجله کار شیطان است» شما هم باین تصمیم عجولانه، خویشتن رارسوای عام و خاص نمودید. و اینکه مینویسید که تصمیم شوری مایه افتخار من است، عوام فریبانه اینطور وانمود میسازید که اگر مقرری شما از جانب شوری صورت گرفته باشد، در حالیکه شوری در آن زمان حتی جمع نشده بود و فرمان تقرر شما در حقیقت از جانب کمیته کار شوری صادر گردیده است. و هم اینکه آیا صدور همچو فرامین تحت این شرایط جواز اصولی پیدا کرده میتواند یا خیر، آنرا جداگانه بحث مینمایم.

دوم - اینهم پاسخ سوالات شما:

۱) میبرسید «جریده درد دل زیبایی، آزادی... همه را بشمول نام خود از دست داد. شمارا بخدا و بعد بوجدان تان قسم که این چارونیم سطر از قلم خود شما تراوش کرده است. من که تردید دارم... چگونه اجازه داده اید که چندین سطر بمنظور خاصی در متن مضمون شما اضافه شود؟»

برادر گل! در شریعت غیب گوئی مورد نکوهش واقع شده و مقرر گردیده است که بشر از امور غیبی آگاه نمیشود. پس لطفا بگوئید که کدام کاهن و فالبین شما گفته است که جملات فوق از من نیباشد بلکه آنرا مدیر مجله آئینه افغانستان اضافه کرده اند. قرآن خداوند (ج) تهمت زدن و بدگمانی بمردم بیگناه را بدترین گناهان دانسته است. و هم مدیر مجله آئینه افغانستان یک انسان ضعیف و ناتوان نیست که رقیبان و بدخواهان خویش را علنا و مستقیما باشتباهات آنها متوجه ساخته نتواند. موصوف یک شخص مجاهد است که از آغاز جهاد تا امروز بصداقت کامل از منافع ملی کشور دفاع نموده است. پی وطن فروشان، خائنین و دارودسته آنها را گرفته بشجاعت و دلیری بینظیر جنایات آنها را برملا و تسجیل نموده و قید اسناد تحریری تاریخ آینده کشور نموده اند، که همه وطن پرستان و ملیگرایان این خدمت صادقانه و شجاعانه ویرا تقدیر و تحسین مینمایند. و هم من به آن اندازه خود فروش و بیپ وجدان نیستم که اجازه دهم که مدیر آئینه افغانستان و یا کس دیگر از طریق وبوسیله من جناب شما را تنیه وادب نمایند.

۲) می نویسد که من طالبان را صد فیصد وبدون قید و شرط تائید مینمایم و خوشحالم که در آینده بمن چوکی خواهند داد. گویند که دروغگو حافظه ندارد. لطفا آن قسمت مکتوب مرا که نشر نموده اید مرور نمائید، من در مواردیکه طالبان ملامت استند بدلیل قوی و سختتر از همه کس بشمول شما آنها را ملامت خوانده ام و در مواردیکه عملکرد و اجراءات آنها برای کشور و مردم مفید و قابل تقدیر و تحسین است، بحیث یک مسلمان که ایمان بخداوند عالمیان آورده ام نه بطالبان و نه بشما و نه بشوری تان، بیطرفانه و عادلانه آنرا خوب و مفید میگویم. لطفا مکتوب مرا از سر الی اخیر وبدون تحریف و تکرار نشر فرمائید تاخوانندگان گرامی بیانات هردو، من و شما، را قضاوت کرده بتوانند.

در مورد اینکه من از طالبان توقع چوکی رادارم، متأسفانه شما جامعه و گروههای اجتماعی ما را وبالخاصه طالبان را شناخت و معرفت ندارید. طالب و ملا ابتدا چیزی را بکس نمیدهد چه رسد بچوکی. نشنیده اید که ملا امامی موظف گردانیده شد تا جنسی را بین چند نفر از مقتدیان خویش تقسیم و توزیع نماید. چون ملا از اهمیت عدالت در توزیع آگاهی داشت، جنس را بیکمال عدالت به تعداد مقتدیان جدا و حصه هر یک را تعیین نمود. در انجام کار متوجه گردید که ازین تقسیم بخود او هیچ نرسید، چادر خود را از سرشانه پائین آورده بر زمین هموار نمود و همگی بخشهای مقتدیان را در چادر انداخته و رو ب مقتدیان نمود و گفت: «میم زبرما، داتول دما» و جنس را بمنزل خود برد. بناء من آنقدر ساده و خوش باور نیستم که توقع چوکی را از طالبان بنمایم. وهم تا جائیکه من میدانم، طالبان باشخاصی مانند من و شما، غازیان و شهیدان سر سلامت و بالا نشین، ابتدا چوکی نمیدهند. و نه آن غیرت و همت در من و شما موجود است که آن چوکیهاییکه امروز بپاری سر حفظ و نگهبانی میشوند، حفاظت و نگهداری کرده بتوانیم.

من و خودت این جرات را در خود نمی بینیم که یکمرا تبه بداخل کشور برویم، از اقارب و دوستان خویش دیدن و بمردگان خویش در بالای مقبره دعا نمائیم، و یا اقلا از داخل کشور یک راپور مستند و موثق را بخود بیاوریم که وضع کشور و مردم را به هموطنان خویش از روی واقعیت و حقانیت بدون جانبداری باین و آن بیان نمائیم. از حقیقت نگذریم که از ماشکمپرست ها که ساندویچ امریکا رازده روان استیم هیچ کار ساخته نیست. ایکاش عوض اینکه پروپاگند بگوئیم و بنویسیم، از خود بنفع و یا ضرر این و آن خبرهای دروغین و دسیسه های ناجوانمردانه علیه یکدیگر بچینیم، قلمها و کاغذ را بدور می انداختیم و در پی صمیمیت و برادری با همدیگر می برآمدیم و بدل پر خون بدرگاه ایزد توانا در حق کشور و مردم خود دعا مینمودیم. و خداوند را ناظر اعمال و پندار خویش دانسته از حمایت و جانبداری دشمنان دین و مردم دوری اختیار مینمودیم.

۳) می پرسید که من چرا کاپی مقاله خویش را بمجله آئینه فرستادم. من اصولا حق دارم که مقاله خود را بهر کجائیکه خواسته باشم و بهر تعداد مجلات و جرائدیکه لازم بدانم غرض نشر ارسال نمایم. و آن مقاله خود را که در آن به تعقیب استاد نگارگر، بادانشمندان کشور درد دل کرده بودم، میخواستم تعداد زیاد دانشمندان آنرا بخوانند. بناء آنرا اصلا به مرجع: مجله درد دل، مجله آئینه افغانستان و جریده آئینه افغانستان ارسال نمودم. آئینه افغانستان آنرا نشر ننمود. من از آن ناراض نیستم و این حق را بصاحبان مجلات و جرائد میدهم که مقاله ارسالی را نشر و یا نشر ننمایند. و من در ارسال مقاله خویش به آئینه افغانستان این مکلفیت را اصولا نداشتیم که بشما اطلاع و یا از شما طلب اجازت مینمودم.

۴) اینکه می نویسد که: «اقدام بعدی تان در مورد قطع مراوده با مجله درد دل افغان و ارسال کاپی آن مضمون بمجله آئینه (خدانا کرده) موفقیت های جدید طالبان بوده باشد...» گرچه جواب شما در فوق داده شده ولی باز هم میتوانستید صراحت آنرا درین گفتار وطنی ما که «ده کجا و درختها در کجا» بیابید. و هم اگر مشورت ما را اگرچه یکبار قبول ننمودید سمع میفرمائید لازم است جناب شما بتداوی امراض مزمن بدخواهی و بد اندیشی بپردازید.

۵) می نویسد که: «شاهین نه غلام پول و ثروت است و نه گرویده کرسیهای عالی و نه معتقد به تعصبات قومی و نژادی» آیا فکر نمیکنید که این ادعای خویش را در میدان عمل خود نفی نموده اید؟ چارروزه اشتراک تان در مجلس ثروتمندان چپاولگر شما را قادر باین امر نمود که فوراً در صدد استخدام یک یا دو نفر تاییست درجه اول برآئید. و هم آنچه میخواهم توجه عاجل شما را بان جلب نمایم همانا بکاربرد کلمه تعصب نژادی از جانب شما است که استعمال این کلمه در مورد افغانستان کاملاً غلط است. باوصفیکه جامعه افغانی از قبایل و اقوام متعدد ساخته شده است ولی از لطف خداوند همگی از یک نژاد هستند و این اصطلاح را اصلاً روس شوروی بحیث ستراتیژی توسعه طلبی خویش در اذهان کمونستهای ما نسق نموده بود. کمونستهای ما همیشه در بیانات و کانفرانسهای خویش میگفتند که افغانستان ملتیت متشکل از چندین ملیت و دارای نژادهای مختلف، و آنها بحدی بیشعور و یا هم مزدوران تسلیم شده بودند که اقلاً بمفاهیم کلمات متذکره توجه نمی نمودند. در حالیکه از لحاظ حقوق بین الدول در یک ملت واحد هیچگاه ملیتهای خورد و ریزه جمع شده نمیتوانند. و اگر ملیت های دیگر در یک ملت عرض وجود نمایند بهمان روز ملت متذکره تجزیه شده محسوب میشود و هم تاریخ کشور و تاریخچه اقوام و قبایل ساکن در آن موضوع تعصب نژادی را نفی مینماید. و ملت ما از اقوام و قبایل متعدد ولی مربوط بیک نژاد ساخته شده است.

۶) می پرسید که: «من هرگز نگفته و ننوشته ام که ماهیت مجله نیز تغیر خواهد نمود، شما آنرا از کجا برداشت کرده اید؟» اولاً ملاحظه فرمائید «تصمیم شوری مایه افتخار من است» لطفاً خود بگوئید که تقرر شما بحیث مدیر ارگان نشراتی یک حرکت سیاسی ایکه در خارج از کشور و از جانب منابع مجهول رهنمائی و تمویل میشود بماهیت ملیگراتی، آزادی و بیطرفی سیاسی تان چه صدمه وارد مینماید؟ و ثانیاً باین نوشته تان دقت فرمائید: «شوری مصالحه و وحدت ملی افغانستان قرار است از کل کشور نمایندگی کند. لذا بی مورد نیست

اگر روی جلد مجله بعد ازین جمله ارگان نشراتی شوری مصالحه نگاشته میشود...» آیا این نام جدید بانام سابقه مفایرت دارد یا خیر؟ اگر جواب مثبت است، صدمه بر ماهیت مجله هم ناگزیر است. تفاوت این تا آن، تفاوت زمین تا آسمان است. ولی در ک حقیقت مربوط بان راقب پرایمان و لرزان از قهر خداوند (ج) کرده میتواند.

(۷) می نویسد که فقره ششم مقاله مرا « برای اینکه بمن ضرر نکند نشر ننمودم» از لطف تان تشکر، ولی ایکاش که فقره سوم مقاله مرا که دوبرابر فقره شش سفتی و کلفتی دارد نیز نشر نمیگردید. من عقیده دارم که خیر و شر، مفاد و ضرر درید توانای ایزد بیچون میباشد، نه در دست بندگان او. شخص دارای ایمان قوی در اظهار حقیقت نیابت احساس بیم و ترس نماید و هم شخصیکه به این اندازه کم دل و ترسو باشد که از ترس اظهار حقیقت را اظهار کرده نتواند باید ایدا در موضوعات ملی قلم فرسائی ننماید. چنانچه گفته است: چون جگر شیر نداری سفر عشق مکن. علت اصلی عدم نشر فقره شش مقاله ام این بود که من نوشته بودم که جنرال ضیاء الحق مرحوم بازوان خویش و دروازه های پاکستان را بروی مهاجرین و مجاهدین باز نمودند، و این یک حقیقت است. مرحوم ضیاء بحیث یک مسلمان خداپرست آشکارا اعلان نمود که او مجاهدین افغان را در برابر کمونیزم و تجاوز بهر وسیله که ممکن باشد حمایت و جانبداری مینماید. و برای چندین سال مجاهدین را از داخل پاکستان تجهیز و تسلیح نمودند. هرگاه او اینکار را نمی نمود، چه میشد؟ من نه تنها شجاعت و دلیری ویرا قابل قدر میدانم بلکه از سایر کسان مثلاً رئیس جمهور کلینتن و صدراعظم انگلستان هم ممنونیت دارم که با مردم ما کمک کرده اند. ولی در مقابل متأسفانه که افغانهای نامدار هم موجود هستند که آنها حتی امروز که امپراطوری شوروی نابود هم گردیده، این جرات را در خود نمی بینند که تجاوز شوروی بر افغانستان را طور علنی تقبیح و از روسیه مطابق قوانین بین الملل طالب خسارات جنگی شوند. و برعکس تجاوز ناروای شوروی را در جوف لغات و کلمات پوشیده «نتیجه بازی توزیع قدرت جهانی» میخوانند، نه نیرنگ و توسعه طلبی اظهار من الشمس روس. و بیکتعداد افغانها هم موجود اند که با حرکات اکروباتیکی، خویشان را در برابر مامورین روس پیچ و خم داده و با اصطلاح برای آنها بروتک و دمیک میزنند و برایشان عذر میکنند که ما همان خدمتگذاران و چاکران سابقه شما هستیم، بلحاظ لینن ما را از شر طالبان خلاصی دهید، ما حاضریم و تعهد میسپاریم که در برابر این شفقت و کمک تان دین اسلام و جذبات اسلامی و دینی مردم افغانستان را که سبب سقوط امپراطوری شما گردید از افغانستان طرد و به بیرون بروسیم. و در عوض آن نعوذ بالله اسلام جدید را که عبدالرشید دوستم ادعای آنرا مینمود بکشور وارد نمائیم. دوستم میگفت «ما اسلامی که در آن شراب و رقص نباشد قبول نداریم.»


سوم - لطفا مطالب آتی را توضیح فرمائید:

(۱) جناب شما مکتب خصوصی مرا که در آن بشما یک مشورت خصوصی داده بودم، بدون اذن و اجازه من نشر نمودید. آیا فکر نمی نمائید که این عمل شما نشانه بی بند و باری و بی پروائی با اصول امانت داری، اعتماد و ترس از خداوند (ج) میباشد؟ و هم کینه توزی و حس انتقام گیری بحدی بر شما غلبه نموده بود که در ترتیب فوتوکاپی و نشر آن بیک نوع جعل و ساختکاری متوسل شدید، باین معنی که هفت سطر آنرا بشکل تکرار نشر کردید تا در نظر خواننده بی مفهوم جلوه نماید. علاوه بر آن، از سراسر مکتوب من که جمعا هفت صفحه است، بخش کوچک آنرا که در آن طالبان را ملامت کرده ام نشر نموده اید و آن قسمت را که خدمات طالبان را بیان نموده ام با یک عده مطالب مهم دیگر از نشر باز داشته اید که این عمل شما از لحاظ اسلام یک نوع سرقت و خیانت در تخصص و مسلک دانسته میشود.

(۲) آیا شوری صلح شما در آلمان بمنظور تجلیل سالگرد صلح بین دو آلمان سابقه صورت گرفته بود و یا بغرض تجلیل سالگرد تامین وحدت ملی آلمان که آنهم در نتیجه قربانی تخمین دومیون شهید افغان تامین گردید؟ هرگاه آن شوری بمنظور صلح در افغانستان سربراه شده بود، چون افغانها نسبت بهم اقوام و کشورهای جهان در امور اصلاح و رفع منازعات از طریق جرگه ها بلذیت و سابقه داری دارند، چرا این شوری در داخل افغانستان دایر نگردید؟ و هم شورائیکه تحت هدایت و نظارت و حمایت مالی اجانب که نه تنها بعرف ملی ما و احکام قرآن بلذیت و عقیده مندمی باشند، بلکه در حقیقت دین اسلام و

مسلمانان را دشمنان درجه یک خود میدانند

(دایر شده باشد)، چطور خواهد توانست برای صلح در کشور ما مفید تمام شود؟ بدآه، و در حقیقت این نوع جرگه ها و جمع آوریها وسیله و بهانه مداخله خارجی در امور داخلی یک کشور بیچاره و دربردار و مسلمان که قربان هوسها و آرزوهای سیاسی اجنبیان شده، بشمار میرود. لطفا باین کاریکاتوری که تازه نشر شده است توجه فرمائید.

Washington has not yet  interest in Afghanistan

News



شماره مسلسل ۷۵

شماره مسلسل ۲

و اینهم پاسخ نگارگر اوداهم دنگارگر جواب

از دوستان گرانقدری که به نظر و تسمیه طولانی من
در باره حبله ویدیویی استاد محترم ما شمیمان علاقه گرفته اند
و آن را از روی دقت یا بی دقتی مطالعه فرموده اند میبایست
ابزار سپاسگزاری می کنم. من منتظر آن بودم که اظهار نظرهای
دوستان علاقمند بار هم به نشر برسد و من حساب ابراهیم
جودی را از تسمیه های عنودانه جدا نموده به هر یک پاسخ می دهم
خورد نگارشش بدهم اما چون در شماره مهر دیگر خبری از
«مخه نگارگر» نبود در یغم آمد دوستان پاسخ جو را بار هم
در انتظار بگذاریم پس آنجا می کنم از جناب حیا صاحب
(۱) متأسفانه جناب حیا صاحب یکی از همان بزرگواران محترم
است که نگارش مرا از روی بی دقتی مطالعه فرموده اند
و من ترجیح می دادم که ایشان به جای سرودن شعردر ستایش
آن اندکی دقیق تر مطالعه اش می نمودند.
درک بی دقتی جناب ایشان به هیچوجه نتواند این سبب
نمی خواهد. ایشان از من پرسیده اند که «کلمات دیک و دیکین»
و در کدام کتاب و در چه موقع چنین کلمات استعمال گردیده؟

مگر بی دقتی بالاتر از این می شود که آدم کلمات (دیک و
دیکین) را از نقل قولی که در ذیل نوشته، مأخذ آن ترجمه است این
شام با قید صفحات ذکر کند. است بردارد و از نویسنده پرسد این
کلمات را از کدام کتاب برداشته ای، خوشبختانه ایشان در نوشته
خود نیز آن را از متن با تا حدک نقل کرده اند پس دعوی شان بر
برچسبیت؟ مأخذ در پایان همان نوشته داده شده و در دیک همان
است که بعد ها (ک) آن را قاط گردیده و به (دی) یعنی دیروز
استحاله یافته و دیکین و دیکینه نیز شکل دینه را اختیار نموده
است که تا امروز هم در برخی نسخه ها به جای (دیروز)، (دینه) و
می گویند و بیدل نیز می گویند: (فرزانی این عالم بی دینه نمی باشد)
(۲) ایشان نوشته اند: «نام محمل استقلال وطن و یا ملک پادشاه
و ملوک و ستاد باید بدون انقباض و آداب بنویسیم...»
نخست باید خدمت شان عرض بکنم که حذف القاب به
هیچوجه معنای ترک آداب را ندارد. بروردگار عالمان در کتاب مقدس
خود یعنی قرآن مجید یا مبران خود را با نام و صیغه مفرد مورد
خطاب قرار می دهد و ماینز او را را الهی یعنی خدای من خطاب می کند
دوم، من در نگارش های خود القاب را به جهت
اقتصاد در کلمات حذف می کنم زیرا اگر اسمی ده بار باید و آدم به
تکرار بردوشش بار یک یا دو لقب ببرد این کلمات غیر لازم حجم
نوشته را باز هم بیشتر می کند. من به عنوان آموزگار فن نگارش به

همان آغاز نیز به حساب جامله و تعارف نبوده است آنجا که
کسی دیگران را به ادای فریضه طاری زکوة و روزه تشویق کند
و بی خود از آن سر باز نزنی توان او را محلی صایم یا زکوة دهنده
خواند.

(۳) جناب حیا صاحب برخی از کلمات نگارش مرا نیز تقلیل بالا تراز
سطح معلومات عمومی یافته اند و به من اندرز داده اند که بشود
المتی فی البطن الشاعر عمل کنم. من همیشه اعتماد داشته ام که
نگارش باید کجنگاری بر انگیز باشد و ذوق چشمو و تحقیق را در جوانان
بهرار نماید و به همین دلیل هرگز گناه ناامیدی خود را بگردان استادانی
مانند خاقانی، مولانا، حافظ، بیدل و در عصر خودمان استاد بزرگوار

شماره مسلسل ۲
یا معصوم فی اغیار خود داری تا نیز
سوم اینکه امان الله در تاریخ کشور ما تحقیقی
دارد و نگارگر القاب که در هر صورت بیا نگر احواس و علاطفه نویسنده
می باشد به طرفی علی صدمه می رسد و بدین معنی که در کتاب او
او را غازی لقب داده اند و در شمانش لای که من نه با اینم و نه با آن
و شاه بودن او نیز امری برای است که فرویت به گفتن ندارد
حالا نگارگر این را اینکه (غازی) در عربی اسم فاعل یعنی غزا کننده
است و به کسی اطلاق می شود که در سنگر بر ضرر کفار و عمال غزا
کرده باشد نه به کسی که به دیگران دستور غزا داده و خود در معرکه
حضور نداشته باشد. اگر او را بجا حد می خواندند حسنی داشت و لی
ممکن برحی صاحبان آیر ذکر کلمه غازی با نام امان الله خان آن

عَلَّامَهُ لِحُجُوتِ نَيْفِ كُنْزِهِ ام بلکه خود در روش نیایی چراغ جستجو
آن قسمت ها را که برای من به اصطلاح المعنی فی البطن اشاعره
است روشن نموده ام. انرا سوزی دیگر المعنی فی البطن اشاعره
نسبی است که هیچ نویسنده نمی تواند در نگارش خود آن را جدی بگیرد
نویسنده معمولاً خواننده متوسط را که تا حدی صاحب ذوق
جستجو نیز باشد در نظر می گیرد به همین دلیل است که برخی از خواننده
مفهوم برخی از کلمات را نمی دانند و بی به جای اینکه گریبان نویسنده
را بگیرند از دشواری، قاموس و حتی دایرة المعارف استمداد می گیرند
بنابرین من حالاهم در باره کیولر یزم غرب و دیان الاستیزم
سید جمال الدین افغانی، توفیق می دم. آثانی که نداشتند انرا خود برورد
و بجویند و مطمئن باشند که جوینده یا بنده است.

بالاخره جناب حیا صاحب کتاب قبر غنچه کجرا از
به لور تحفه خواسته اند. متأسفانه آن کتاب به انگلی و مال
کتابخانه است و اگر جناب حیا صاحب می توانست از آن استفاده
بفرمایند آدرس خود را به من بدهند و من به خاطر اینکه صدای بزرگوار
مانند ایشان را خالی نمانده باشم یک کپی برای شان خریدم تقدیم
می نمایم.

بیانیم بر نظر آقای اجمل ابراهیم که چیزهای درباره گذاشته
من گفته اند که خود بنیز از آن انکار کرده ام، من هرگز از شعله ای های
به اصطلاح ایشان سر برده نبوده ام چون سر بردگی با ذوق تحقیق
و جستجو در تضاد می افتد و بدون تعصب و تنگ نظری میسر نیست ولی
به عنوان یک دموکرات حب با آن جریده همکاری کرده ام چنانکه در همان
روزگار به همین تخلص نگارگر برای جریده افغان ملت به مدیریت جناب
خداداد نیز مقاله ها نوشته ام. نوحی حب ششم به من می گوید
که جناب اجمل ابراهیم از تماشای همان کاپی است که انرا پس دیوار
مجله ای به نام "پیام زن" به سوی من بچسبانی می کنند و دروغ
های شاخه دار می گویند، گاهی مرا عامل سلطنت می دانند که به
مصلحت در میان آنان خرید و بدم و زمانی نیز مرا به دامن خلق و
برحم می چسبانند و به وساطت بارق شفیع و سلیمان لایق
انرا نزدان می کنند و حالانکه من تا امروز هم با این دو شخص
آشنایی ندارم و در همه عمر یک کلمه نیز میان ما رد و بدل
نشده است و من عمارت را دیو افغانستان را جز از سر
بی بی مرو ندریده ام و هرگز در احاطه بیرونی آن هم با ننگا نگه
به هر صورت من با سخن برکنده گوی های آنان را در مقاله ای
زیر عنوان "با سخن به خانم های معرکه آفرین و آقایان مجله نشین"

و من همین قدر برای جناب اجمل خانی ابراهیم می نویسم که بخاطر
جوان هر کس ممکن است مدتی امساک لایب و تقبی را اعمال کند
به دنبالش نباشد. این که من آینه شکست و سوزانی با پیش از
دیگران برجسته می نویسم خواننده و از آن بریده ام گناه من نیست
گناه آن وقت می بود که به صاحب تعصب و لجبایت برخلاف
خود با فشاری می کردم چنانکه دیگران کرده اند.
اوس نو احکم در خیلو بیست و نورو لیکنه او
بیل به دجناب لعلیور وال مومنی له لیکنی فحه و کهم
له سیکه موعده نه لعلیور وال صاحب سبب هیچ پیرزن گوی نروم خودی
دخیلی لیکنی به اساس ماته هیرسطی سهری و بیست و نورو

داده ام که آنان خود مجازات نشرش را نکردند و فقط به «حرز» های
محکوم خویش نوبی، «قطعه ها که حرزی» صادر فرمودند تا هر چه دشنام
در چینه دارند بملوی نام من قلم کنند. جناب اجمل ابراهیم
جز کلمی کوئی هیچ حرفی مشخص نثارند تا من بدان پاسخ بدهم.
ایشان فرموده اند: «در مقاله نشان که خوب وقت بشود
ان اسلام است» دارند. ولی گفته انرا چه گونه استاده و در
کجا و با ن نوشته مرا بخوابی انرا نمی بینم و اسلام یا مخلوطی از
اسلام و مسیحیت که دموکراسی غربی انرا آن سرچشمه گرفته اند
و بی ضرر مرده اند که چه گونه اختلافی و از یکجای نگارش من این
اختلاف را در یافته اند؟ متأسفانه این گونه کلی باقی ها پس

ټف به بزره دهه واره و بارکو
که خټکو راته شاگره مخې تورشه
د غږيت دی، که ډيودی که د ددی
يا به واره د مغلو درم بريدی
لازمه به بريد هم نه بارک هم
نه يوازي به تکیه د خای تکیه
د آدم له نسله نه گنم افغان
يا به هم به لاس واخلم د مونه

چه بنور او خوری د مغلو واره سی دی
د سکا نو په خوله څه اخلم نومونه

که خټک دي که بگلس دي که وگزي دي
واره واري به کوروشه مامونه

د خټکونه مې هومره سره ناخوښ دی
خټک واره د دودام دي که مې گوري
د خوشحال بابا شعر ونه مې ځکه نقل کړل
ده ته به هم ويل چه ستا په دې شعرونو کې خو يوازي مغلان خوشايدی.
مگر د خوشحال بابا ستر توب په دې ده چه د اقبال په خبره:

عيب قومش ديدو بيا کانه گفست
حرف حق با شوخي رتانه گفست

ما تر اوسه څه چه يکلي دي د واه ملت د جوړولو د پاره وو، زموږ ننځ
بدمرغي په همدې دليل ده چه زموږ سربوڼا نظر انود مکی کتې په ځای
د قومي کتوبه اټکريو کی بنزيان دي او کله چه دنورو کتوبه په هماغه
سترکه ونگوري چه د ځان کتوبه له دې اټکريو څخه نشي خلاصيدلای خو
اوس لعلپور وال صاحب زما د قومي احساس په پارولو سره غواړي که
چه زما قلم اولاسونه هم به دې رنجين کي ښکيل کړي که لعلپور وال
صاحب لويهيد ي نه ښه په دې لويهيدم چه د افغانستان د
د به رسيت پيژندلو په هيئت کی لالان رنجنداس هنرو د افغانانو
استازی توب کاوه او پښتون صاحبزاده عبدالقيوم د انگرزانو
نوکه لعلپور وال صاحب سل ځلي راته تنزی تريوکانزی ماته هغه
لالان رنجنداس تر دغه صاحبزاده عبدالقيوم څخه گران او زړه
می نژدی دی. لعلپور وال صاحب که اوس هم انترنېټ ته يو نظر
واچوی په داکه ليدلای شی چه د پنجاب ځيني پښتانه غلامان او د دوی
کوډاکیا نو په دې هڅه دي چه په افغانستان کې د ورونو قومونو
اړيکي کمه وچ کړي. انترنېټ به هاخوا بريد م او ضرب لېوون

"Herzbi Mahdat is a Kafir preIslamic faction which
represent the ethnic Hazara (Kafir Shiah Community
in Afghanistan. روات کال دريه صفا)
دا غريب هزارگان کله چه روسانو سره جبار کلاو
چا نازی مسلمانان او تکره مجاهدین وو خو اوس چه طالبانو ته د
شک په سترگه گوري کافر شيعه گان شول. د همدې کښې به خو شوي"

به لعلپور وال صاحب ته ل واخلم چه به هغه کي د طالبانو پياکستان
ايريو لوري کی امامان د طالبانو په استازی توب څه او تي بو تي دي چه
نه وايي. دغه اخبار د Taliban Capture towns in Ghazni
د حزب وحدت په هکله وایي:

په خمینی باندې هم د کفر حکم کېږي او دوی دې ته هم پام نکوي چه
 همداسه د اسلامي هیوادو د مشرتابه مسئولیت د ایران په غاړه ده
 او شیعیان که خدای مکره کافروي نو بیا ټولې اسلامي نړۍ ته
 سپکاوی دی چه دهغو د مشرتابه دننه د کفارو په لاس کې دی.
 د کراچۍ په ناظم آباد کې راټول کوي افراطي ملایان چه
 طالبانو ته د دوی ایدولو تر ټولې پشتمانه برابرۍ سبا به له کابل او کندهار
 نه هم د کراچۍ او حیدرآباد ښارونه جوړېږي چه ښایان او شیعه گانو
 په کې یو بل ته ټولکونه واخلی او په سرکونو او کوڅو کې ټوپکې کړي
 هغه وخت بیا د افغانستان «ملی وحدت» په ښه توگه تأمینېږي
 هوکی په هزارگانو باندې ځکه د کفر تابه لکوله کېږي چه
 د دوی پرضد د طالبانو تروریزماتي جهاد وباله شی.

علیور وال صاحب د ملی ستم او د غوریانی صاحب په
 هم څه نابودې نابودې خبرې کړي دي خو زه ورته په ډاگه وایم
 چه زه د غوریانی صاحب په پیژندلو کېت مېت هو غومره وایم چه >
 علیور وال صاحب په نه پیژندلو. غوریانی صاحب زما ډیر محترم

استاد او گران دوست دی، که څه هم په ډیرو مایلو کې موږ یو
 شان ته نظر نلرو مگر د عقیدې اختلاف زموږ په منځ کې د دغمنۍ
 سبب نلرځي. عقیده که معقوله وی او که نه وي په زوره بېلېږي
 او تر هغه وخته پورې چه په زور ځان په نورو نه تحمیلوی او د تبلیغ
 نه لارې غواړي چه دخلکو ملاتړ ځان ته را جلب کاندې نه دا د افرادو
 طبیعي حق بولم او که د چا د عقیدې مخالفت هم وکړم په درایت او
 استدلال یې کوم نه په کوټکو. دلته په برتانیه کې د SNP په
 نامه د سکاتلنډ یو ملتپال کوند دی چه خواږی سکاتلنډیو
 خپلواک هیواد په توگه له برتانیې څخه جلاشي خودوی د دې کار د
 پاره د پارلماني او دموکراتیکې مبارزې لاره خپله کړې ده، سبا ته که
 د برتانیې په شان په یو خپلواک افغانستان کې هم د ملی ستم په نامه
 یوه قانونی غیر ملح کوند جوړشي او د SNP په توگه مبارزې وکړي
 او د افغانستان تجزیې ته ملا وتړي نه به ورځ په کله مخالفت وکړم
 خو له دې مخالفت سره جوخت د دوی د آزادکد ملاتړ به هم وکړم او
 په دوی باندې به هیڅکله دولن پلورلو کرغیرن تور ونه لگوم.

په مطرح شوي وي (خو نه دوی ته به وار ورواړه چه :
 مسئولیت بېسته چو نه انگېستان ننوږد بېست وېشکمنتنل انسان ننوږد

علیور وال صاحب په پردې کور کې خان کوربه کوربه کوی. هاشمیان
 صاحب نه یوه ځلې نه دوه ځلې بلکه څو څو ځلې ماته خطونه لیږلي او د
 همکارۍ پلټنې راته راکړې ده او د دهغه حق دی چه ماته د خدای
 یا مافه سندره ووايي مگر د حق لعلور وال صاحب ته حاصل نه دی چه
 دهغه په کور کې کوربه توب وکړي او پرته له دې چه له نورو لوستونکو سره

موږ په لښو کی وایو: د ولسه پیل وڅیږه، سیمان کم د خلکو
 خلکو اعتماد وکاږه ځانجا به د بېلواړي پیل شق نوله دي کبله علیور وال

صاحب نشي کولای چه ما درستیت له ولسي څخه وپوړی ځکه چه
 له ملي ستم سره زما مخالفت یو څرگند حقیقت دی مگر خپله سیمان
 زما افغان ورو نه دي چه خپل نیکمرغي په بېلواړي کې کوي (که ختم
 ماته راسی لیکنه نه ده لایه سترگه شوي چه د بېلواړي غوښتنه له

څه سلا مڼه وکړې ماته وواي څه چا طرفت قبله دغه ته واي
 به پچه کيښاتل او د کسیر ننداره کول. هوږکي که هاشميان صاحب
 غواړي څه درې په وسيله ماله خل کوره وشړي دا بيله خبره
 ده او نه د همدې ليکنې په ترڅ کې د آيينه افغانستان له لوستونکو
 سره ځلای پاماني وکړم.

لعلپور وال صاحب اميد سره زما په همکارۍ باندې هم يو څه
 ويلي دي څه نه ورته په ډيره ساده او مامريني بڼه وايي څه ورور
 نه له يوې خبرونې سره دخپلې همکارۍ لورې ددې دياره نسلوم څه وي
 ماغونډې فکر نکوي څو کله څه يوه خبرونه زما د بنسټ په ضد د
 استبداد او خود سرۍ په ليکه کې ودرېږي بيا ور سره همکارۍ نکوم په
 همدغه دليل ما د افغانستان له حکومتی نشا تو سره هيڅکله همکارۍ نه ده
 کړې او نه به له دې وروسته وکړم.

لعلپور وال صاحب دخپلې ليکنې په پای کې په ډيره بي شرمه
 سره د پوهنتون يو ډير محترم استاذ ته څه ده غونډۍ په سل هاو شتران
 لرل يو ډير سیک او له ادب او نزاکت څخه تش شعریکی له بڼه مرغه
 اوس يو دودگر خيډلی څه کله به پښتو باندې يا د پښتو په مستبدو
 باندې انتقاد وشي بيا په خلکو باندې د ستمي تاپه وهله کېږي ځکه خوشحال
 بابا هم په دې دور کې وای نو ده باندې هم د ستمي تور کول شوی وای
 په هر صورت که غورياني صاحب درباري مسعود په واکدارۍ کې لعلپور وال
 صاحب ته ويلي وي څه :

راځي ستمی نظام وطن لره
 اوس نو داود جانه... ټينکه که

نو بيا لعلپور وال صاحب حق لري څه د طالبانو نظام د نورو قومونو
 د تمديد او سپکاوي په يوه وسيله بدله کړي. دغې سیک کوښښ نه
 د پښتو طالبانو سياست دی ځکه څه هغوتل په دې ټينگار کې دی
 څه موږ سره د نورو قومونو طالبان هم شته دي او موږ قومي سياست
 نه چلوو او نه د نورو پښتو سياست دی. دا يوازې د پنجاب کوم د
 سياست دی څه غواړي په افغانستان کې د پښتو حکومت دورونو

اوايه کار داوه څه نگا کړ صاحب دهيواد کونړيت ليدلای وای.
 ماغله مقاله کې زه بېرته کړې وه څه نه دا په ستر
 رسخيو څخه به استفادې سر هيواد ته لاهم او وختي دي ډير
 محدود دي نو د دې خبرې معنی خود اکبر دی څه ما د لنډه پخپل کوربه
 هيواد کې درسي ملکيتونه لرل او نشوای کولای څه دام ملکيتونه
 نشاته غورځوي وای. زه د دوهم ځل د باره خلک راوتښتم څه هغه

قومونو د کوښښ په يوه وسيله بېرته او په دې ترتيب سره د سیک
 اتفاق تخم وښودل شي. د لعلپور وال صاحب د سیک کوښښ
 ياداره د بېرته سیک لارو دی او يا د ده د ناوځي
 لعلپور وال صاحب څه بعضله له خپلو امريکايي انځور والانو
 سره چا موږ نه کړي ځکه ماته وای څه وي د دوهم ځل د باره راوتښتم

گرفته و حدود ۳۰ هزار نفر دیگر آسیب مالی دیده خانه و دارائی خود را در زمستان سخت از دست داده اند. افغانهای امریکا بعد از شنیدن این خبر غم انگیز بدادن اعانه شروع کرده چند مرکز جمع آوری اعانه یکی در نیویارک توسط نمایندگی طالبان و مسجد شریف سید جمال الدین افغانی، یکی در شمال کلفورنیا و یکی در جنوب کلفورنیا توسط رادیو ۲۴ ساعته صدای افغانستان دایر گردیده، افغانها سخاوتمندانه اعانه داده اند و قرار است این اعانه ها مستقیماً به افغانی سره میاشت فرستاده شود تا بمصیبت رسیدگان زلزله های مذکور کمک شود. به هموطنان گرامی سفارش میشود از دادن اعانه به تشبثات و کمپنی های شخصی (از قبیل داکتر ولی نوابی و ثریا سدید) خودداری کنند زیرا اعانه هایی که قبلاً باینها داده شده بمسئولین نرسیده و از آن استفاده های شخصی و سیاسی صورت گرفته است. مبلغ زاید از چهل هزار دالر که از طریق جمع آوری اعانه توسط رادیو پیام افغان) بعد از عید فطر بدسترس داکتر ولی نوابی قرار گرفته بود، از چگونگی توزیع آن بمسئولین تا امروز خبری در دست نیست. آیا بهتر نخواهد بود اعانه مذکور بمصیبت زدگان زلزله اخیر در وردک و لوگر رسانده شود؟؟؟

شیوع مرض جدید در بدخشان و تلفات مدها نفر: بموجب اخبار واصله یکنوع مرض جدید در ولایت بدخشان پدید آمده که در اثر آن تا کنون حدود دویست نفر تلف شده است. موسسه صحتی جهان برای تشخیص مرض مذکور هیاتی را به بدخشان اعزام داشته اما بخاطر زمستان و برف و کوهستانی بودن منطقه تا کنون موفقیتی نصیب نگردیده است. از طرف دیگر آژانسها خبر دادند که هزاران نفر مسکونین بدخشان بعمل کشنده تریاک مبتلا گردیده، مردم مظلوم و بیوسله بدخشان حتی اطفال خود را توسط تریاک تداوی میکنند. منطقه بدخشان که تحت کنترول خوجه ین ربانی میباشد، خوجه ین خودش در هوس چوکی و قدرت دایمی به پر کردن جیب خود از مدرک فروش تریاک و لاجورد مصروف بوده، بحال مردم بیچاره توجه ای ندارد.

مسدود ساختن تولیدات هیروئین: بموجب اخبار واصله بموجب فرمان ملا محمد عمر مجاهد، موسسه مجادله باتریاک و مواد مخدره در منطقه تحت تصرف طالبان، موسسات تولید کننده هیروئین را در قندهار و ننگرهار مسدود ساخته اند. جمعیت العلمای طالبان فتوایی صادر کردند که تریاک و هیروئین غیر اسلامی خوانده شده و بعد از آن طالبان بمسدود کردن موسسات تولید هیروئین پرداخته، همچنان در نظر است در مورد منع کشت و زرع کوکنار و تریاک اقدامات موثر بعمل آید.

دوام جنگ و برادر کشی بالای چوکی و قدرت: در شمال افغانستان، در ولایات مرکزی و هم در کاپیسا و پروان جنگها بشدت ادامه دارد و بعضی قریه ها و مواضع دست بدست قرار میگیرند. قوای ائتلافی ربانی - مسعود مدعی شدند که در ولایات شمال چند قریه و محل را و هم در ولایت بامیان یکاؤلنگ را دوباره تسخیر کرده اند. اما متعاقباً طالبان ادعا کردند که قریه جات مذکور و هم یکاؤلنگ را دوباره اشغال نموده اند. عین وضع در کاپیسا و پروان وجود دارد و این باخت و گرفت از خصوصیت جنگهای چریکی میباشد. قرار اطلاعات واصله بخاطر برف و زمستان عملیات نظامی هردو طرف قسماً کند و عاقل شده اما هردو طرف برای بهار آینده ترتیبات قوی حمله و دفاع را گرفته اند. از مراجع طالبان شنیده میشود که آنها برای تسخیر کاپیسا و پروان بشمول پنجشیر قوتهای جدید و پلان موثر ترتیب نموده بعد از عید قربان عملیات نظامی شروع میشود. از مراجع ربانی - مسعود شنیده میشود که برای دفاع کاپیسا - پروان تیاری گرفته و بالمقابل برای حمله بچند ولسوالی در ولایات شمال و مرکزی ترتیبات گرفته اند. از بیانات رهبران طرفین برمی آید که امکانات مصلحه و آشتی در بین دوطرف بکلی مسدود شده است، زیرا طالبان مسعود را باغی و باغی دانسته تقاضا دارند تا سلاح خود را بر زمین گذاشته خود و قوای خود را تسلیم کند. در مقابل مسعود تقاضا دارد که طالبان برای حکومت ائتلافی و معزول (ربانی - مسعود - سیاف - وحدت) اختیار چند وزارتخانه را در حکومت مرکزی بدهد، خصوصاً مسعود وزارت دفاع را طور دایمی برای خود میخواهد و تکرار این نوع حکومت در حقیقت تکرار همان پاتک بازی گذشته و تقسیم نواحی شهر بدست تنظیمها خواهد بود. یکعده افغانها اکنون باین نظر میباشند که برای قطع جنگ و استقرار صلح، راه نظامی و دوام جنگ فقط یگانه راه میباشد تا بعد از مغلوب شدن یکطرف، یک حکومت قوی مرکزی تاسیس گردد.

برگشت طالبان از وعده تدویر لویه جرگه: در دوماه اخیر از زبان رهبران طالبان و همچنین از زبان حامیان و طرفداران شان بمخالفت لویه جرگه سخنانی شنیده میشود. قبلاً طالبان وعده تدویر لویه جرگه را بعد از فتح کابل داده بودند و اکنون که بر ۹۰ فیصد افغانستان مسلط میباشند ازین وعده خود طفره میروند. از زبان زعمای طالبان حتی این وعده که بعد از تسخیر کامل افغانستان لویه جرگه را دایر خواهند کرد هم شنیده نمیشود، اما حامیان و طرفداران طالبان اظهار عقیده میکنند که تدویر لویه جرگه قبل از تسخیر کامل افغانستان سبب بروز

کانونچه ددوی ننگه کوله هم ورسن باتې نشول، نه خله راوتېدیم
 چه هلته د فردی آزادی خړک هم نه و، هلته موسیقی نه وه او هغه
 کسان چه ما پرنی پوهېدی چه نه بی له موسیقی څخه خوب نشم کولای
 نه خله راوتېدیم چه هلته په لارو او کوڅو کې دخلکو کیل کاری او
 اوڅورونه وه او ما سره ددې استبداد د زغم توان نه و، لعلپور وال
 صاحب که دومره نر دی ماته چه دا جوالدور نیستی نو ځان ته هم
 یو ستن واخلي او ولین ته لار شي که په یو درې درنگ بیرته راونه تېښتد
 نه ورته جرمانه ورکوم. نور وهر څوک د فداکاری سلا ورکولې
 شي خو تر هغه وخته چه پخپله فداکاری ته چمتو نه وی خبرې یې
 تشې ټوکې دي. لعلپور وال صاحب دې پخپله یوازې یو ځل
 پېښور ته لار شي اوله هغو زرهاو افغانانو څخه ددوی
 را تېښتد و تېوس وکړی بیا به هر څه ورته څو ته شي د امریکې
 له ستورانو څخه دا غرو فېش لعلپور وال صاحب ته د مشرتابه
 مقام نشی ورکولای. که زما لیکنه مکمله نه ده نو لعلپور وال
 صاحب دې تر شي او دخلو ژورو تحقیقاتو به اساس هغه رده
 او یا خو یې بشپړه کړي، هاشمیان صاحب پخپله ځل ویدو یو
 ماته رالیرلی و او راڅخه غوښتی و چه به هغه ځل نظر ولیم که
 ما کتابخانې او کتابونه ستړي کړي نه وای نو زما لیکنه هم لعلپور وال
 صاحب دیکني په شان له اېلاتو څخه ډک وای او کله چه دی زما
 خپل نوټه د مفت خوری، نوم ورکوی د ځان په هکله نورو ته دا
 لار پېژلای چه دی دیوهې له کوچني څخه هم نه دی تیر کوی او
 چه زموږ پوهه دوی سرچینې لری زموږ د مستقیمو لټونو سرچینه
 او زموږ د غیر مستقیمو لټونو سرچینه یعنی موږ یا مستقیمًا تجربه کوو
 او د نورو د تجربو د مطالعې له لارې معلومات حاصلوو لعلپور وال صاحب
 چه کتابخانې او کتابونه نه ستړي کوی بیا د قلمفرسايي په ځای
 قلم رسوایي کوی او څه چه دده په بیمار مانځه کی تیرېږي یې له
 پنځه یې لیکي، ما هڅکله څو اړیکو طالبانو ته «بل نه دي ویلي مگر
 دا خبره مې په ډاگه کړې ده او دادی بیا یې هم کوم چه ددوی
 دیوبندی اسلام نه اسلام له امله او اساساتو سره سمون لری
 اونه هم د نني شرونو له مقتضیاتو سره، لعلپور وال صاحب دې ځلې

نه چه وای: «نگارگر پخپله د یوه اسلامي حکومت په باره کی څه
 نظر لری» نه دغه محترم استاد ته د عرض کول غلط هم نه
 د قرآن کریم د ارشاد له مخې اسلام د فطرت دین دی او فطرت
 نه افراط منی او نه هم تقصیط لویه ده یې اساس په اسلامی اصولونو کی
 لویږي سکیو لږ نرم ته هیڅ ځای نشته او د طالبانو عمل هم نه
 کیږي یوې خوا ته برید دی او زما په نظر باندې علی انما د وگړی،
 ماته داسی ښکاری چه په پوهلی او «غزالی» پوهېدل
 هم دغه ښاغلي ته عیب ښکاری خو نه ورته په سینه وایم چه
 وروره هر عیب چه ده په نا پوهی ده په پوهه کی حده عیب نشته
 ددې ښکني په پای کې با ځم د محترم بکار صاحبان، پوهنې

د افرادو په ژوند کې مداخله ده د ملو ورته دی نور خبر الامور اسطېا په اساس سکولرزم
 نا محدود آزادي ده او اخلاقيت نا محدود مداخله او د آزادي سلوونه، د دغو دواړو په
 منځ کې یوې ټکې ته رسیدو چه د ټولو آمتا پرې کېږي. والله اعلم بالصواب (نور)

یادداشت اداره: نامه جناب استاد نگار گر عینا در فوق نشر شد. دوست گرامی من درین نامه دوجا ازین ارادت مند یاد فرموده اند: یکجا مینویسند که «هاشمیان صاحب نه یوه ځلي نه دوه ځلي بلکه څوڅو ځلي ماته خطونه لیکلي او همکاري بلنه ئی راته کړېده او دا دهغه حق دی چه ماته د خدای پاماني سندرده ووايي...» بارتباط این نوشته که دو مفهوم در آن ارائه شده احتراماً عرض میشود که من استاد نگار گراحد اقل از حدود ۳۵ سال باینطرف می شناسم. حدود هفت سال پیش وقتی بانگلستان مهاجر شدم، از ایشان دعوت کردم نظرات خود را برای نشر بمجله آئینه افغانستان بفرستند وایشان نیز لیک گفته سخاوتمندانه همکاري قلمي فرمودند و مقالات و اشعار شان همیشه عینا چاپ شده است. هنگامیکه بعد از سفرشان باافغانستان در سال ۱۹۹۷ خاموشي اختيار کردند، من کدام دعوت یا اصراري برای شکستادن این خاموشي نکرده ام، بلکه خوانندگان و همکاران این مجله که از رفتن نگار گر صاحب بوطن خبر شده بودند در نوشته های خود نظر جناب استاد را خواستار شدند، وبعدا من یک جعبه ویدیوی مسافرت خود را بایشان اهدا نمودم که بجواب آن بابتکار خودشان مقاله مفصل و تحقیقي نگار گر صاحب رسید و عینا در شماره ۷۰ آئینه نشر شد. در آن مقاله بالای روش نشراتي آئینه که بزعم استاد نگار گر از طالبان حمایت میدارد انتقاد شده واستاد گرانقدر که همکار دیرین آئینه بودند بدون آنکه برسم معمول مطبوعاتي در زمینه توضیحي بخواهند و جواب متهم را تحت مطالعه قرار بدهند، تصمیم قبلي و یکجانبه خود را مبني بر خاتمه همکاري با آئینه در ورای این کلمات که تون کاملاً دیکتاتورانه داشت، اعلام فرمودند: «... واین جناب استاد استند که باید شف شف را کنار گذاشته بارادتمندان خود شفتالو بگویند و آن شفتالو این است که استاد کبوتر مظلوم پرنسیپ رادریای استبداد سر می برند یا مقاطعه خود را بااستبداد و خودسري اعلام میفرمایند. آری درین مورد آلترناتیف سوم اصلاً وجود ندارد ومن بعنوان همکار دیرین آئینه افغانستان ناگزیرم خدمت استاد عرض کنم که من بر سر اصول اعتقادي خود می ایستم... وباز چنانکه با امید همکاري خود را بدلیل همین بی پرنسیپی و پشتیبانی هایش از حکومت غاصب رباني - مسعود قطع کردم با آئینه نیز خاتمه میدهم...» (نگاه صفحه ۴۷ مجله شماره ۷۰ آئینه افغانستان).

استاد گرانقدر نگار گر صاحب که از یک هفته باز دید شان در افغانستان انتباه خوب نگرفته بودند، بدون آنکه بمشاهدات و مطالعات چهارمائه این ارادت مند شان وقعي بگذارند، گزارش ویدیويي داکتر هاشمیان مبتنی برواقعیت های عيني کشور و نتیجه گیریهای بیطرفانه او را همکاري با استبداد خوانده امر میفرمایند که یا فوراً باطالبان مقاطعه کند و یا همکاري خود را با آئینه قطع میکند و «آلترناتیف سوم اصلاً وجود ندارد.» من در همانوقت بهنگام نشر مقاله مذکور بملاحظه موقف دیکتاتور مابانه دوست گرامی خود استاد نگار گرو اینکه همه پرنسیپهای اخلاقي و مطبوعاتي را زیر پا گذاشته دوست شناخته شده خود را بناحق وظالمانه متهم بحمايت از استبداد مینمایند، میخواستم چیزی در پایان آن مقاله بنویسم، ولی چیات ناحق دوست را لیک گفتم، بلکه برایشان نوشتم که شما را بسیار پیش از تاسیس مجله آئینه افغانستان میشناختم، دوستي ما بالای مجله شروع نشده بود که با اعلام یکجانبه قطع همکاري از جانب شما خاتمه بپذیرد وعلاوه کردم که مراودات من با دوستان و مردم بااساس اشتراک یا عدم اشتراک مجله متکي نمیشاد؛ آن نامه نزد استاد نگار گرموجود خواهد بود، اگر خواسته باشند کاپي آنرا برای نشر بفرستند. بنا بران این هاشمیان نبوده چی تاته «د خدای پاماني سندرې ووايي»، بلکه خود شما یکجانبه با آئینه (خدای پاماني) کرده اید و درحالیکه از مقاطعه عجلوانه شما متأثریم، از اثر این مقاطعه، آئینه سقوط نخواهد کرد، معهذا صفحات مجله بروی همه دانشمندان منجمله استاد دانشمند آقای نگار گر همیشه باز بوده، نه از انتقاد شان رم میکیم ونه به دیکته شان تن میدهم؛ معتقدیم یک دانشمند نباید چنین موقف بگیرد که «آلترناتیف سوم اصلاً وجود ندارد.»

بعد از نشر مقاله استاد نگار گر در شماره ۷۰، یک سلسله عکس العملهای هموطنان با اداره رسید، وقبل از نشر آنها بدوست گرانقدر خود نوشتم که عکس العملهای مثبت ومنفي هر دور رسیده، درباره مقاله شما و هم بارتباط سوابق شما تبصره هائی شده است، در باؤ نشر آنها چه نظر میدهد؟ استاد در یک صحبت تلفوني سفارش نمودند که همه عکس العملها را عینا نشر کنید. همان بود که قسمت اعظم عکس العملها در شماره ۷۲ نشر گردید؛ ولی از تزن ولهجه جوابیه فوق استاد نگار گرمعلوم میشود که بیحد متأثر شده اند وباز بطور ظالمانه هاشمیان را ملامت قرار داده نادرست قضاوت کرده اند که «هوکی، که هاشمیان صاحب غواړي چه ډیردي په وسیله ما له خپل کوره وشړي، دا بېله خبره ده...» درحالیکه عکس العملها با اجازه خود شما عینا نشر شد، چرا استاد گرانقدر

نگارگر صاحب هاشیان را مقصر می‌شمارند، و چه سنځ و ثبوت دردست دارند که هاشیان شما را (خدانا کرده) از خانه خود برون رانده باشد؟؟؟
و باز هم تصمیم یکجانبه و قبلاً اتخاذ شده نگارگر صاحب تکرار میشود که «او زه دهمدی لیکنی په ترڅ کی به د آئینه افغانستان له لوستونکو سره خدای پاماني و کړم.» صادقانه می‌گویم، این اولین نوشته استاد نگار است که می بینم احساسات بطور بی لجام بر آن غلبه کرده است!

دو عکس العمل دیگر نیز بجواب مقاله اولی استاد نگارگر رسیده بود، یکی از آلمان و دیگری از کویت پاکستان، و هر دو بسیار تند و شدید و دارای حملات و جملات زننده و ناشایسته میباشد. ما با اساس پالیسی اداره کاپی آنها را واپس ارسال و ترمیماتی تجویز نمودیم. از پاکستان تا حال جواب نرسیده، اما هموطن مقیم جرمني تلفونی موافقه کرد که مقاله اش حفظ شود. (ااره).

تشریفات نماز عید سعید فطر در نیوریارک

ژورنالست آزاد صفي الله التزام



بقرار گزارش همکار ما آقای التزام که همیشه اخبار محلی را گزارش میدهند و تصویر شان از باب امتنان در حاشیه نشر شده است، بروز دوشنبه ۱۸ ماه جنوري ۱۹۹۹ که مصادف بروز اول عید سعید فطر بود، نماز عید سعید بساعت ده بجاء قبل از ظهر در مسجد جامع سید جمال الدین افغاني در شهر نیویارک بامامت فضیلت ماب مولوي محمد نبی یوسفی امام و خطیب مسجد مبارک ادا شد. ابتدا مولوي صاحب یوسفی در مورد فضیلت این روز مقدس اسلامي بیانیه خیلی جامع و مبسوطی ایراد فرمودند که طرف توجه خاص

جمعیت بزرگ افغانها قرار گرفت. در وقت ادای نماز اجتماع بزرگی از افغانهای شهر نیویارک و نواحی آن و همچنین از ایالات مجاور بشمول زنان مهاجر افغان و بسیاری از مردمان دیگر کشور های اسلامي مقیم نیویارک اشتراک داشتند. بعداً شاغلی عبدالحکیم مجاهد نماینده جنبش اسلامي طالبان مقیم نیویارک پیام تبریکی عالیقدر ملا محمد عمر مجاهد امیر المومنین طالبان را که بمناسبت عید سعید فطر رسیده بود بحاضرین قرائت نمود. در ختم نماز مولوي یوسفی برای صلح و سلم و وحدت ملی و سرفرازی و همبستگی مردم مجاهد و تهران افغانستان و عالم اسلام و ختم قتل و برادر کشی در افغانستان دعای خیر و فاتحه نمودند و همچنان بروان پاک حضرت رسول مقبول (صلعم) و یاران مبارک شان و همه شهدای راه جهاد برحق افغانستان درود فرستادند. همچنان قرار اطلاع واصله در همین روز نماز عید سعید فطر در مسجد جامع حضرت ابوبکر (رض) در فلشنگ شهر نیویارک با اشتراک جمعیت بزرگی از مهاجرین افغان بامامت فضیلت ماب حاجي محمد اکبر شیرزاده و الحاج قاري صاحب عبدالواحد خان ادا گردید.

بموجب خبر دیگر توسطه آقای التزام، بتاريخ دهم ماه مبارک رمضان ختم قرآن مجید توسط محترم قاري سايه در مسجد سید جمال الدین افغاني صورت گرفت که محترم حاجي محمد اکبر شیرزاده امام مسجد شریف ابوبکر صديق (رض) نیز در آن اشتراک نموده بیانیه جامعی هم ایراد کرده بودند. مجله آئینه افغانستان از دریافت این خبر که مولوي صاحبان امامان مآجد افغاني در نیویارک بسجده یکدیگر رفته و در مراسم مذهبي شرکت میکنند مسرور گردیده دوام این نوع دید و بازدید ها را سفارش مینماید.

هقایسه زونگاف بین یلتسین و دورهبز افغان

ژورنالست آزاد مشتاق احمد کریم نوري

نشریه نیوزویک در شماره اخیر سال ۱۹۹۸ خود به نقل از شبکه خبری (سي ان ان) که بروز سه شنبه ۸ دسامبر گزارش خاصی از اوضاع حالات جاریه در ماسکو داشت، چنین می‌گوید که مدتها میشود یلتسین رئیس جمهور مریض روسیه در شفاخانه بسر میبرد، حتی وقتی رئیس جمهور چین در خزان امسال سفری بماسکو داشت، نتوانست در قصر کریملین با یلتسین ببیند، بلکه ملاقات شان در شفاخانه صورت گرفت. یلتسین بعد از عملیات قلبی ۲۰ سال قبل که توسط جراح امریکائی صورت گرفته بود یک شخص مریض است و باید همواره استراحت کند؛ چنانچه جناحهای رقیب همواره باستعفی او اصرار نموده اند، ولی یلتسین تن باستعفی نمیدهد در حالیکه همین امسال چهار بار صدراعظم خود را عوض نموده، آنهم در شرایطیکه بحران پولی و اقتصادي فضای آن کشور رامکدر نموده است، باز هم حاضر نیست استعفی بدهد. حتی تا همین تاریخ ۸ دسبر ۹۸ که از شفاخانه رخصت

بفیدر زونگاف ۴ انگلیسی

آینه افغانستان

AFGHANISTAN

MIRROR

R.O. BOX 408

MONTCLAIR, CA 91763

 FAX (909) 625-6751
 (909) 626-8314

شماره مسلسل ۷۵

موجبم که سبزه زار و شمع و نور ساز
 اوار کیم باعث دوری وطن نیست

شماره پستی:

پانزدهمین سالگرد
 تاسیس نشر آینه افغانستان

بخش تقاریر

قصایح ملالی

گردآورنده: نسرين ابوبکر گروس ۳۲۳ صفحه قصه و تاريخ - ۱۵۰ صفحه
 عکسها و نام ها، نصاب درسي صنوف، هويت معلمين هردوره وغيره

قيمت ۳۰ دالر - مرجع دستیابی: مغازه های افغانی و آدرس مولف
 P.O. BOX 2079, FALLS CHURCH VA 22042, USA

خانم نسرين گروس دختر ميرمن رقيه حبيب (سابق ابوبکر) و مرحوم دوكتور محمد ابوبکرخان دريك خانواده بافضل تربيت شده، ليست ملالی رادر سال ۱۹۹۴ تکميل و دوره ليسانس را از پوهنتون بيروت فارغ گرديده است. مشارالیه از سال ۱۹۹۵ تا امروز بخارج بسر برده و چنانکه خود نوشته است، پس از ۲۳ سال دوری از وطن و فرهنگ «... در نیمه راه زندگی، آهسته آهسته افغانستان در مخیله ام جوانه زد، نه افغانستان دیگران، نه افغانستان کتابها و جراید، نه افغانستان سیاست و دیگر مشخصاتی که «من» نیستند، وای (بر) شروع خودیابی... پس «من» چي ام و کي ام و افغانستان چي است و چقدرش در «من» است؟ جزء من چیست، ترکیبم از چیست؟...» (می ۱۹۸)

این نوع جوانه زدن وطن در مخیله افغانها و تلاش خود شناختن آنها را سالها پیش مرحوم استاد خلیل الله خلیلی چنین پرداخته است:

یاد می آری که بودت کشوری؟ آفتاب و اختران دیگری
 تو ز خود شهر و دیاری داشتی سبزه زار و کهساری داشتی
 یاد می آری کزین جا نیستی؟ تو ازین معموره دنیا نیستی!
 هست دنیای تو دنیای دیگر خاک دیگر، دشت و دریای دگر

بلی، بعد از ۲۳ سال، خون افغانیت در جسم نسرين بجوش آمده و باحرارت آن خون به تدوین این کتاب پرداخته، حقا که خدمت شایسته ای انجام داده و دین مادر وطن را ادا نموده است. سبک نگارش نسرين (در مقدمه و سوانح خودش) بسیار جذاب، خالص افغانی، متواضع و بی طعراق، دارای ترکیبات بکر و مرغوب دری و آنقدر «ادبی بخصوص» و همچنان سلیس و عامیانه است که میتوان آنرا یک «سبک مقبول نگارش» شمرد و من متعجب شدم که بعد از سه دهه کار علمی و تحقیکی در محیط وزبانه های بیگانه، نسرين تسلط خود را بر زبان مادری باین برانندگی حفظ نموده است! آیا کریدت آن بسوی تدریسی لیست ملالی تعلق میگیرد یا بمحیط پرفیض خانواده اش و یاهر دو؟ قضاوت را بخوانندگان میگذارم، چونکه نمونه های مقایسوی در متن کتاب درج میباشند.

آنچه خانم نسرين گروس درین کتاب گرد آورده، نوشته های دانشمندان افغان، اکثر معاریف نسلان افغانستان است که زمانی شاگرد، بعداً معلم و مربی و یک عده شان اداره کنندگان یک موسسه تربیتی مهم و موثر در یک عصر وزمان پرحادثه بوده اند. انتخاب عنوان «قصایح» برای این اثر، بنظر من، بخاطری مناسب است که نویسندگان دانشمند آن در ضمن بیان خاطرات شیرین دوره شاگردی، از نقل کردن و نقل دادن و معلم آزاری و اداره آزاری گرفته تا لُکسی گری دختران درقبال خریداری حلوی پشمک، شورخود، کچالوی چینی دار، منتو، بولانی، روت، جلفوزه، پله و غیره از تهنگ داران روی جاده (که نمودار جنبه قصه خوانی کتاب است)، تاروش ها

AFGHANISTAN

MIRROR

وسیستم تربیتی و اداری یک موسسه مهم تربیتی کشور را (که واقعا تاریخ است) روشن ساخته اند. ازینجاست که لازم می افتد این کتاب را بحیث یک رساله تربیتی مطالعه و نقد کرد.

من از لکسی گری یا شکمچرانی دختران بااستناد مثالهای کتاب یاد کردم، جای آنست گفته شود که والدین افغان بطور عموم در معامله با دختران سخاوتمندتر بوده اند، چونکه از یک شش پولی گرفته تا یک تنگ و شانزده پولی و حتی بعضی فامیلها روزانه یک قران بدخترهای مکتب رو میدادند که زمینه چرخش شانرا در مکتب میسر میساخت، اما بما کمبخت بچه ها سه پیسگی هم نصیب نمیشد، وجه بسا روزها که بدکون ناشتا و گرسنه فاصله ریکاخانه تا مکتب استقلال را پیاده می پیمودیم. هنگام چاشت که جانب خانه روان میشدیم، خصوصا در بازار مرادخانی از فالزده و شیربغ گرفته تا گیلساهای پُراز میوه ترکرده و انواع شربت ها، تینگ های میوه خشک، و در مقابل طویله خانه ارگ در مرادخانی یک دکان ششکبابی از یک «قوما» بود که بوی دلپذیر ششکباب آن هر عابر و خصوصا جوان بچه های شکم گرسنه را بیطاعت میساخت. البته ما بچه ها هم چرخش لُسکیانه میکردیم، مثلا از تینگ جلفوزه فروش یکی دو تاجلفوزه را بقسم چشک که خام است یا پخته و از تینگ توت والا یکی دودانه توت را که شیرین است یا نه، میخوردیم و در روبروی دکان ششکبابی برای استشمام بوی مطبوع ششکباب چند دقیقه می ایستادیم، و باز در کنج پُل یک پیسگی روبروی تینگ کاهو منتظر میماندیم، گاهی هم کاهو والا که همۀ ما را از کثرت عبور چهره کرده بود یگان دانه کاهو بقیعت سه پیسه قرض میداد و در روزهای پیسه داری که ماه یکی دوبار یک شش پولی یا یک تنگ نصیب ما میشد، هم قرض کاهو والا را میدادیم و هم یک شش پولی ششکباب میخریدیم که در بشقابهای کوچک المونیه ای داده میشد و آنقدر پر مصالحه و مزه دار میبود که حتی بشقاب آنرا می لیسیدیم. یکرز من و پسر خاله ام مرحوم پاینده محمد کوشانی و چند بچۀ دیگر مقابل دکان ششکبابی ایستاده بوی ششکباب میخوردیم، دکاندار «قوما» قهر شده ناسزا میگفت که از دهن دکانش پس شویم، درینوقت یک منبصار شیک که موزه های براق سیاه داشت از طویله خانه ارگ همراهی بایسکل در حال برون شدن بود، از بچه ها سه نفر بدون اعتناء بغضب دکاندار هنوز ایستاده بودیم، منبصار بالای «قوما» عتاب کرد که بچه های مکتب را ناسزا نگوید و یک تنگ برای او انداخت و گفت این سه بچه را ششکباب بده. مزۀ آن ششکباب بخشی هنوز هم در دهن باقیست. خلاصه اینکه دختران از لحاظ جیب خرج در موقف بهتر قرار داشتند.

نقد این کتاب منحصرا یک اثر تربیتی بمنظور عبرت آموزی برای آیندۀ تعلیم و تربیت در افغانستان مستلزم عطف و مکث در جنبه های دسیلینی، تربیتی، اداری و مسائل متفرقه میباشد که ذیلأ باختصار مطرح میشوند:

جنبۀ تربیتی :

مسائل تربیتی درین کتاب بوفرت مطرح شده است، ولی ما بالای آن عده مسائل مکث مینمائیم که بنظر ما برای آیندۀ تعلیم و تربیت در افغانستان مفید تمام شود.

رشت خوری: یکی از مدیره ها در صفحۀ ۳۶ نوشته است که از والدین یک شاگرد مکتوبی دریافت نموده بود که گویا یکی از معلومات از دختر شان تقاضای رشت (روغن، برنج و رخت) رانموده بود. در مکتب استقلال قاری مضمون قران شریف در صنف پنجم که در گذرگاه سکونت داشت از شاگردش (سید خلیل) تقاضا کرده بود توسط برادر خود (حاکم چهاردهی وقت) یک خروار چوب سوخت بمنزلش برساند؛ این فرمایش تعمیل نگردید و شاگرد برای سه سال آینده در مضمون قران شریف در امتحانات سالانه که تنها تقریری بود فقط سه ونیم نمره میگرفت. نوع دیگر رشت دادن در لیسه استقلال اینطور بود که سردار زاده ها و پسران متمول معلمان بانفوذ و کلیدی (معلمانی که دو یا سه مضمون را در یک صنف تدریس میکردند) بمعاش بلند تر از تنخواه رسمی شان بحیث معلم خانگی استخدام میکردند. ازین روایات و مشاهدات باین نتیجه میرسیم که رشوه بیک نوع یا نوع دیگر آن در مکاتب وجود داشت و علت اصلی آن معاش بسیار کم و فقر اقتصادی معلم بود. در آینده معاش معلم (در تمام سویه ها) باید طوری سنجش و تثبیت گردد که ضروریات اولیۀ او و فامیلش را نکافونماید.

معلم پشتو و تدریس پشتو:

یکتن از مدیره ها در صفحۀ ۳۸ خاطره تفتیش خود از یک صنف پشتو ابلان داشته که معلم پشتو امتحان سالانه را در ظرف ۲۰ دقیقه تمام و شاگردان را با وجود اخطار قبلی اداره مرخص کرده بود؛ مدیره شاگردان را دوباره احضار و از یک شاگرد پرسیده بود که «عمه را به پشتو چی میگویند؟ شاگرد نمیدانست. معلم در گوشه ایستاده و بسیار عصبی بود، بعد بالای شاگرد فریاد زد «ترور...» معلمین پشتو در لیسه استقلال (ویاند صاحب و درمر جالخان) هردو اشخاص لایق و با دسیلین بودند، اما مضمون پشتو جنبۀ تفسنی داشت و هیچکس یاد نمیگرفت. تدریس السنۀ خارجی (انگلیسی، فرانسوی و جرمنی) در لیسه های مربوط به مقابله زبان ملی پشتو موفق تر بود. مضمون فرانسوی که از صنف چارم شروع میشد، در صنف هفتم اکثر شاگردان بفرانسوی حرف میزدند و هفته دو روز کنفرانسه قرائت میشد. سالها بعد که من تعلیم و تربیه را بحیث یک علم در امریکا خواندم، ملتفت شدم که در سابق یک علت ناکامی تدریس پشتو بی معلوماتی معلمین پشتو از اساسات پیداگژی

و روحیات آموزشی بود. کورس های پشتو در وزارتخانه های ضیاع وقت و ناکام بود، اکثر معلمان این کورسها پشتونهای دارای سوبه تحصیل ابتدایی بودند و شواهد زیاد موجود است که یکمده مامورین حاضری کورس پشتو را بیول خریداری و هم نمرة کامیابی امتحان نهائی را در بدل رشوه میگرفتند.

دلیل علمی ناکامی تدریس پشتو در افغانستان، از نظر علم زبانشناسی اجتماعی، اینست که در وزارت معارف وقت، یکنفر زبانشناس مسلکی نبود که فرق بین مفاهیم «تعمیم» و «انکشاف» را میفهمید. تعمیم یک زبان یک عمل سیاسی است و در افغانستان یونانیها، عربها، مغلها، انگلیسها و روسها هر کدام در تعمیم زبان خود کوشیده و ناکام مانده اند. زبان ملی پشتو در آنوقت سخت محتاج انکشاف بود تا بازبان مسلط دری رقابت کرده بتواند، اما برای انکشاف پشتو (غنای علمی و طباعتی و پرستیژ اجتماعی زبان) هیچ اقدامی صورت نگرفت، دفعتاً فرمان صادر شد که پشتو در مناطق فارسی زبان و هم در وزارتخانه های دولت تعمیم یابد. این اقدام ناسنجیده و عجولانه، عکس العمل هائی بار آورد که در زبانشناسی اجتماعی تحت عنوان (پابندی به زبان Language Loyalty) مطالعه میشود و ابعاد ناگواری که از آن پدید آمد از آنوقت تا امروز جامعه افغان را بقسم یک هسته سرطانی رنج میدهد.

شماره مسلسل ۷۵

مداخله دولت در امور تربیتی و مضرات آن:

این موضوع درین کتاب بدونوع انعکاس یافته، یکی عکس العمل بمقابل واقعیت های تاریخی، و دیگری عکس العمل بمقابل ایدئالوجی خارجی.

مثال نوع اول، یادداشت شاگردیست در صفحه ۱۹۶ که در صنف چهارم گفته بود که «کتاب تاریخ صنفم غلط است» و او را از مکتب موقتاً اخراج کرده بودند. در کتاب تاریخ صنفوف چهارم تا ششم از طرف وزارت معارف وقت واقعات دوره سلطنت اعلحضرت امان الله خان، خصوصاً موضوع استرداد استقلال افغانستان از انگلیس، بطور نادرست و اهانت آمیز تصویر شده بود و این ساخته کاری از طرف اولیای اکثر شاگردان بدخل حلقه فامیل برایشان خاطر نشان شده بود. من خود بیاد دارم که وقتی در شبهای امتحان مضمون تاریخ را در خانه میخواندیم، پدرم پاچا صاحب سید محمد سرور کنری بما توضیح میفرمودند که «نادر خان و برادرانش همه نوکر و حاضر باش اعلحضرت امان الله خان بودند و...» و همیشه یک تصویری را که درالبوم خاطرات خودداشتند بما نشان میدادند که اعلحضرت امان الله خان بهنگام سوار شدن بالای اسب، در یکطرف اسب محمد نادر خان قیضه اسب را محکم گرفته و بطرف دیگر شاولیخان دست خود را بزیبر پای امان الله خان گذاشته، پای او را به رکاب برابر میکند. دولت وقت بامسوخ تاریخ و گنجاینیدن مسائل ساختگی و تقلبی در کتب تدریسی نه تنها بهدف سیاسی خود نایل نگردید بلکه عکس العمل های زیاد در بین مردم ایجاد کرد. لهذا برای شاگردی در صنف چهارم که پیوسته از والدین و اقارب خود رویداد تاریخ را یکنوع شنیده و در کتاب بنوع دیگر میخواند، عکس العملی که «کتاب تاریخ صنفم غلط است» کاملاً طبیعی و متوقع میباشد. اما نه معلمان و اداره مکتب این موضوع را بامقامات عنوان ساخته میتوانستند و نه دولت، که در موضوع امان الله خان بسیار حساسیت داشت و روش شتر مرغ را در پیش گرفته بود، حاضر به ترمیم این نقیصه تاریخی و تربیتی بود. این تقلب که در بین توده های مردم بشدت نکوهش میشد، وجدان شاگردان دوره ابتدائی را متاثر و صداقت آنها را در برابر دستگاه دولت متردد ساخته بود. بارتباط این موضوع، صحنه دیگری در تجربه این نقاد ازینقرار گذشته است:

ادعای استرداد استقلال توسط سپه سالار محمد نادرخان نزد خانواده او آنقدر جدي بود که در سال ۱۹۵۲ هنگامیکه مرحوم سپه لار شاه محمود خان صدراعظم بلندن آمده بود، مرحوم استاد پژواک را بخاطر تذکار واقعیت تاریخ در یکی از رساله های منتشره سفارت افغانی بزبان انگلیسی که نوشته بود استقلال افغانستان تحت زعامت اعلحضرت امان الله خان تحصیل گردید، مورد عتاب قرار داده گفت: «وقتی استقلال افغانستان تحصیل میشد شما در شکم مادر تان بودید» و پژواک جوابداد که «والاحضرت، مسئله در شکم مادر بودن یک امر طبیعی است، شما هم زمانی در شکم مادر تان بودید...» این مناقشه روی میزنان چاشت در سفارت لندن که سفرای افغانستان در اروپا و یکمده افغانها بشمول اعضای سفارت حاضر بودند صورت گرفت و آقای سید مسعود پوهنیار که در آنوقت سکرتر اول سفارت لندن بودند الحمدلله حیات داشته چگونگی مناقشه را بخاطر دارند.

شکل دوم این موضوع، یعنی مداخله دولت در امور تربیتی بنحو تحمیل یک ایدئالوژی اجنبی، در دوره کمونستی پدیدار گشت و عکس العمل مربیون اناث کشور بمقابل آن درین کتاب گزارش یافته است:

در صفحه ۱۰۲ از قلم یکی از معلمات میخوانیم که در دوره حکومت کمونستی خلقیها امری از وزارت معارف بکتابخانه لیس ملالی رسید که «کتابهایرا که سید قطب، محمد قطب، طباطبائی، المودودی و چند نفر مولف دیگر تالیف و تصنیف نموده باشند فوراً از کتابخانه جمع آوری و به تحویلدار لیس ملالی سپرده شوند...»

در صفحه ۱۶۹ معلم دیگری نوشته است « در صنف چهارم فاکولته چون در حزب دیموکرات مترقی شامل نگشتم رئیس فاکولته بهمدستی یکی دیگر از استادان، نمره صد را که سمیع الدین تره کی (استاد مالیه) با تشکر و پیشنهاد اسیتانت شدن در سال آینده را بمن داده بود، تنزیل دادند و استاد را من خود خبر کردم و بیچاره از ترس اقرار کرد که در کم کردن نمره ای که من بزحمت کشی از او گرفته بودم، صلاحیتی ندارد! همان بود که باوجود باقی ماندن در کدر علمی و بورس چهار ساله فاکولته سوربون پاریس، بهره فاکولته و استاد بود پشت پا زدم. من در لیسه عالی ملالی به پاکی و انصاف و ارزیابی از روی لیاقت و زحمت کشی بار آمده بودم، کثافت کاری محیط بیرون از آنرا بلد نبودم و به قربانی اولاد معارف بخاطر بازیهای کشیف سیاسی عقیده و علاقه ای نداشتم، و نه بخیرید و فروش نمرات درسی....»

معلم دیگری در صفحه ۱۸۱ مینویسد: « بعد از کودتای سرطان ۱۹۷۳ در نظام جمهوری سردار محمد داود خان نظر بملاحظات سیاسی عنصر غیر مطلوب پنداشته شدم....»

مدیره یک لیسه دختران در صفحه ۲۰۱ مینویسد که « با آمدن هفت ثور هجوم حمله روس و زد و بند های پرچمی و خلقي دگرگوئیهای رقتبار و اسفناک راجه در ساحة علمی، اقتصادی، معنوی، روحی و جسمی بمردم ارمغان آورد که تا امروز جبران ناپذیر میباشد. و هر کس بيموجب، بیدلیل به نوع خود صدمه دیدند. اولین کسانی که از کار برکنار شد من و مدیر لیسه پسران کابل بودیم. ازین طبقه مردم خاطرات شگفت انگیز و عجیب داریم که در نوع خود بینظیر و عبرت انگیز برای نسلهای آینده و تاریخ است.»

ما بهمین چند اقتباس مشت نمونه خروار اکتفا میکنیم. چنین بنظر میرسد که مداخله سیاسی در امور تربیتی بار اول بهنگام کودتای سرطانی لیونی سردار شروع شد، چونکه ستمیها و کمونستها هر دو در جمهوریت قلابی قدرت یافتند. لیونی سردار دیکتاتوری بود که خود را افغانستان میسرمد و در حالیکه کمترین صلاحیت علمی و اکادمیک نداشت، نظریات واهی خود را در ساحة تعلیم و تربیت پیاده کردن میخواست. رهبر داودخان در اولین سیمینار والیان کشور چیزی ازین قبیل گفته بود که « افغانها تا زمانیکه تحصیل نکرده اند مردم شریف هستند، همینکه تحصیلیافته میشوند خبیث میگردند» (کاست گفتار او موجود است). او که بجاسوس ساختن و چاپلوس ساختن اشخاص عادت کرده بود، معلم و استاد رانیز باساس فضل و لیاقت شان نی بلکه بقرار اطاعت کور کورانه، چاپلوسی و جاسوسی ارزیابی میکرد. اکثر وزرای او چاپلوس، بی کفایت و استفاده جو بودند؛ صدراعظمش یک کمونست دو آتش و ایجنت کا جی بی بود، شخصیرا که معاون و جانشین خود مقرر کرد یک محصل خشره پوهنتون و شخص کم سوادی بود که توسط حزب پرچم رهبری میشد. داود خان هم باساس عقده های شخصی شروع کرد تاریخ چهل سال قبل رادر متون درسی و اسناد رسمی بمذاق خود تغیر بدهد. در لوحه سنگ هائیکه نام ظاهر خان « عصر فرخنده سلطنت اعلحضرت محمد ظاهر شاه» حک شده بود، از آنجمله لوحه تونل سالنگ، عبارت فوق راتراش کردند و وزیر فواید عامه او که یک بلوکمشر بیسواد، بد عمل و رشوتخور بود، امر داده بود تا در تمام لوحه های ادوار گذشته نام « رهبر» حک شود. لویه جرگه قلابی که او احضار و خود را خودش کاندید ریاست جمهوری کرد در ذهنیت عامه مردم افغانستان اثرات ناگواری گذاشت. این تظاهرات فریبنده و اعمال دیکتاتوری در ساحة تعلیم و تربیت اثرات منفی گذاشت؛ مردم فهمیدند که مقصد او از تاسیس جمهوریت ترکاندن عقده ای بود که لیونی سردار بمقابل پسرعمش داشت و هم تصاحب قدرت بقسم دیکتاتوری و دایمی. در دستگاه دولت او تلاش برای کسب قدرت بین وزیر دفاع چرسی، معان رئیس جمهور که از طرف پرچم حمایت میشد، وزیر زراعت و حلقه او برملاء و رخنه روسها در تمام کدرهای دولت، خصوصاً اردو، کاملاً مشهود بود. نتیجه آنکه چند نفر کمونست از توقیف خانه ولایت کابل یک کودتا را ترتیب و برآه انداخته جمهوریت قلابی رادر یک شب سقوط دادند.

در قصاریخ یکعده خانمهای منور کشور لیونی سردار محمد داود خان رابانی و مبتکر نهضت زن در افغانستان قلمداد کرده اند، و بنظر من این یک قضاوت ظالمانه است در حق دو پادشاه افغانستان. نهضت زن اصلاً در دوره اعلحضرت امان اللارخان آغاز شده بود و او سلطنت خود را درین راه قربانی داده است. تصویر پشٹی شماره ۷۳ مجله آئینه افغانستان ثبوت نهضت زن در ۱۹۲۸ میلادی (هفتاد سال قبل) در کابل میباشد. این نهضت در اثر غایب دوره سقوی موقتاً خاموش و بطی گردید اما کلاً از بین نرفته بود. چهل سال بعد که شرایط اجتماعی و ذهنیت عامه دوباره برای احیای این نهضت مساعد گردید و لیسه ملالی برای احیای این نهضت رول مهم بازی کرده است، بقرار روایات اهل خبره، در حقیقت شخص اعلحضرت محمد ظاهر شاه پادشاه سابق، لیونی سردار راپوسته باین کار تشویق میکرد و چون زمام و اداره اردو بدست شاه بود، همان سال که در موسم جشن تصمیم رفع چادری پیاده میشد، پادشاه برای حصول حمایت اردو قبلاً ترتیباتی اتخاذ و امنیت این اقدام را تضمین کرده بود. این مطلب را این نقاد از مرحوم جنرال سید صالح خان لوی در ستیز وقت (پسرمامای خود) شنیده که اعلحضرت حدود سه ماه قبل از رسیدن موسم جشن باو هدایت داده بود تا ذهنیت جنرالهای کلیدی را قبلاً آماده بسازد و از جانب دیگر پادشاه چند ماه قبل بدیدن مشران ولایات مشرقی و جنوبی شروع کرده بود و بکتمداد جنرالهای قومی و اعزازی را مامور ساخته بود تا حمایت مشران قوم را برای پادشاه در قبال یک تصمیم مهم ملی

جلب و تامین نمایند (البته نام رفع چادری را نگرفته بودند و جنرالان نیز ماهیت این تصمیم را قبلاً نمی فهمیدند).
 بقرار روایت مرحوم سید صالح خان لوی درستیز در همان سال ترتیبات امنیتی برای مدت دوهفته از طرف اردو گرفته شده بود و یگانه عکس العمل در شهر قندهار رخ داد که جنرال خان محمد خان والی و قوماندان عسکری آنولایت بود. بنابراین این مطلب نیز باید در قصاریخ ثبت شود که پانی نهضت نسوان در افغانستان به تنهایی لیونی سردار نبوده بلکه پادشاه سابق هم رول مهم بازی کرده است. علاوه باید ملتفت بود که اگر کدام اغتشاش و دگرگونی از ناحیه تصمیم رفع چادری رخ میداد خطر و صدمه آن بیشتر بیادشاه متوجه میبود تا بصدر اعظم! لهذا گذشت و فداکاری پادشاه ظاهرخان در زمینه بمزاتب بیشتر بوده است.

کمونستهای خلق و پرچم که هردو اجیر روس بودند، بهدایت مشاورین روس، شروع کردند اشخاص و آثاری را که ضد ایدیالوجی مارکسیزم - لیننیزم بودند، ازبین ببرند. هزاران روشنفکر تحصیلیافته غرب و هزاران افغان مسلمان را که کمونست شده نمیتوانستند، شهید ساختند؛ آثار دینی بقلم علمای برجسته اسلامی و افغانی و هم آثار ضد کمونستی را از کتابخانه های لیس ها، پوهنتون، کتابخانه های عامه، مساجد و حتی منازل شخصی جمع آوری و حریق کردند. یکی از کارکنان سابق مطبعه در سال ۱۹۹۷ که کابل رفته بودم برایم گفت که یکتعداد کتاب «رد نیچریه» سید جمال الدین افغانی که در تحویلخانه مطبعه مانده بود، اولاً امر شده بود تا در تشابها بقسم کاغذ تشناب استعمال شود، بعد در اثر تفتیش و جیب پالی ملتفت شدند که مسلمانها ورق پاره ها را در جیب خود گذاشته از مطبعه بیرون میبرند، آنگاه رئیس مطبعه بحضور یک هیات خلقی که از وزارت مطبوعات آمده بود همه کتابها را در یکروز حریق کردند. واینهم معلوم است که آثار موبد ایدیالوژی مارکسیزم - لیننیزم را بزبانهای فارسی و پشتو هزاران جلد از روسیه وارد و بکتابخانه ها توزیع نمودند. از وزارت معارف امر شده بود که معلمین روزانه یکی دو ساعت در کتابخانه بمطالعه آثار «تاریخ ساز، دوران ساز، برگشت ناپذیر» مصروف شوند و بطور خصصرمی وعده شده بود کسانی که از امتحان «مسائل ایدیالوژی» موفق برآیند، ترفیع و چوکی بالاتر نصیب شان خواهد شد.

در پوهنتون کابل مداخله کمونستها بطور بیشرمانه و غیر آبرومندانه شروع گردید؛ هدف دولت شوروی این بود که این یگانه کانون غنی و موثر علمی کشور را نابود سازند. اول شروع کردند استادان خشره و مرتجع را که قبلاً کمونست ساخته بودند در راس پوهنحی ها و دیارتمانتها قراردهند. سپس بکشتار استادان و محصلین مسلمان پرداختند وعده ایرا بزندان بلچرخي انداختند (پوهاند محمدنادر عمر، دکتر ااخترمحمد مستندی، دکتر سید عبدالله کاظم، دکتر عثمان هاشمی و غیره)، پوهاند غلام صغدر پنجشیری را بخاطر یک مزاح که تباشیر های نمناک کارنمیداد و گفته بود «مثلکه تباشیرها هم خلقی شده اند» از وظیفه برطرف ساختند؛ محصلین حزبی ازدادن حاضری و تعقیب دروس معاف شدند و بروزامتحان با ماشیندار بصف می آمدند. کم و زیاد ساختن نمرات محصلین توسط اداره که در راس آن یک کمونست قرارداشت یک کارعادی شده بود؛ خویش خوری و رشوه گیری مروج گردید، مداخله سیاسی در نصاب درسی و متون درسی شروع و صلاحیت علمی استاد محدود گردید. متأسفانه یکمده معلمان و استادان معاش و رتبه را غنیمت دانسته بدون هرگونه مقاومت بهمکاری بارژیم و پروگرام استعماری آن دوام دادند. یک نمونه این همکاری در صفحه ۲۳۰ کتاب زیر نقد مشهود است که معلم تحصیلکرده ماسکوزیر نظر مشاور روسی خودش میگوید «با تمام انرژی کارمیکردم... ویک کتاب بنام آشنائی کودکان با طبیعت را تالیف کردم» این کتاب که از عنوان آن معلوم است از پروژه های کمونستی بود که جهان مادی و طبیعت را بحیث حاکم کاینات در ذهن کودکان می نشاند و درغیر آن در آنوقت بمصرف دولت چاپ نمیشد.

من بحلقه ای از استادان پوهنتون تعلق داشتم که بضد رژیم اجیرفعالیت میکردند (شادروان پوهاند فضل ربی پژواک، پوهاند محمد حسن کاکر، دکتر عثمان روستار تره کی، دکتر سید هاشم هاشمی، دکتر سید هاشم صاعد و چند تن دیگر که اکثر شان بعد از چندین سال حبس شاقه الحمدلله حیات دارند، در آن شامل بودند). رئیس پوهنتون وقت که بکنفر خلقی بود دونفر جوان روسی را برای تدریس بدیارتیمان انگلیسی معرفی کرد، بعد از یک ساعت صحبت با آنها ملتفت شدم که سوبه انگلیسی آنها پایانتز از محصلان افغان بود. برئیس پوهنتون تلفون کردم که اینها صلاحیت تدریس انگلیسی را ندارند. گفت امر وزارت است باید تطبیق شود. گفتم بوزارت بگوئید لیاقت و مهارت این دونفر پایانتز از سوبه لیسانس پوهنتون کابل است، اگر قرار باشد روسها را در کدر علمی شامل سازند، دربین آنها اشخاص واجد صلاحیت علمی هم هستند، آنها را معرفی کنند. امید است سایر معلمان و استادان خاطرات این دوره شوم استعمار و بدبختی را بنویسند تا از آن یک اثر تربیتی برای آینده کشور ترتیب گردد.

از مداخله دولت باساس تبعیض مذهبی فقط یک مثال درین کتاب درج است (صفحات ۹۸ و ۷۲) که مدیره یک مکتب احساس کرده وزارت معارف او را باساس تعلیق بمذهب تشیع مورد تبعیض قرار داده است. اما این ادعا بخاطری صحیح نیست که از افغانهای پیرو مذهب تشیع برتبه های ریاست و وزارت رسیدند، بشمول وزارت معارف. علاوه همین مدیره صاحب به ظالم بودن مشهور بوده و شایع بود که تبدیلی او باثر راپور ها و شکایات زیاد لت و کوب شاگردان صورت گرفته بود.

نتیجه این بحث را باتذکار این نکته خلاصه میکنم که در تجربه افغانستان مداخله دولت در امور تربیتی بخاطر ملاحظات سیاسی وایدیالوجیکی استاد و شاگرد را بضعف اخلاقی (demoralization) و عدم اعتماد بمرسته دولت بحيث یک مرجع قیادت و راهنمایی، مواجه ساخته بود؛ خدا کند طالبان ازین تجربه درس عبرت بگیرند. درین اواخر شنیده شد که طالبان نیز بجمع کردن حتی حریق کتابهایی از کتابخانه ها دست یازیده اند که آنها را غیر مذهبی یا غیر اسلامی خوانده اند؛ از آنجائیکه این خبر از جریده امید که مخالف طالبان است منشأ گرفته و هم سفیر ربانی این موضوع را در بیانیه خود در ملل متحد گنجانیده بود، توقع میروود جنبش اسلامی طالبان راجع بصحت و سقم این خبر اعلامیه ای صادر کنند. از جانب دیگر در مجله (آزاد افغانستان) شماره اول نوامبر ۱۹۹۸ منطبقه پشاور مقاله ای نشر شده بزبان ملی پشتو تحت عنوان «دکتابونو تفتیش»؛ درین مقاله تحقیقی که طرز معامله کمونستها و تنظیمها با کتاب و کتابخانه بررسی شده، درباره طرز معامله طالبان با کتاب و کتابخانه آنچه در دویار اگراف نوشته اند عیناً از پشتو به دری ترجمه میشود:

«طوریکه در بالا گفته شد در دوره اداره تنظیمی کابل وجنگهای خونینی که رخ داد، تفنگداران تنظیمها کتابخانه های زیاد و تحویلخانه های کتاب در کابل را از بین بردند. مقدار کم کتاب که باقیمانده بود، از جانب طالبان بر تعداد و کمیت آنها افزودن شده، اما بالای همین تعداد کمی که باقیمانده اداره طالبان چشم دوخته اند که بکثرت آنها را تحت عنوان سانسور از بین ببرند... با اساس پالیسی تنگ نظرانه طالبان، در کتابها و نشرات تصویر نباید چاپ شده باشد... پس از تفتیش و معاینه، مفتشین طالب تمام کتابها و نشرات عکس دار را از کتابخانه ها بیرون میکنند. همچنان آنها با دادن حقوق به زنها موافق نیستند، لهذا تمام آثاریکه در باره زن یا حقوق زن باشد در کتابخانه ها نمیگذارند، هکذا آثار موسیقی و سایر هنرها، و آثار مربوط بروابط جنسی و ارواح شناسی بنظر طالبان مردود میباشد، اینها را هم از کتابخانه ها برون ساخته حریق خواهند کرد...» من باینوسیله توجه تحریک اسلامی طالبان را بنوشته فوق معطوف نموده بحيث یک مربی و حامی کتاب و کتابخانه احتراماً استیضاح میکنم که آنچه در بالا نوشته شده حقیقت دارد یا خیر؟

در قصاریخ بارتباط مسائل تربیتی مشاهدات جالبی توسط شاگردان آنوقت در باب استادان شان گزارش یافته که چند تای آنرا منبای مثال اقتباس میکنیم. شاگردی در صفحه ۱۴۹ مینویسد: «معلم صاحب بیولوژی که هیچوقت طرف شاگرد نگاه نمیکرد، بخاطر دارم که نزدیک امتحانات او در یکی از اطاقهای درسی تنها نشسته بود و من رفته و گفتم استاد محترم میخواهم بدانم چون سال آخر است سوالات کیمیا و بیولوژی را چطور سوال میکنید. بمن گفت اینک سوالها را ساخته ام. یادم است ورق سوالهای کیمیا رنگ گلایی واز بیالوژی رنگ آبی، هر دوی این سوالها را کشید و روی میز انداخت و گفت من اینطور سوال میکنم. من بعجله تام چهار ورق گلایی و چهار ورق آبی را چور کردم و دودیدم! و او میگفت بلحاظ خدا کسی را چیزی نگویی و حالا ناوقت است که من سوالهای دیگر بسازم. خلاصه سوالهای تقریری را خوب خواندیم و یکی بدیگری پیاس نمودیم. من فوق العاده امتحان تقریری خوب را گذشتاندم. دختر خاله ام مفتش آنروز امتحان ما بود. معلم صاحب مرا ۸ نمره داد و من فوق العاده همرايش جنگیدم که حقم ۱۰ نمره میشود و مفتش صاحبه بخیالیکه معلم سخت سر بود گفت راست میگوید. معلم برایش گفت در طول سال چندان کتابچه خوبی نداشت...»

شاگرد دیگری در صفحه ۱۹۸ میگوید: «گاهی در ساعت کیمیا و بیولوژی شوخی و بیگفتنی را از حد میگذشتاندم. اداره مکتب از من بحيث اول نمره صنف توقع ادب و تسلیم زیاد (!) داشت، در حالیکه من در آزار معلم و برهم زدن نظم از دیگران پس نمیاندم. روزیکه راپور بداره رفته و معاونه وقت از تاریکی دهلیز داخل صنف را نظاره میکرد و ما مشغول بیت خواندن و طبله زدن در زیر میز بودیم، او داخل شد واز معلم یکه یکه شاگردان رامیپرسید که شکایت دارد یا نه و هر بار که روی معاونه بطرف دیگری میشد من با دست در روی زنج خود برای معلم صاحب قصوری میخواندم که یعنی اگر مرا به گیر بدهد در آینده روز خود رانیده باشد. و وقتی نوبت من رسید معاونه از... پرسید که معلم صاحب کفتان در چه حال است، آیا شما را آزار میدهد یا نه و او متصل تکرار میکرد اینها بسیار لایق میباشند و معاونه باز میپرسید که اخلاقت چطور است؟ مودب و بی آزار است؟ و معلم صاحب میگفت فوق العاده درس خوان و لایق است... بیچاره نمیتوانست دروغ بگوید، مخصوصاً که همان روز من یک سامان بازی اطفال را که صدای ناهنجار و بلند میداد برده بودم و از آن در صنف استفاده کرده بودم. بالاخره معاونه به عصانیت پرسید معلم صاحب لیاقت را به ادب چه مربوط؟ و معلم صاحب بیچاره که در آینده با من گذاره داشت مجبوراً گفت اینها خوب هستند. بعد از آن معاونه مرا بمقابل چوکی معلم روبروی شاگردان ایستاد کرد و به بقیه صنف گفت که باید خجالت بکشند که از من ادب و تربیت را نمی آموزند. بیچاره ها!»

باز هم شاگرد دیگری درباره همین معلم در صفحه ۲۱۷ مینویسد که «یک خاطره ام اینست که یک معلم مرد که اسمش را فراموش کرده ام برای درس بیالوژی داشتیم و او اولین معلم مرد در لیسه ما بود. برایش گفته بودند که طرف دختران نبیند. فلذا او همیشه طرف پائین میدید و مارا از روی بوتهای ما میشناخت. در صنف دهم در امتحان سالانه بیولوژی یکی از همصنفان پیشم زاری کرد که بوتهایش را بیوشم و امتحان تقریری او را برایش

بدهم زیرا خودش هیچ درس نخوانده بود. من قبول کردم و بوتهای او را پوشیده امتحان تقریری را بموضعی دادم. بعد از خلاصی امتحان همه صنفیها روی این موضوع بسیار خندیدیم و تا جائیکه خبر دارم هیچکس از مامورین اداره مکتب از موضوع خبر نشد...

شاگرد دیگری از زبان خواهر خود که او هم یکی از فارغان لیسه ملالی میباشد در صفحه ۱۸۵ چنین حکایت میکند: «معلم صاحب دینیات برایشان همیشه این جمله را میگفت که شما باید کفو تانرا بگیرید و آنها همه سوال مینمودند که کفو یعنی چی؟ بعدا برایشان تشریح داده میگفت که نجار با نجار، گلکار با گلکار و بلند

رتبه با بلند رتبه باید خویشی کند.» و شاگرد دیگری از معلم دینیات در صفحه ۹۷ حکایت میکند که «بقسم نصیحت بمآندرز داده بود که اگر دختری چشمش بچشم مردیگانه ای بیفتد، گناه کییره را مرتکب میگردد و بجزای رفتن بدوزخ محکوم میگردد» وی علاوه میکند که این آندرز بقدری ماراتحت تاثیر قرارداد که وقتی با همصنف بسوی منزل میرفتیم پیشروی خود را دیده و از نگاه کردن باطراف خود از ترس اینکه میادا چشم ما بچشم مردیگانه تماس نماید، خوددرا میگردیم بحدیکه این رفتار ناشیانه ما سبب گردید که جوی مقابل ولایت را که در برابر راه ما قراردادش غفلتاً نادیده گرفته، پای ما در آن غوطه ور شد و بروی افتادیم... شاگرد دیگری در صفحه ۱۴۷ از معلم تاریخ در صنف پنجم خاطره شیرین دارد «معلم تاریخ همیشه وقت امتحان میگفتند سنه های تاریخی را در گوشم بگوئید و من لبانم را در گوشش نزدیک میکردم و بدون اینکه راجع به سنه حرفی بزنم میگفت ده (۱۰ نمره) برده...»

از گزارشات فوق نتیجه ایکه باساس معیار های تربیتی حاصل میشود اینست که وزارت معارف در انتخاب معلمین مردانه برای لیسه ملالی غفلت میکرد است و اداره لیسه که وظیفه مراقبت امور تدریسی را داشته و حتما چیزهایی در باره معلمین میشنیده نیز از گذشت و سهل انگاری کار میگرفته است.

چگونگی دسپلین در لیسه ملالی باسناد گزارشات شاگردان:

با تاسف باید اذعان کرد که لت و کوب کردن در افغانستان یگانه وسیله دسپلین شناخته شده بود و وزارت معارف هیچگاه برای اصلاح این نقیصه مهم تربیتی کدام اقدامی نکرده است. در صفحه ۵۵ این کتاب یک شاگرد لایق که پسان مدیره و اداره چپ چند مکتب بوده از لت خوردن توسط معلم دینیات باثر شیطنت یک همصنف حسود- و آنطور لت که چند روز مریض شده بود- حکایت نموده است؛ چند شاگرد دیگر نیز از لت و کوب همین معلم شکایت نموده است. آنچه همشیره ها شاید خبر نداشته باشند اینست که همین معلم صاحب دینیات در لیسه استقلال همراهی چوب دست خود بچه ها را لت میکرد و علاوتا مادر و پدر هم دشنام میداد. یک همصنف ما طاهرنام که پسر مسگر و از ریکاخانه بود دیوات سیاهی در تیراق خود بصنف می آورد، یکروز در ساعت دینیات همان دیوات از سر چوکی اش بنا غلطی پایان افتید و چند چتکه سیاهی تنبان همصنف پیش رو را لکه دار ساخت. ملا صاحب آنقدر طاهر را باچوب دست زد که بینی و دندانش خون آلود شد و برای شستن آن بیرون رفت و بعد از آن روز طاهر دیگر بمکتب نیامد.

از یک نفر معاونت مکتب که بسویه ضعف کردن دختران را لت میکرد، چند نفر شکایت کرده، یکی در صفحه ۹۴ مینویسد که «بخاطر یک اشتباه کوچک، باچوب مرا بقدری سرزنش کرد که حالت ضعف بمن پدیدار گردید و روی میز کتابها بروی افتادم و مرا با همان حالت ضعف و ناتوانی ذریعه یک خدمه توسط گادی بخانه فرستادند و معلمه موصوف از ترس شاگردان را هشدار داده بود که از این حادثه بمدير مکتب چیزی نگویند و من طوری از این واقعه عقده گرفتم که هیچگاهی این معلمه را بخشیده نمیتوانم.» شاگرد دیگری در صفحه ۱۸۶ میگوید: «خاطرات خرابم از ظلمهای معلم هائی مثل و بود. بسیار بی احترامی که در مقابل همه شاگردها کرده اند که غیر قابل بخشش است.» تصادفا یکی از این معلمه صاحبه ها همان شاگردیست که از دست ملا صاحب معلم دینیات لت جانانه خورده و مریض شده بود و تجربه خود را در زمان معلمی، سرمعلمی و مدیریت بالای شاگردان تکرار کرده است!

نوع دیگر جزای دسپلینی بخاطر آوردن غذا بمکتب در صفحه ۲۰۱ گزارش یافته که توسط مدیره مکتب غذائیکه شاگردان از خانه های خود آورده بودند ضبط (و البته توسط اعضای اداره مکتب نوش جان شده) و دختر ها توسط مدیره چوبکاری شده اند. و نوع دیگر که در جزاهای دسپلینی شاید عنوان قهرمانی بگیرد لت کردن یک شاگرد توسط شاگرد دیگر بوده که در صفحه ۲۴۲ گزارش یافته «از معلم جغرافیه ... همه ما بسیار میترسیدیم، یک کارش خوشم می آمد: وقتی روی جواب یک شاگرد قهر میشد شاگرد دیگر رامیگفت که اولی را باچوب بزنند. یکروز طالع من خوب بود و جواب سوآلش را دادم و نوبت من رسید که نفر دیگر را بزنم. متاسفانه آندختر... خیلی دوستم بود باچوب او را آهسته زدم. معلم قهر شد و چوب را از دستم گرفت و مرازد و گفت اینطور بزن، من خوب آندختر را محکم زدم، بامن برای چند روز حرف نزد...»

شاگرد دیگری در صفحه ۱۰۵ از معلم تاریخ و جغرافیه که بسیار بد قهر بود حکایت میکند که «یکروز صنفی ام

نفاق و بدنامي طالبان خواهد شد. اين عذر لنگ بوعده ضعيف تسخير ۱۰ فيصد متباقي افغانستان (يعني گنجشک نا گرفته) متکي بوده کي تضمين کرده ميتواند که طالبان ۱۰ فيصد متباقي را تا پنجسال آينده تسخير بتوانند، لهذا باساس چنين جهان بيني، تدوير لويه جرگه بخاطر همين (گنجشک نا گرفته) برای مدت نامعلومي معطل خواهد بود، وبعد از تسخير کامل افغانستان توسط طالبان هم، تعهد و تضميني وجود ندارد که طالبان بمنظور انتقال قدرت بملت لويه جرگه رادايير نمايند.

مدیر مسئول آئينه افغانستان بملاحظه خیر خواهي با تحریک اسلامي طالبان در مصاحبه های رادیويي خود بتکرار گفته است که تدوير لويه جرگه در حال حاضر که طالبان بر ۹۰ فيصد افغانستان مسلط میباشند، بحکومت طالبان در داخل افغانستان وهم در نزد کشورهای جهان و موسسات بين المللي مشروعيت خواهد بخشید و اين چيزيست که حکومت طالبان در حال حاضر فاقد آن میباشد. مشروعيتي که طالبان در نتیجه تدوير و تصويبات لويه جرگه حاصل میدارند، وسيله و زمينه متحد ساختن ده فيصد متباقي کشور را نیز بدون جنگ مساعد خواهد ساخت. در حالیکه دوام حکومت سرپرست و فاقد مشروعيت توسط طالبان هم ملت افغان وهم کشورهای دنيا راروز تا روز در صداقت طالبان بامر حرمت به اراده آزاد مردم افغانستان در تعيين سرنوشت شان، مشکوک خواهد ساخت. درین شماره مدیر مسئول اين مجله بسوال آقای سیدگل غریبياردرباره مقایسه لويه جرگه ها توضیحي بعرض رسانیده که امید است مورد مطالعه هموطنان قرار گیرد و اهل خبره نظريات خود را در زمینه برای نشر بفرستند.

اولین سالگرد رادیو ۲۴ ساعته صدای افغانستان : این رادیو که از یکسال باینطرف در کلفورنیاتوسط دوخانم فعال و فرهنگ دوست افغان(میرمن فریده انوري و میرمن مینا کرباسي) تاسیس گردیده وقرار مسومع در سایر ولايات امریکا تا اقصي شرق (ویرجینیا)، جنوب (فلوریدا) و شمال (کانادا) شنونده پیدا کرده است، اولین سالگرد خود را در لاس انجلس بتاريخ ۲۰ فروري و در منطقه سانفرانسسکو بتاريخ ۲۵ فروري تجلیل نمود. در هر دو طرف پروگرامهای سرگرم کننده و جالب فرهنگي از ساعت ۷ شام تا دویچه شب حاضرین را خوش و مصروف نگاه داشت. در محفل لاس انجلس زاید از سه صد نفر و در محفل فریمان زاید از پنجد نفر شرکت کرده بودند. پروگرام اتن دختران جوان در لاس انجلس و اتن جوانان پشتون در شمال که با لباس ملي برگزار گردید جنبه ابتکاري داشت. از شمال کلفورنیادوباردر ویک خواهر هموطن راجع پروگرام مرتبه فریده جان انوري بمدیر مسئول اين مجله تعریف و توصیف کرده پروگرامهای (چرخ فلک)، (چلچراغ) و (لندی) راستودند. در هر دو طرف کلفورنیا، افغانها از برگزاري محافل مذکور اظهار خشنودي کرده، دوام این نوع پروگرامها را برای حفظ و انکشاف فرهنگ افغاني در دیار هجرت، مفید و دسودمند خواندند. مدیر و همکاران آئينه افغانستان اولین سالگرد رادیو و تدوير موفقانه محافل فرهنگي را بهر دو خواهر هنرپرور تبریک میگوید.

مشاعره بهار قابل توجه شاعران افغان

بمناسبت تجلیل از نوروز ۱۳۷۸، آئينه افغانستان شماره فوق العاده بدست نشر خواهد سپرد. عنوان و مفهوم بهار که در فرهنگ قدیم و غني مردم افغانستان از هزاران سال باینطرف بتاريخ اول حمل مصادف با (۲۱) مارچ در روزیکه آنرا دري زبانان «نوروز» مینامند، تجلیل میشده است، یک عنعنه خجسته فرهنگ ماست که نباید تجلیل آنرا فراموش کنیم. درین روز دل طبیعت شگوفان میشود، از دل زمین لاله و از درختان شگوفه پدیدار میگردد، شاعران هم بوجد و شور آمده از هزار سال باینطرف مقدم بهار را استقبال نموده اند. حضرت بیدل میگوید:

امروز نو بهار است ساغر کشان بیائید گل جوش داده دارد، تا گلستان بیائید
جز شوق راهبر نیست، اندیشه خطر نیست خاری درین گذر نیست، دامن کشان بیائید
واقف میگوید:

بهار آمد زخویش و آشنا بیگانه خواهم شد که گل بوی تو خواهد داد و من دیوانه خواهم شد.
قرار است نوروز سال ۱۳۷۸ بتاريخ اول حمل توسط رادیو ۲۴ ساعته صدای افغانستان با اشتراک میرمن فریده انوري و داکتر هاشمیان استقبال گردد، وهم مجله فوق العاده آئينه افغانستان باین مناسبت نشر خواهد شد. بهمین ملحوظ در شماره ۷۵ آئينه، بخش زبان و ادبیات نشر نشده، بمجله فوق العاده موکول شده است. از شاعران افغان (پشتوزبان و دري زبان) خواهشمندیم به استقبال از مفهوم وسیع بهار (بهار طبیعت - بهار لاله و شگوفه - بهار وطن - بهار کابل - بهار استالف - بهار سخی جان - بهار هجرت - بهار غم - بهار عشق - بهار طالبان و غیره) اشعار نغز سروده تا تاریخ ۱۷ حمل بادرس آئينه افغانستان پوست کنند تا در پروگرام رادیويي قرائت گردد. شرط نیست قافیه شعر «بهار» باشد، بلکه پرورش مفهوم بهار در قافیه های مختلف شرط است.

شاعران توجه فرمایند اشعارشان تا ۱۷ مارچ برسد

که تاریخ را یاد نکرده بود بالایش قهر شو چنان همراهی چوب اورالت کرد که همگی حیران ماند و بعد از همانروز تاریخ و جغرافیه نیز از صنف سوم برداشته شد.»

بخدمت خواهران عرض میشود که اگرچه لت کردن شاگرد و اولاد از نظر سیکالوجی تربیتی مجاز نمیشد و اثرات ناگوار آن در سالهای بعدی زندگی طفل تبارز میکند، اما در کشور و فرهنگ ما معمول بوده و متأسفانه درین اواخر بشکل بدتر آن رایج شده است. برای معلومات شما خواهران عرض میشود که درلیسه استقلال چنان لت کردن ها رایج بود که بخواب هم ندیده باشید. مرحوم معلم اخلاق ما که یک شخص مترقی و انقلابی بود وقتی قهر میشد (وبالای چیزهای عادی مثلاً فاجه کشیدن و عطسه زدن قهر میشد) دست به شقیقه شاگرد می انداخت و مویش را آنقدر بشدت کش میکرد که غنچه مو بدستش میماند و بعضاً از روی شاگرد خون جاری میشد. معلم ریاضی و هندسه ما وقتی قهر میشد شاگرد را «طایفه نادان» میگفت و با پنسل بزیر زنج او بشدت میزد که اگر طرف تراش شده پنسل برابر میشد به پوست می درآمد و خون جاری میگردد. معلم جغرافیه ماهرگاه از شاگرد سوال میکرد و جواب صحیح نمیداد چوب کاری میشد؛ یکروز یک همصنف ما که روز قبل هم اخطار دیده بود اما درس را حاضر نساخته بود، او را سر تخته خواست، از جیب خود یک میخ کوچک کشید و همراهی تخته پاک لالک گوش او را به تخته میخ کرد که تا آخر ساعت همانجا میخکوب ماند. معلم دیگری که سه مضمون درس میداد (فیزیک، کیمیا و بیولوژی) هرروز حق و ناحق (خصوصاً بالای غریب بچه ها) قهر میشد و علاوه از «گوش توی» دوجزای دیگر میداد: (۱) در هر سه مضمون یک جوهره صفر (۲) کتابچه را ۲۰ بار نوشته کرده بیار! اما همین معلم با بچه های معتبر سخت گیر نبود، بلکه معلم خانگی شان شده بود. فرهنگ ما بالای فرانسوی ها هم تاثیر کرده بود، چنانچه موسیو هنف همیشه درقات بکس خود یک چوب بیت میداشت و لت هم میکرد، اما دوسه چوب و آهسته.

درین بخش که از دسپلین صحبت میشود، از جمله شوخیهای بیشماریکه شاگردان آنوقت لیسۀ ملالی (که اکنون هرکدام مادر و مادرکلان میباشند) گزارش داده اند که هر آئینه این کتاب رانه تنها خواندنی و جالب بلکه یک اثر مفید تربیتی ساخته و جرأت شان در اظهار صادقانه رویداد ها قابل ستایش است، چند مثال آنرا اقتباس میکنم: شاگردی در صفحه ۲۲۸ مینویسد که «در صنف بالاتر یک معلمه داشتیم.... دختر ها همراهی قلم خود در پشت چین او رنگ می انداختند و بیچاره را آزار میدادند... معلمۀ فرانسوی ما در صنف دوازده مادام فولی بود که او در مقابل زهر زنبور زرد حساسیت داشت. باز ما زنبور را در قطی گوگرد می آوردیم و در ساعت فرانسوی در صنف آزاد میکردیم.» در صفحه ۲۴۲ شاگرد دیگری میگوید «بیچاره معلم پشتو.... من و.... او را بسیار آزار میدادیم. دوستم چون شکل عاجز داشت، وقتی معلم به تخته مینوشت، اوبه پشت کرتی اش رسم زن لچ رامیکشید و او فکر میکرد که من بدم، مرا از صنف میکشید و مرا خدا میداد، از همین لحاظ متأسفانه یک کلمه پشتو یاد نگرفتم.» یک حادثۀ مشابه در صنف هفتم لیسۀ استقلال هم رخ داده بود. مرحوم محمدزمانخان از تحصیل یافته های فرانسه که در وزارت زراعت مدیر عمومی بود، بیچاره توسط بایسگل از علی آباد برای درس دادن با استقلال می آمد و مضمون بیولوژی را بزبان فرانسوی تدریس میکرد، معلم بسیار شریف و لایق بود و معمولاً درس روز را توسط تباشیر بالای تخته مینوشت و ما نقل میکردیم، اما زود زود مینوشت و زود هم تخته را پاک میکرد. برای شاگردانیکه بفرانسوی ضعیف بودند نقل برداشتن از تخته مشکل بود. یکروز معلم صاحب یک کرتی جدید رنگ نخودی پوشیده بود و بهنگامیکه او درس را بروی تخته مینوشت و پشتش طرف صنف بود یک شاگرد (نازادانه از جمله معتبرها) توسط قلم خود رنگ خود بعقب کرتی او رنگ پاش داد. معلم تا آخر ساعت نفهمید، اما وقتی بصنف دیگر رفت شاگردان او را متوجه ساختند، چند روز تحقیقات صورت گرفت و فاعل آن کار نزد اداره شناخته شد، اما چون بچه معتبر بود ما نفهمیدیم که قضیه چطور حل شد زیرا آن شاگرد بیهم بصنف می آمد. ولی مرحوم محمد زمانخان چندی بعد تدریس را ترک نمود.

نتیجۀ این بحث اینست که لت و کوب کردن در سیستم تعلیم و تربیۀ افغانستان بحیث یک روش تربیتی قبول و رعایت میشد و اثرات آن در زندگی خانوادگی که شوهران خانمهای خود و والدین اطفال خود را میزدند مشهود بوده، حتی بعضی وزراء مامورین خود را لت یا چوب کاری میکردند. متأسفانه برای رفع و اصلاح این نقیصه تدابیر علمی از جانب اولیای معارف اتخاذ نشده است. پیشنهاد من اینست که اگر معارف افغانستان در آینده بحیث یک معارف ملی و علمی تبارز بتواند، لت کردن در تمام ساحه های تعلیم و تربیت بحیث یک پالیسی رسمی ممنوع قرار داده شود و برای اصلاح سلوک شاگردان از روشها و معیارهای سیکالوجی کار گرفته شود و سیکالوجی بحیث یک مضمون از صنف دهم بعد داخل نصاب درسی گردد.

در حالیکه شاگردان ملالی با رتباط دسپلین یکمده معلومات خود را «ظالم و قهر آمیز» خوانده از آنها خاطرات خوش ندارند، اما جای مسرت است که از عده دیگر (از قبیل خانم برشنا، رقیه ابوبکر، حمیرا غوثی، صالحه اعتمادی، کبراجان عمر، عزیزه انوری، کوکی انور، حبیبه صدی و غیره) بحیث معلومات مهربان، بتر محبت و

موفق در تدریس نام برده و همچنان در صفحه ۱۲۵ حمیزا نورزائی، شفیقه ضیائی، عاتکه ضیائی، میرمن جان و زرین جان را بحیث بهترین معلمه ها و هم با کفایت یاد کرده اند.

بارتباط شوخ بودن و شوخیها که لازمه رشد جسمی و ذهنی و یک امر طبیعی میباشد، اما بنظر اینجانب بااستناد رویداد های این کتاب در مجموع چنین بنظر میرسد که دخترها نسبت به بچه ها شوختر بوده اند؛ این قضاوت بااساس تجربه شخص خودم از لیسه استقلال است، اگر بچه های سایر لیسه ها هم مانند دختران شریف ملالی رویداد ها را صادقانه بنویسند، شاید پله شوخیهای بچه ها گرانی کند.

شماره مسلسل ۲۵

جنبه اداری لیسه ملالی:

از نوشته های مدیره های لیسه ملالی سیر تکامل جنبه اداری این لیسه فهمیده میشود که خانمهای افغان چقدر محدودیت ها و مشکلات را تحمل و سperi کرده اند تالیسه ملالی بحیث یک موسسه عالی تربیتی عرض اندام کرده است. این لیسه در تصمیم دولت برای رفع چادری رول مهم و اساسی بازی کرده است. خدمات صادقانه مدیره های فرانسوی و خانم برشنا را نباید بدون تقدیر گذاشت. البته فرو گذاشت ها درمورد تفتیش امور تدریسی و لزوم تبدیل بعضی از معلمان مردانه و پیروی از دسیلین شدید درطرز اداره مشهود است، ولی در آغاز هرکار خصوصاً در رابطه با تعلیم و تربیه نسوان بادر نظر داشت حساسیت های محیط، این نوع مشکلات متوقع بوده میتواند. رویهمرفته خانمهای افغان که از صفر شروع و در ظرف ۴۰ سال خود را بسوی تحصیل عالی و ماستری رساندند، و از یک مکتب کوچک در اندرابی حدود هشت لیسه دختران در کابل و صد ها مکتب ابتدائی و متوسطه دختران در سرتاسر کشور بوجود آمد، نمودار استعداد عالی زن افغان در تعلیم و تربیه نسوان کشور است که احصائی آن برابر مرد، ولی احصائی سواد خوانی آن بسیار نا متناسب با مردها میباشد. ما دعا میکنیم باز روزی بیاید که خانمهای افغان امور تعلیم و تربیه طبقه نسوان کشور را بدست با کفایت خود بگیرند و مادران آینده کشور رامطابق به نیاز روز تربیه و بجامعه تقدیم کنند.

مسائل متفرقه:

در صفحه ۳۷ مدیره مکتبیکه در بوستان سرای (سابق باغ و کوتی نشیمن بوبو جان زن امیر عبدالرحمن خان) جایجا شده بود گزارش میدهد که « در جریان تفتیش دروس خصوصاً در قسمت اتاقهای رهائش ملکه سابق باوقایع ناگوار روبرو شدم. دستگیر های پر قیمت دروازه ها را کشیده بعضی آن دستگیر های ساده و ارزان نصب نموده بودند. از سالون بزرگ پذیرائی آئینه های دیواری را از بین چوبکاری کشیده بعضی آن تخته های چوب نصب نموده بودند. اینکار یقین در آخر هفته و یا در شب صورت گرفته بود. حتی تخته های منقوش سقف رادزدیده و با تخته های ساده تعویض نموده بودند. من تمام جریان رابوزارت معارف اطلاع دادم. یکروز یکی از رؤسای وزارت بمکتب آمده شکایت را شنیده سپس گفت «وظیفه شما کنترول نیست، شما صرف مسئولیت تدریس و اداره مکتب رادارید.» این جملات برایم سخت تمام شدند.»

این دزدی طبعاً از طریق ریاست ضبط احوالات و بامر صدارت صورت گرفته خواهد بود، زیرا در آمدن کارگران فنی برای کندن و بیجا کردن تخته های منقوش سقف و آئینه های دیواری و دستگیر های پر قیمت وانتیک دروازه ها بزقت شب، آنهم از یک مکتب دختران در جوار وزارت معارف کار گروه دزدان حرفوی نبوده؛ بلکه دزدان رسمی زیر نظر پولیس این سرقت را انجام و سامان قیمتی و انتیک را با سامان عادی تعویض کرده اند. اخطار رئیس وزارت معارف بمديره مکتب که کار او تدریس و اداره مکتب است نه کنترول ملکیت ها، نمودار این واقعیت است که مقامات بالا از راپور مدیره مکتب بدیده آنرا یک تشبیلزوم خوانده اند. این سامان آلات قیمتی

که امیر عبدالرحمن خان برای تزئینات حرمسرای خود قرار مسوع زیر نظر خود توسط اهل کسبه و نقاشان وطن ساخته و دراطاق رهائش ملکه خود نصب کرده بود بهترین آثار هنری ساخت وطن و معرف مینای دستی و هنرهای زیبای افغانستان بود که بایست درخود بوستان سرای بقسم یک موزیم نگاهداشته میشد و یا بموزیم کابل سپرده میشد، اما اکنون ما نمیدانیم که اولیای حکومت وقت آنها را باطاقهای ارگ یا خانه های والاحضرات نصب کرد و یا بازارهای بیرون افغانستان عرضه گردید؟ درحالیکه والاحضرات کلان، حرمی استملاک داشتند، یک سلسله کارهای خوب و قابل تقدیر نیز از خاندان نادری دیده شده، از قبیل مدرس ساختن دختران و پسران خانواده شاهی در مکاتب دختران و پسران، بدون تفوق و امتیاز و به پیروی کامل از مقررات مکتب که بالای همه یکسان تطبیق میشد، چنانچه یکمده شان ناکام هم مانده اند؛ هکذا دختران و پسران اقلیت های هندو و یهود بدون تبعیض در مکاتب درس میخواندند و د رباره این مطالب در صفحات ۳۹، ۵۹ و ۸۸ قصاریخ تبصره هائی وجود دارد.

دوموضوع دیگر را که من درزمره مسائل متفرقه مطرح میسازم، یکی آن جنبه دسیلینی و اداری هر دو را دربرمیدارد و عبارت از نقل دادن یک عضو اداره بشاگردان باصطلاح معتبر میباشد که یک شاگرد در صفحه ۲۴۹

اینطور گزارش داده است: «مبصره دوران ما در دوره ابتدائی.... و سرمعلمه.... بود که همیشه در وقت امتحانات برای حامد گیلانی و وانه عبدالولی نقل میداد.» این شاگرد از دومامور و دوشاگرد نام برده، ولی خبر جمله به «نقل میداد» ختم شده که معلوم نمیشود یکی شان نقل میداد یا هر دو ی شان.

یک مورد املائی که در اکثر نوشته های مندرج در «قصاریخ ملالی» رعایت شده ولی در بعضی نوشته ها (مثلا صفحه ۲۴۶) رعایت نشده است، و من نمیدانم که این اشتباه از نویسندۀ مضمون است یا از تایپست، فرق و تشخیص بین (است) و (هست) میباشد.

از باب توضیح باید بعرض برسد که فعل معاون (است) مساوی به (دی) پشتو و (IS) انگلیسی، که اشکال ماضی آن (بود) و (بوده است) میباشد، فعل رابط است از مصدر (بودن). مثلا آسمان صاف است - من فرزند اولیاری مادرم استم - او قد بلند است - کابل از حدود ۳۵۰ سال باینطرف پایتخت افغانستان بوده است، و امثالهم. اما (هست) از فعل (هستن) بمعنی وجود داشتن، مساوی (EXIST) انگلیسی که چند مثال آن ذیلا تقدیم میشود:

ای بسا ابلیس آدم روی هست پس بهر دستی نباید داد دست (مولانا)
هستم اگر میروم، گر نروم نیستم (از اقبال) و مقوله معروف دیکارت «من فکر میکنم، پس من هستم».
بطور عموم (هست) باید در مواردی استعمال شود که از لحاظ معانی معنی (موجود بودن) را داشته باشد.

نقد و تقریظ من همینجا پایان میرسد و ختم مقال را در ارتباط به دربدری و بی سر و سامانی افغانها از نوشته های فیلسوفانۀ زنان قصاریخ اقتباس میکنم. محترمه مرضیه غوثی در باب مشکلات امروزی افغانها در صفحه ۱۱۷ مینویسد که «اول عیار نمودن جسم و تفکر در یک مملکت و کلچر کاملاً جدید و بیگانه، دوم کبر سن و بروز انواع تکالیف و مریضی ها، سوم نداشتن یک هدف واقعی. بصورت واقعی کدام راه حل اساسی راجستجو نمیتوان کرد، چه بسا کدام آینده بر ایمان وجود ندارد و این امر باعث گردیده که زندگی بصورت بی هدف پیش برود. اگرچه زیادی سن و بروز تکالیف با گرفتن ادویه و معاینه داکتر قابل علاج است، اما تفکر صالح را در پهنای زندگی روز مره هویدا نمیسازد.» بلی، من موافقم که «نداشتن یک هدف واقعی» یعنی بی هدفی «تفکر صالح» را متأسفانه از بین افغانها زایل ساخته است.

محترمه نسرین ابوبکر گروس هم اندیشه خود را «از عمق انجر بنجرهای فرهنگی» در صفحه ۱۹۸ مقبول بیان داشته است: «... چرا این زوال آخر ندارد، چرا سرعت کامپیوتر و حکمت مولانا کافی نیست و افغانستان چه گناهی مرتکب شده که درین بیست و چند سال شلاق زده خود را از رمق انداخته و هنوز هم بخشایش بسر اغش نیامده، و این «من» کجا بودم و کجا میروم و کجا باید بروم، و صد ها سوال دیگر. نمیدانم جواب در کجاست ... و اعتقاد راسخ تر شده که در هر حل امیل و اساسی ای که افغانستان برای خود تدارک می بیند، آشتی و معارف باید و حتماً از ستونهای زیر بنائی آن باشد.» آمین یا رب العالمین.

مانکلیر - کلفورنیا ۱۲ جنوری ۱۹۹۹ - دکتور سید خلیل الله هاشمیان (برادر مرحومه حبیبه مسعود شاگرد سابق ملالی و مدیر سابق لیسه زرغونه)
یادداشت: در اکثر اقتباسات از متن قصاریخ از ذکر نام صرف نظر و بذکر نمبر صفحه اکتفا شده است.

یادداشت: درباره اشتباهات تایپی، املائی و انشائی که به تناسب حجم کتاب کم است، یادداشت علیحده بمولف ارسال شده است

تقریظ از کتاب «قصاریخ ملالی»

گردآورنده نسرین ابوبکرگروس

توسط عزیزه انوری سابق شاگرد، معلم و مدیره لیسه ملالی

خوشاشوری که درحُب وطن ازسینه برخیزد خوشایارهم آهنگی که این شورش بسریاشد

نسرین جان گرامی،

این قطعه شعر دلنشین را که آقای اسیر شاعر حق بین مادر مدح مرحوم آقای رشتیابرشته

تحریر آورده اندوچه زیبا نوشته اند در قسمت خودت نیز صدق میکند، بالینکه درسن بسیار جوانی

برای تحصیلات عالی خود، وطن را ترک گفته و در خارج از وطن بودی باش داشتی. بافهم و دانش

خودونا گفته نمائد از ازشی که از فامیل گرفته ای بانوشته های پرمحتوا و زحمات شباروزی و حوصله

یادداشت اداره: نقد آثار دیگر بشماره آینده موکول گردید

فراخ به تحریر کتابی که در مورد لیسه عالی ملالی نوشته ای بنام قصاریخ ملالی یا خاطرات اولین لیسه دختران افغانستان، رونق بیشتری داده و سبب افتخار همه شاگردان آن لیسه عالی گردیده است. موفقیت های بیشتر ترادرمورد طبع جلد دوم آن از خالق پاک تمنایمکنم.

گرچه کتاب نباید گفت بلکه تاریخ زنان پیش قدم آن سرزمین باستانی، که چگونه و از کجا شروع و با چه موفقیت پیشرفت کردند یادآوری شده و برای همه زنان افغان که بیاد و بو وطن گرامی خود میباشند بدست آوردن آن خالی از مفاد نیست. خواندن و مطالعه آنرا برای هر زن و دختر افغان علاقه مند بتاریخ وطن لازمی میدانم تا بیاد آورد و با خبر باشند که دختران افغان با چه شوق و علاقه فراوان و زحمات شباروزی از صفر شروع کردند و به صد رسیدند. آنها مصد خدمات عالی در هر رشته که گماشته شدند، داکتر، وزیر، سناتور، اداره چی و غیره شدند، و وظایف محوله خود را بوجه احسن و موفقانه انجام دادند. درین قسمت ناگفته نباید گذاشت که توجه فوق العاده حکومت وقت نیز بر روی مهم در آن داشت. باز هم امیدوارم که زنان فهیمه آن سرزمین تاریخی وظیفه سنگین خود را تعقیب نموده و بیاد آن وطن نامدار و مردم بیچاره خود باشند. خدای بزرگ به آنان توفیق عطا کند تا باریگر آن دوران خوش و شیرین روی کار شود که البته از آرزوهای همه مردم افغانستان عزیز میباشد.

همچنان، در فصل اول قصاریخ ملالی، در حصه مسایل آینده، خواندم که علاوه از نشر جلد دوم، تهیه یک کتابخانه را برای لیسه ملالی هم در نظر داری. این کار به نظر من قابل تقدیر است. موفقیت مزید برایت می خواهم. البته درین حصه هر کدام از علاقه مندان وطن عزیز سهم خواهند گرفت و باید هم بگیرند چه آینده اولاد وطن عزیز ارزش زیاد دارد. من این تصمیم را جد استایش میکنم و از همه دوستان ملالی خواهشمندم که ترادرجع آوری نوشته های خانمهای افغان اعم از شعر، مقاله، کتاب و غیره بفارسی و به لسانهای دیگر دستیار شوند و مواد مربوطه را برایت بفرستند و هم اگر خواسته باشند کتابهای دیگر را که برای لیسه ملالی مناسب میدانند ارسال دارند تا برای شاگردان آینده لیسه ملالی شروع یک کتابخانه آراسته پیش از پیش تدارک دیده شود.

معنی زندگی را کسی درک میکند که رنج و زحمت را بخاطر دیگران تحمل کند. خودت که زحمات شباروزی را قبول کرده ای و میکنی، تاریخ فراموش نمیکند و تا جاییکه از طرز زندگی ات خبر دارم، نیازی به زحمت کشیدن نداری، و اینکه احساس نیکت ترا آرام نگذاشته و در تپ و تلاش برای آینده خوب اولاد وطن و دیگران هستی در نزد خدا و مردم فراموش ناشدنی است. کسانی که حقوق و امتیازات شخصی را همیشه بخود جستجو میکنند بنظر من زندگی برایشان کیفی نخواهد داشت. چقدر خوب خواهد بود اگر فرد افغان ما چه زن و چه مرد مسئولیت های سنگین خود را درک کنند و

هرکس بقدرتوان، وظایف اخلاقی خود را در نظر داشته باشند تا نزد خدا و مردم خود سرفرازی باشند و تلاش برای رسیدن به اهداف نیک را سرلوحه کارهای خود قرار دهند اینک همیشه به اعتراض با دیگران وقت گرانهای خود را ضایع ساخته و مانع جلوگیری از پیشرفت های نیک آنها گردند. امیدوارم همه مردم با احساس مادرین راه از کمک های لازمه خود برای دروغ نکرده و فکر وطن عزیز و اولاد آن باشند چه امروز بحران بیسوادی، اولادهای داخل وطن را سخت تهدید می کند و اگر خواسته باشیم به سعادت حقیقی آنها کمک کنیم باید دست بدست هم داده و از هیچگونه کمک اخلاقی در مورد آنها دریغ ننماییم. اینک با حدیث پیغمبر خدا به این چند سطر نوشته خود خاتمه میدهم: اگر در رنج باشیم و منتظر آسایش، به از آنکه در آسایش باشیم و منتظر رنج! چه اگر در بهترین شرایط زندگی داشته باشیم، اگر خدای نخواستہ ملک و مردم ما بریاد شوند رنج ابدی برای همه ما میباشد. ومن الله توفیق والسلام ...

قابل توجه دوستان ملالی و علاقه مندان کتاب قصاریخ ملالی یا خاطرات اولین لیسه دختران افغانستان گردآورنده نسرين ابوبکر گروس

این کتاب جالب اخیراً در منابع ذیل رسیده و دوستان میتوانند آنرا مستقیماً از آنجا دریافت نمایند:
در کالیفورنیا: فروشگاه پامیر در فریمونت، محترم آقای همایون خاموش، شماره تلفن 510 790 7015
هرسه فروشگاه افغانی در شهر کانکورد

انجمن خانمهای افغان در جنوب کالیفورنیا، محترمه کوکی انور، شماره تلفن 818 709 8053

در نیویارک: کوچی مارکیت، شماره تلفن 718 380 7670

کابل حلال میت مارکیت، شماره تلفن 718 961 4141

در اورجینیا و نواحی مرینند و واشنگتن: کابل مارکیت، محترم آقای غیاثزاده، شماره تلفن 703 212 8400

افغان مارکیت، محترم آقای رفیع حبیب، شماره تلفن 703 212 9529

در انگلستان: Afghan Academy، محترم آقای شاهپور امینی، شماره تلفن 081 579 8436

Society Afghan Residence، محترم آقای سید جان کاروانی، شماره تلفن 081 993 8168

در فرانسه: AFRANE، محترم آقای ایتین ژیل، شماره تلفن 01133 0143 556350

محترم آقای ولی نوری، شماره تلفن 01133 1 4545 0903

در آلمان: انجمن خانمهای رضا کار افغان در آلمان، محترمه رنایوسف منصوری، شماره تلفن 2631 56195

آرشیف افغانستان، محترم داکتر میر محمد امین فرهنگ، شماره تلفن 234 9129144

فروشگاه آریانا، محترم آقای وکیل کریم، شماره تلفن 069 297 0949

در سوئیس و فرانسه نزدیک به سوئیس: محترمه لیلار شتیاعنایت سراج، شماره تلفن 01141 227 351131

قابل توجه شاگردان و معلمان لیسه ملالی

شاگردان و معلمان سابق لیسه ملالی مسکون در قاره های آمریکا، اروپا، آسیا، افریقا و استرالیا که هر کدام ماشاء الله اکنون مادر و مادر کلان خواهند بود، اگر خواسته باشند سرگذشت خود یا خاطرات همصنفان خود را ثبت تاریخ نمایند، با خانم نسرين ابوبکر گروس (که آدرس مکمل شان در اعلان صفحه بعدی درج است) تماس بگیرند. و این مشارکت از جانب مجله آئینه افغانستان (دکتر هاشمیان)

نوم اودپلار نوم : () پارچه امتحان تحریری
 تولوجی : وزارت معارف
 مضمون : ریاست تدریسات
 تاریخ : مکتب ()
 NAME : ()
 CLASS : ()
 SUBJECT : ()
 DATE : ()

سوالات حتمی لیسه ملالی

پلنگ ماده کی وچه های کدام مکتب عاشقش بودند؟ کی وزیر معارف پدر خود بود؟ چغل مرد بود یا زن؟
 ماله رادر کدام صنف میآموختیم و آخرین دفعه ایکه ماله کردید کی بود؟ کدام پدر بدختر خود گفت "بروترا
 کارندارم توزن دشمن من استی"؟ بچه های کدام مکتب کدام دختر شاه کوکولقب داده بودند؟ عارفو کی
 بود؟ پدر کی شبهای امتحانش رادر خانه می گرفت؟ کدام صنف در کجا و چطور شنا کردند و جزایشان چه
 بود؟ پدر کی در روز جنازه اش گفت "شهادتش رابرایش تبریک میگویم"؟ صدراعظم محمد هاشم خان
 باتوماس ذریعه چه تماس گرفت و نتیجه چه شد؟ در روز مظاهره کدام مکتب سر کدام شاگرد ملالی به
 کانکریت خورده خون شد؟ مادر از تنه دربار کدام نفرها گفت "چیزهای راکه دیده کرده ام گفته کرده نمی
 توانم"؟ کی شعر کدام نفر رادر تکیه خانه خواند؟ چلیپا رکجاست؟ اولین جریده مکتب ملالی را کی
 ساخت؟ کی در حجره ای از مسجد مزار شریف تولد و در همان حجره وفات نمود؟ قاری صاحب به کی
 وچراسیب تحفه داد؟ ن.ع. خواستگاری بود؟ چراغفکوره "پنج صدویانزده" غلط است و درینباره به
 اطفالتان چه میگوید؟

شماره مسلسل ۷۵

ای دوست ملالی، ای همدیاری خجسته،

قصاریخ ملالی یا خاطرات اولین لیسه دختران افغانستان گردآورنده: نسرین ابوبکر گروس

جوابهارا مفصلا خدمتان بیان میکند. درینجصد صفحه ای این کتاب تازه، قصه های زیاد تراز صد شاگرد، معلم، مامور و منسوبین ملالی رابه زبان خودشان بایشترازد و صد قطعه عکس، مطالعه میفرماید. هر کدامش مارا در عالم دیگری میبرد و خاطرات دوران کابل مارا تازه می کند. روزگاریغمی و معصومیت ما، سندیی چون وچرای مردم باصفا و بیشه های پرمعرفت ما، باغ ماجراهای جوانی و رنگ واقعیت ما، طلایه دار قرن بیست و یکم و حقیقت پرسوز و مرزنا؛ یاسجل نافرجام و شهاب بسر خورده و سراب تاریخ ما... محتج ر ممیز و مفتش شما باشید.

وطندار ارجمند، بفرمایید و یاد دختر ملالی ما، با این گلاب آسیا و یانوی برازنده کابل ما، از لابلای قصه اولین دختر فارغ التحصیل افغانستان، از فراز خنده های شاگردان و درشویون آخرین دختر مکتب به جستجوی خود روان شویم و گذشته گرانمایه رادرین کتاب بسان "پرده سینما" مشاهده نماییم. محل خرید کتاب، مغازه های افغانها در واشنگتن و کالیفورنیا و یا مستقیما بافرستادن چک یا منی اوردر، تحت عنوان "کابل تک آمد" از آدرس ذیل:

KABULTEC - AMDAM

P.O.Box 2079

Falls Church, VA 22042, U.S.A.

Tel. 703-536-6471

قیمت کتاب برای اشخاص سی دالرو برای موسسات چهل دالر، و قیمت پوسته به داخل امریکاشش دالرو به اروپا هرزده دالراست. لطفا مجموع قیمت کتاب و پوسته هر دو در فرمایش های مستقیم درج باشد. درآمد کتاب برای معارف و دختران ملالی در افغانستان بمصرف میرسد.

نقد بر کتاب «اردو و سیاست در سه ده اخیر»

دکتر غلام مصطفی رسولی ۲۰ دسمبر ۱۹۹۸

پیوسته به گذشته

خوانندگان محترم در بخش اول نقد پیرامون کتاب نبی عظیمی خوانند که چگونه يك صاحب منصب کمونست بعد از اضافه از يك ربع قرن بر افشاگری جنایات خلق و پرچم روشنی می اندازد و باصطلاح دامن خلق و پرچم را از اعمال خانانان شان به وطن و مردم بر پشت شان بلند میکند. کتابی که بنام نبی عظیمی در ۶۴۰ صفحه نوشته شده، بخش قابل ملاحظه آن مرکب از اقتباسات از نوشته های دیگران میباشد. من تمام کتاب را با دقت مطالعه کردم که وقت زیاد را دربرگرفت ولی هدف اصلی در این نقد آنست تا دیده درایانی شبیه به نبی عظیمی را به خوانندگان محترم مجله وزین ویرین آیین افغانستان که واقعا هم از سر آغاز نشرات خود در طول هشت سال در زمره نشرات خارج از کشور مصداق راستین نام خود را با شایسته گی، لیاقت، پختگی و اصالت واقعیت بینانه دریافته است معرفی کنم. واما بعد! نبی عظیمی در صفحه ۸۱ کتاب خود مینویسد: «از این نوشته ها، مطلب از نوشته های حسن شرق است که در فوق آن اقتباس شده - بر می آید که تا هنگامیکه کودتای ۲۶ سرطان پی ریزی نشده بود، احزاب پرچم و خلق به شاه اطمینان داده بودند که در امور دولت مداخله نکنند... درحالی که چنین نه بود و حزب از همان آوان تأسیس خود به طور فعال در اردو کار میکرد... این است همان نقطه ای که تزویر، منافقت، دورویی، دروغ، کذابیت نامردی و عهدشکنی خلق و پرچم را به صورت کل رسا افشا میسازد و این اعتراف توسط کسی نوشته شده که در هشت رژیم - سلطنت محمد ظاهر شاه، رژیم جمهوری داؤدخان، رژیمهای کمونستی دست نشانده مسکو - تره کی، امین، کارمل، نجیب و رژیم های نقاب پوش اسلامی مجددی و ربانی هشت چهره مختلف، هشت لباس متلون، هشت سیمای گوناگون و هشت زبان مختلف را به آموزش و پرورش آموزگاران کرملین خویش بخود اختیار کرده بود. آموزگاران کرملین بدلیل اینکه برای اولین بار در دودول خارجی صدای رادیوی مسکو بود که در نشرات پشتو و دری خود ظاهر شاه را در دهه اخیر قانون اساسی پادشاه دیموکرات خواند و نخستین وکیل کمونستی که در دوره های دوازده و سیزده اولسی جرگه در بیانیه خود محمد ظاهر شاه را به حیث پادشاه دیموکرات ستود بیرک کارمل رهبر و پهبشوی نبی عظیمی بود و این ستایش محیلاته و پرازمکر و تزویر و ازیاداران کرملین حزب دیموکراتیک خلق افغانستان دیکنه شده بود. و با پیروی از این خط مشی نبی عظیمی هم از يك چهره به چهره دیگر در میدان عمل درآمد و این یکی از مثالهای مهم و مبرم دیگر راهم بدست ما میدهد تا دریافته زمانیکه جنایات خلق و پرچم بصورت مستند، بصورت يك آرشیف جمع بندی شده و به صفت يك دوسیه قضائی ترتیب و به دادگاه پش پشده میشود از این اعترافات استفاده حقوقی، اصولی و قانونی بعمل بیاید. در صفحه ۸۲ از قول حسن شرق که ملاقات بیرک کارمل را گویا با سردار داؤد فراهم کرده بود میخوانیم: بیرک کارمل به محمد داؤد چنین گفت:

« ۱ - يك روزنامه یا جریده به نام شخصی دیگر امتیاز بگیرد و نظریات خود را به مردم برساند تا زمینه فعالیت های سیاسی شما میسر و مساعد گردد...»

« ۲ - اگر امکان داشته باشد با اعلیحضرت راه مفاهمه را باز نمایید و بهترین خدمت گذاری به شما این خواهد بود که شما در صورت امکان نائب السلطنه شوید.

« ۳ - کودتا، روش و مبارزه ما با کودتا متضاد بوده و آنرا يك عمل خانانانه و ضد ملي می شماریم و هر کس باین راه اقدام کند ماطرف مقابل آنها خواهیم بود... در مورد توصیه نام نهاد کارمل به داؤدخان برای گرفتن جریده باید گفت که جریده نوشتن و کشیدن و چاپ کردن به نیروی نگارش، پژوهش و تنبیه ضرورت دارد و موجب شعور سیاسی و بصیرت ژورنالیسی میباشد. داؤدخان يك قومندان يك فرمانده و يك عسکر بود و از پرسنپ های با تقشف این سردار خودکامه یکی هم این بود که عسکر باید اخبار بدست نگیرد و نفهمد که در جهان چه واقع میشود و از تبصره های سیاسی دور باشد. از اینرو داؤدخان صاحب بصیرت و شعور سیاسی نه بود. شعور و نظریات سیاسی ایجاب اندوخته و ذخیره علمی میکند و این کار خواهان مطالعه و خواندن و ریسرچ است. داؤد خان قدرت مطالعه رادار خود سراغ نمیدید. يك شعر عادی بیرواز آ و شاهینی بیاموزا را چه اضحاک و رسوایی در لویه جرگه ساخته کی قرائت کرد. و همین کافی بود که دران محفلی که عینا شبیه به « دهری مجلس » رادیو افغانستان بود مقدار فهم مطالعه و دانش داؤدخان را با تمام ذرات هستی او به همگان آشکارا سازد. و باز اگر داؤد جریده ای هم میگرفت این يك تربیون دیگر برای اندیشه های پرچ و بی مفهوم ولی محیلاته کمونستی ترجمه شده گی از روزنامه های شوروی برای کمونستهای کابل در زیر رهبری کارمل میشد. و این مداری سیاسی باز از این حربه به نفع پاداران کرملین خویش استفاده میکرد. نه خیر اینها همه جعلیاتی است خود ساخته و خود بافته حسن شرق و عظیمی. در قسمت توصیه کارمل به داؤدخان برای نائب السلطنه شدن نبی عظیمی دو تن را به باد رسوایی و اقتضاح قرار داده است اول خود حسن شرق را که همچو يك جعل سرائی را در کتاب خود جاداده است. شرق را بخاطر اینکه اگر او چنانچه در « کریاس پوشهای برهنه پای » که در مورد و به فرصتش در ترازوی قضاوت قرار خواهد گرفت، گفته: « که داؤد خان يك شخص ملي و دیموکرات بود...»

ولی حسن شرق را که اکنون به حسن غرب تبدیل شده است باید شرق فهم ساخت که دیموکراسی نائب السلطنه ندارد، دیموکراسی حکومت مردم توسط مردم است. دیموکراسی اراده مردم حاکمیت مردم و قدرت مردم و صلاحیت مردم است. از طرف دیگر داؤد خان اگر صدراعظم بود یا نه بود نائب السلطنه جاویدانی در هر زمان بود نه فقط او بلکه تمام قیماق و عصا خاندان سلطنتی در تمام حکومات افغانستان از عالیترین، نخست ترین، بهترین و شایانترین امتیازات برخوردار بودند. داؤد یا محمد ظاهر کوچکترین کدورت و کوچکترین خصومت و دشمنی نداشت. و تا جاییکه اسناد و مدارک انکار ناپذیر موجود است کودتای داؤد يك سازشی بود بین پادشاه و داؤد و ما در آینده با مدارک و اسناد این موضوع را زیر روشنی شواهد مؤثق به خوانندگان محترم ارائه خواهیم کرد. واما آنچه به دیموکراسی خیره سرانه، تنگ نظرانه و کمونستی کارمل تعلق می گرفت او اصلا این توصیه را نمیتوانست به داؤد بعمل بیاورد. او نزد داؤد اینقدر موقع نداشت. و حسن شرق در اینجا برای طفره رفتن به جعل تراشی دیگری دست میزند و مینویسد که داؤدخان از این گفته رنجیده خاطر شد. به حسن شرق باید یکبار دیگر یاد دهنانی کرد که شما که در آغوش داؤد خان يك عمیدستور پاداران کرملین تان کار کرده اید بسیار خوب درک میکنید که داؤد رنجیده خاطر نمیشد. داؤد، با پرورش از عدم مراعات کرامت قلم و ادب، سرگین دماغ میشد. اورنجیده خاطر نمیشد بلکه دیوانه میشد و بهمین وجه او را لیونی سردار میگفتند. پس کارمل یکدام جرت به همچو يك انسان خودسر و خودرانی مشوره میداد. به هر حال، برگردیم به بخش دوم اعلامیه کارمل در حضور محمد داؤد. شخصی دیگری نی بلکه کارمل میگوید که روش ما و مبارزه ما با کودتا متضاد بوده و آنرا يك عمل خانانانه میدانیم.

زهی شرمساری این پرچمدار دون همت پرچمیان! همچو يك دروغی! و پیروان دون قلم او با اندیشه های پوسیده و افکار گنبدیده هنوز این جعل یافیهارا بر روی کاغذ میتراوند. از حسن شرق و نبی عظیمی اگر سؤال شود که چنانکه خود در کتابش مینویسد، اینکه در نیمه شب نیروها را به هر کت درآوردید و زمام امور

را بدست گرفتید آیا این کار با اراده ملت از طریق پارلمان از طریق انتخابات از راه حکومت مردم توسط مردم صورت گرفت؟ و آیا این کودتا نه بود؟ و ولایت که رهبر نامرد و وطن فروش شما کارمل سوار بر تانکهای روسی شبیه به عروسی که تازه او را شهر گشت کرده باشند بر تخت کابل نشست آیا این کودتا نه بود آیا این یک عمل خانمانه و ضد ملی نه بود و آیا کارمل که به نوشته شرق و عظیمی که گفته بود هرکس به این راه اقدام کند ماطرف مقابل آنها خواهیم بود، راستی هم طرف مقابل آنها واقع شد و یا اینکه شب زفافش را در آغوش بادیگارد های روسی اش سپری کرد؟ دون خامه کی نوشتار، ضد نقیض و جفنگ سرایی مؤلف کتاب از مرز منطقی و تفکر گذشته است. رجف دیگری که در صفحه مابعد در صفحه ۸۲ سروده شده است اینست که این ادعا که در کمیته مرکزی داؤدخان هیأت رهبری پرچم وجود داشت یک ادعای خیالی و کذب حقایق به نظر میخورد.

فیض محمد وزیر داخله و نعمت الله پژواک وزیر معارف، غلام جیلانی باختری وزیر زراعت، شاه محمد دوست که بعدا وزیر خارجه دوران ببرک کارمل بود، قدیر نورستانی، پاچاگل وفادار وزیر سرحدات و تعداد زیادی از فرماندهان خورد رتبه و کلان رتبه که بعد از قتل میوندوال توسط صمد اظهر به چوکیهای بزرگ رسیدند مگر پرچمی نه بودند. در صفحه ۸۷ نبي عظیمی یا کمونست دیگری صديق فرهنگ مناقشه دارد و مینویسد: «عبدالحمید محتاط نیز پرچمی نه بود و عبدالقادر پیلوت نیز هیچگاهی پرچمی نه بود همانطوریکه خلقي نه بود.....»

از این گفتار چنین به نظر میرسد که نبي عظیمی به آنانیکه پرچمی بودند يك امتیازی قائل شده است که در صفحات بسیار بعد بر آن پیچیده است. ولی در اینجا صرف بهمین اکتفا کرده که فلانی پرچمی بود و آن دیگری نه بود. و اما اگر از آقای نبي عظیمی سؤال شود که مگر خلقي و پرچمی هر دو در جنایات، آدم کشی، وطن فروشی، عهد شکنی، تجاوز و سرقت و راهزنی به حیث اعضای حزب دیموکراتیک خلق چه تفاوتی از یک دیگر داشتند؟ آیا خلقي هم مانند پرچمی نوکر و مزدور روس نه بود؟ و اینکه نبي عظیمی جنرال عبدالقادر را شبیه به دستگیر پنجشیری گاهی به خلق و گاهی به پرچم سوییچ میکند این یک پدیده طبیعی بی پرسشی و ارتجاعیت و انعطاف پذیری کمونستها و منافقین است. ولی یک چیزی را مردم صاحب بصیرت افغانستان فراموش نمیکند و آن اینکه در زمانیکه رهبر کبیر عظیمیان نابغه بزرگ تره کی پادروان به قدرت بود کودتای را با اشتراک پیلوت عبدالقادر، جنرال شاه پور احمدزی و میر علی اکبر زیان زد عام و خاص و وجیزه میتینگهای پر جیب و صدای خلقي ها ساختند و هر روز در یکی از میدانهای کابل و ولایات افغانستان میتینگی برپا میکردند و نامهای قادر شاه پور و میر علی اکبر به حیث خائنین به وطن و انقلاب نور با گلپاره گی که خصلت آنها بود پیاپی یاد میشد. ولی از جمله آنان میر علی اکبر و شاه پور خان احمدزی اعدام شدند و جنرال قادر زنده و سلامت برآمد. اگر عبدالقادر پرچمی نه بود و اگر او را روسها ارتباط نداشت چطور نجات یافت و آن دو دیگر را که مردم بیگناه و ملی و وطن پرست بودند چرا به شهادت رساندند.

در صفحه ۹۷ میخوانیم: «ریس دولت قبل از محاکمه سردار عبدالولی من و آصف الم را به نزد خود خواست و گفت وظیفه شما دونفر که نسبت به دیگران به من نزدیکتر هستید، اینست که دلایل و اسناد کافی علیه سردار ولی فراهم نمایید تا در محکمه به جرای اعدام محکوم شود. گرچه ما هر دو نفر نفهمیدیم که به کدام علت به وی نزدیک تر هستیم اما پیروی خود نیادردیم و کار خویش را با جدیت آغاز نمودیم.»

اینجا نیز از جعلیات و الوهیات فریب دهنده کمونستی استفاده بعمل آمده و نویسنده کتاب خواسته است تمام شکنجه ها و ترور و دهشت را بر لیونی سردار حواله کند. برای این منظور در فصل پنجم کتاب خود در صفحه ۱۱۵ در بخش دوسیه سردار عبدالولی مینویسد: «میگیرند هیأت تحقیق که در رأس آن عبدالصمد اظهر بود بازور، فشار، تهدید، لت و کوب و استعمال دنده برقی از وی اعتراف گرفته بود... اگر این واقعیت باشد در انصورت باید سردار عبدالولی که قبلا هم شواهدی درباره جرم فیریر مظاهره چیان روز سه عرق درباره او موجود بود محکوم به اعدام میشد. ولی چنین که نشد و نبي عظیمی در صفحه ۱۱۶ مینویسد که داؤدخان باز مارا نزد خود خواست هدایت داد که چون دوسیه مذکور در اثر لت و کوب و شکنجه پریس های پرچمی ترتیب گردیده و اعتراف گرفته شده و دگر جنرال فاروق خان رئیس محکمه این جریان را تأیید میکند بناء دوسیه مذکور حفظ و نابرد را بر اثبات بدهید.»

والله اعلم. اکنون که داؤدخان هم وجود ندارد و فاروق خان هم تنها کسیکه راست و دروغ این حرفها را میتراند ثابت کند سردار عبدالولی است. اگر آیینة افغانستان باو میرسد و او کتاب ستر جنرال عظیمی را به حیث یک فرد حری و یک جنرال مطالعه میکند شاید نظر خود را بفرستند. در غیر آن قضاوت در این زمینه مشکل است ولی سؤال در اینجا است که داؤدخان چطور از پسر عموی خود دفاع کرد مگر از میوندوال و جمعیتی بیگناهی که با او یکجا به شهادت رسانده شدند خبر نداشت. اعتراف که بازور شکنجه از همه گرفته شده بود و میوندوال کودتا نمیکرد.

و اما داؤدخان تمام مال و دارایی خاندان سلطنتی را به ایتالیا فرستاد. تا دختران رجم غلام بچه برای کار و خدمت ظاهر شاه به ایتالیا فرستاده شد. یک قلم مال خاندان سلطنتی بیجا نشد، حتی لباسهای زمستانی پادشاه را باو فرستادند. و باز از پسر عموی خود اقرار میگرفت و باز او را به اعدام محکوم میکرد. این جعل باقیهای عظیمی و امثالهم برای آنست تا ذهنیت هاراطوری عیار کنند که شکنجه های بعدی اتهام کودتا یر شهید میوندوال و خان محمد خان مرستیال و جنرال عبدالرزاق خان قومندان هوایی و جنرال عبدالسلام ملکیار و غیره همه کسان بیگناه هم با مر سردار داود بعمل آمده بود. در حالیکه در برنامه دوساعته رادیوی ۲۴ ساعته صدای افغانستان از کلیفورنیا که زیر عنوان مشعل داران هنر وقف بیست و پنجمین سالمرگ شهادت میوندوال به نشر سیرده شد همه صدای دگر جنرال عبدالرزاق خان قومندان سابق هوایی و جنرال ملکیار رئیس سابق تشکیلات وزارت دفاع را شنیدند که شکنجه گران آنها کی هابودند و چه آدم نماهای دیوا که قلم از ذکر نام شان عار دارد چه نوع مظالم غیر انسانی را بر آنها روا میداشتند. در صفحه ۱۰۲ میخوانیم: «این پروگرام با برنامه عمل حزب دیموکراتیک خلق افغانستان، شباهت داشت. نبي عظیمی کوشیده است به حزب دیموکراتیک خلق برنامه و پروگرامی بترشد. این کدامین برنامه بود و چسان عملی شد. اهداف این برنامه اگر در خط مشی سیاسی که از طرف پادروان تره کی در شبهای اول کودتای تنگین ۷ ثور ۱۳۵۷ و یا در چند فرمانی بی سر دیا و پیبهره و مخالف روایات و عنعنات مردم افغانستان وضع شد جاگزین شده باشد اصلا وجوه مشترکی با پروگرام داؤد خان نداشت. پروگرام داؤد خان پیروی از سیاست اقتصاد رهبری شده از برنامه های سابق بود که در زمان حکومت محمد هاشم میوندوال در برنامه دیموکراسی مترقی از طریق رادیو اعلان شد. منتها با تفاوت اینکه دیموکراسی مترقی خواهان حقوق و آزادیهای واقعا دیموکراتیک برای مردم بود که از طریق قانون اساسی باید بسط و توسعه پیدا میکرد. و آن دیموکراسی از طریق انقلاب فرهنگی و علمی و بلند بردن سطح دانش مردم تا پایه پیروزی رسانده میشد نه از طریق کودتا. و یا رویکار آمدن داؤد خان همه روزنه های آزادیهای دیموکراتیک بر روی همه مردم افغانستان بسته شد (لمحیه در شماره آینده).

یادداشت اداره: بقرار اطلاعات واصله از پشاور یکمده از اولیای باقیمانده حزب پرچم که عمدتاً در اروپا (هالیند، جرمنی و سویدن) بحیث ریفیوجی زندگی داشته و هنوز هم در سیاست مشق مینمایند، در سال ۱۹۹۶ اول در هالیند و بعد از آن در جرمنی جمع شده تصویب کردند که یکمقدار اسیر داخل حزب را خود شان فاش بسازند -

این تصمیم در بنوقت بخاطری گرفته شد که در روسیه اسناد مخفی کاجی بی بازار برآمده و روسها شروع کرده اند بنوشتن کتابها و خاطرات خود در مدت اقامت ده سال در افغانستان. اگرچه تصمیم پرچمها با اثر تقاضای حزب کمونسنت روسیه صورت گرفته و پرچمها در نظر دارند تا حد ممکن مداخلات و دستبازیهای سیاسی و نظامی اتحاد شوروی سابق را بپوشانند و بشوریهها قسما برائت بدهند، چونکه حکومت کنونی روسیه در نظر دارد بهمکاری جمعیت ربانی یکبار دیگر در افغانستان نفوذ خود را گسترش بدهد. پرچمها برای مرحله اول این افشاگری جنرال نبي عظیمی را که در آنوقت در تاشکند بود گماشتند و نه تنها اسباب معیشت او و فامیلش را توسط روسها در تاشکند فراهم ساختند بلکه مصارف طبع کتاب رانیز از ذخایر عظیم حزب پرچم که در صلاحیت عبدالوکیل پرچمی در سوویس است، وعده دادند. هنگامیکه نوشتن کتاب بپایان رسید و بخش های مختلف آنرا قبلا اولیای حزب پرچم ملاحظه شد کرده بودند، از یکطرف چاپ آنرا در پشاور از بودجه پرچم اجرا کردند و از جانب دیگر بعد از ائتلاف اخیریکه بین اعضای فراری پرچم و اعضای جمعیت معزول ربانی صورت گرفته، از آنجائیکه جریده (امید) ارگان رسمی تبلیغات جمعیت ربانی - مسعود میباشد، بمنظور معرفی و تبلیغات در باره کتاب جنرال عظیمی، در اوایل سال ۱۹۹۸ باساس یک قرارداد مبلغ بیست هزار دالرطور پیشکی از بودجه پرچم در سوویس بجریده امید تادیه گردید تا قسمت های عمده متن کامل کتاب «اردو سیاست» را در جریده امید اقتباس و نشر کنند که اینکار از مدت شش ماه باینطرف در جریده امید بطور مسلسل دوام دارد. علاوه بر اولیای پرچم در مقابل تادیه ۲۰ هزار دالر از امید تعهد گرفتند از هر شماره ایکه کتاب عظیمی در آن اقتباس میشود بتعداد ۳۰۰ شماره بدسترس ارگان پرچم گذاشته شود و آنها این شماره ها را در کمپهای مهاجرین در ایران، پاکستان، هندوستان، تاجکستان، ازبکستان و حتی بیکتعداد حزبیهای خود در اروپا طور مجانی توزیع میکنند تا افغانهای مهاجر که توان خرید کتاب راندارند از محتویات آن آگاه شده شکار تبلیغات کمونسنتی قرار بگیرند. منبع علاوه میکند که کتاب جدیدی که متمم کتاب نبي عظیمی خواهد بود توسط یکی از برجستگان پرچم (باحتمال اغلب عبدالوکیل) در حال نوشتن میباشد و شاید در سال ۲۰۰۰ در بازار عرضه شود. قسمت های عمده آن کتاب نیز بموجب قرارداد علیحده در جریده امید نشر خواهد شد.

نظری بر کتاب نبي عظیمی

از کوزه همان تراود که در اوست

عبدالحمید انوری از کانکور

جنرال نبي عظیمی کتابی نوشته اند بنام «اردو سیاست درسه دهه اخیر افغانستان»؛ هرچند کتاب را هنوز مطالعه نکرده ام، اما چسته و گریخته بعضی قسمت های آنرا در هفته نامه (امید) که میدان تاخت و تاز زبرداری گریخته گیهای چون نبي عظیمی، بیرنگ گوهدامنی، رهنورد زریاب، اکرم عثمان، و اصف باختری و امثال شان میباشد، از نظر گذرانده ام.

امانظری یکی از نوشته های جنرال عظیمی منتشره امید معرفی خوبی برای کتاب مذکور میباشد. ایشان در قسمتی از نوشته خویش مینویسند: «... ابلهانه تر آنست که انسان بدون اسناد و مدارک محکمه پسند، از خورد و بزرگ یک سازمان بزرگ سیاسی را که تعداد آن بنا بر روایت و حکم تاریخ حتی بمدها هزار میرسد، مزدور، وطنفروش و جاسوس بشمارد.» بادر نظر داشت این طرز برداشت، نمیتوان از کتاب مذکور توقع داشت که مسائل سیاسی - نظامی افغانستان را صادقانه و بیطرفانه مورد تجزیه و تحلیل قرار دهد.

از جنرال صاحب عظیمی باید پرسید که آیا وطنفروش شاخ دارد یا دم، و یا اینکه یک تاپه بزرگ سرخ رنگ در پیشانی شان حک گردیده که دلالت به وطنفروشی شان نماید؟ نخیر جنرال صاحب، لازم بشاخ و دم و تاپه مخصوص نیست، ده سال مملکت رازیر و رو کردن و آنرا بویرانه مبدل کردن، ده سال قتل و کشتار مردم، حدود دویست میلیون شهید و پنج میلیون آواره، صدها هزار زخمی و معیوب، بیوه و یتیم و بصورت عام و تام در خدمت اشغالگران روسی بودن و... (اگر این لست را ادامه بدهم ایجاب یک کتاب ضخیم رامیکند). آیا اینها دلیل کافی برای ثبوت وطنفروشی نیست؟ آیا بخاطر دارید که در شکنجه گاه های متعدد مرکز و ولایات افغانستان توسط کمونسنت ها بر فرزندان برومند ایندیار چه میگذاشت؟

آیا منکر این واقعیت تلخ استید که رشیدترین و صادق ترین فرزندان افغانستان، بدترین و وحشیانه ترین شکنجه هارا که قلم از بیان آن عاجز است، در حالی تحمل میکردند که شکنجه گران، اعضای «سازمان بزرگ سیاسی» تان بوده و مشاورین روسی بالای سرشان ایستاده بالای آنها امر و نهی نموده از شکنجه هموطنان ما لذت میبردند؟! آیا پلیگونهای زندان مخوف پلچرخي وزنده بگور کردن هارا فراموش کرده اید؟؟ آیا بخاطر دارید که تظاهرات دختران و پسران مکاتب کابل در نهم ثور ۱۳۵۹ بوسیله اعضای حزب، سازمانیه و خادیهست های «سازمان بزرگ سیاسی» تان وحشیانه بخاک و خون کشانیده شد؟! باز هم اگر این سلسله را ادامه دهیم سخن به درازا خواهد کشید. خلاصه آیا در خدمت روس بودن و بمقابل مردم خود اسلحه کشیدن و دمار از روزگار شان برآوردن، دلیل کافی و محکمه پسند برای وطنفروشی و جاسوسی نیست؟!

آقای عظیمی، آیا این کافی نیست که بصورت اوسط از هر دو فامیل افغان یکی آن، یک با چند نفر از اعضای خویش را در اثر جنایت و وطنفروشی خلیقا و پرچمپها از دست داده اند؟! بلی جنرال صاحب، این حکم تاریخ و حکم مردم است که خلیقا و پرچمپها بدون استثناء خاین، جاسوس، و وطنفروش و مزدور بوده اند و استند. بنظر شما آقای عظیمی، و وطنفروش به چه کسی اطلاق میشود؟ و جاسوس، مزدور و خاین کی ها اند و فرق شان با خلیقا و پرچمپها در چه است؟؟

جنرال صاحب اگر نه چنان است، پس لطف کرده از آن بگفته شما «سازمان بزرگ سیاسی» تان چند نفری را نام ببرید که در جریان جهاد و تجاوز اشغالگران روسی اعتراض کرده باشند و یا بصورت احتجاج «سازمان بزرگ سیاسی» تانرا ترک گفته و در صف مقاومت ملی پیوسته باشند. آیا خود شما از اعمال گذشته تان ندامت کرده و از مردم معذرت خواسته اید؟ آیا شما را چه نوع اعمال درین مدت کوتاه سترجنرال (بلند ترین رتبه در اردو) ساخت؟ آیا شما خود لیاقت این رتبه را داشتید یا روسها شما را بان مقام رساندند؟ و بالاخره آیا اکنون در نزد وجدان تان بجنایات تان معترف شده اید و آياشهامت آنرا دارید که در مقابل مردم بخیانیت خویش اعتراف نمائید؟ بلی، آقای عظیمی، از خورد و بزرگ «سازمان بزرگ سیاسی» تان و وطنفروش، خاین، جاسوس و مزدور بودند و هنوز هم استند و هر کدام نظر بموقف حزبی و سازمانی شان مسئول بوده و جزا بگوی اند و بزرگترین سند محکمه پسند همانا شهادت بیش از یک میلیون افغان بیگناه و وطنپرست بوسیله خلیقا و پرچمپها و بآداران روسی شان میباشد. و این محکم ترین سند است !!!

اگر تعداد شهدای جنگ افغان - روس را حدود دو میلیون و تعداد اعضای «سازمان بزرگ سیاسی» تانرا بگفته خودتان «صدهزار» قبول کنیم، پس هر فرد خلقی پرچمی قاتل ۲۰ نفر افغان بوده و هر کدام بهمین جرم باید بیست مرتبه بدار آویخته شوند، البته مسئولیت جنرالانی مثل شما و «رفقای» تان بیشتر ازین است ! شما که یکبار قسم عسکری تانرا در مقابل شاه افغانستان شکستید، بار دیگر در مقابل داود خان شهید شکستید و بار دیگر قسم تانرا در مقابل مردم افغانستان که مسئولیت حفظ جان و امنیت شان بدوش تان بود، شکستید، و نامردانه در مقابل مردم تان اسلحه کشیده و در صف دشمنان مردم خود قرار گرفتید، چندین بار باید محکمه شوید و هم چندین بار محکوم و هم باید چندین بار بدار آویخته شوید !

بکدام ملت است این، بکدام مذهب است این که کشند عاشقی را که تو عاشقم چرائی ؟

نوشته مختصر فوق بپایان رسیده بود که جنرال صاحب عظیمی گل دیگری را به آب داده و نوشته تحت عنوان «دفاع از زندگی، هستی و شرف مردم» در شماره ۳۵۴ هفته نامه (امید) بجواب آقای حامد علمی به نشر سپردند که از چشم سفیدی و دیده درائی ذاتی شان و اینکه تا اکنون هم «کمونست دو آتشه قرار دارند» نمایندگی میکند. درینجا قسمت هائی از نوشته شان را نقل کرده و بعد از یک تبصره کوتاه قضاوت را به هموطنان شریف خویش وا میگذارم.

جنرال صاحب مینویسند: «... هر قدر بگذشته خویش مینگرم، هیچ موجبی برای شرمندگی و انکسار نمی یابم. وجدانم طیب و طاهر است و دستانم پاکیزه. بلی، من عضو حزب دیموکراتیک خلق افغانستان بوده و هستم و هنوز موردی نمی یابم که این افتخار را از دست بدهم و مانند بعضی ها از عضویت این حزب پشیمان باشم و یا از ارتباط و پیوند نزدیک با آن شرمند و خجل... برگزیده خویش خط بطلان بکشم، توبه و استغفار نمایم، آنهم به نزد آن ناکسانیکه اگر خوب تول و ترازو شوند بیول سیاهی هم نمی ارزند.»

آقای عظیمی، اینکه بعضویت حزب منحل تان افتخار دارید، من که موجب افتخاری در آن نیافتم: حزبیکه بحمايت و کمک شما صاحب منصبان، سپاهیان روس را بالای ناموس افغان (بشمول خواهر و مادر خودتان)... کرد، ده سال در خاک خود بزیر سایه سپاه روس حکومت نمود و حدود دو میلیون نفر اعم از زن و طفل را قتل عام نمود - و اینکه موجبی برای شرمندگی نمی یابید از بی وجدانی تان نمایندگی میکند. جنرال صاحب عظیمی، شما لازم نیست که از افراد معذرت بخواهید و یا بگفته خودتان از «ناکسانیکه بیول سیاهی نمی ارزند»، اینها همان ناکسانی استند که با شما و اعمال تان همنا نشد و وطن را برای لگد مالی شما و ستوران روسی ترک گفتند. شما از مردم افغانستان که باشهامت ترین، فداکارترین، قهرمان ترین، مقاومترین و مظلوم ترین مردم در روی زمین اند و هر کدام شان صدهزار لیتن بچه ای همچون شما را برابر یک مگس ارزش نمیدهند، اگر معذرت نمیخواهید، شاید باین تصور باشید که بار دیگر بکمک بآداران روسی تان در افغانستان جنرالی کنید، اما بدانید که بعد ازین اعتراف کمونست مابانه تان حتی جسد کشیف شما هم در خاک پاک جایگاه نخواهد داشت !

جنرال صاحب در جای دیگر نوشته خود چنین قلمفرسائی مینماید: «جنگی که بخاطر دفاع از شرف و ناموس و حیثیت و آزادی خودت و مردمت انجام میدهد، چه در قاموس نظامی و چه در قاموس حقوقی، بنام جنگ مشروع و عادلانه یاد میشود و هیچ لکه ننگی بر جبین و دامن انسان نمی نشیند.» جنرال صاحب، اگر جنگ شما و «سازمان بزرگ سیاسی» تان بکمک بیش از یکصد هزار عسکر روسی در مقابل مردم بی دفاع خودتان، جنگ عادلانه بوده، پس جنگ مردم افغانستان بمقابل «سازمان بزرگ سیاسی» تان و رفقای روسی شما باید یک جنگ غیر عادلانه بوده باشد! واقعا که چشم سفیدی و دیده درائی هم اندازه ای دارد ! درینجا من از خود سوال میکنم

څنگه لویه جرگه - چه نوع لویه جرگه ؟

د آييني افغانان د محرم جلونکي د اکبر صاحب هاشميان ۱
 تاسي د آييني افغانان د مجلې په ۴۴۰ گڼه کي د لوي جرگي د وړاندیز کړي او هم د
 د د د ل افغان، ملي وحدت، حريدي جي کرم سراج و حاج د همدې کال د غوروي
 سياستې کي د لوي جرگي د باره جي د کرم عبدالستار سرست د پخواني پادشاه نښاند
 په پرته شيريزي وړاندیز کړي دي .

تاسي نه پوښتنه کوم چي ستا کي اود د علي سراج و حاج د وړاندیزونو
 کي د لوي جرگي د رير کيدو د باره څه توپير دي ؟ همدې ده چي مړي باره او
 مړي موضوع کي رڼا ورکوي . د رڼا د کيدو غريب يا د کلواردو (در باله) ۲

2-

برادر محترم جناب غريبار صاحب!
 باتشکر از نامه و سوال شما که یک موضوع حیاتي و مهم را بالا کرده اید، در حدود توان و بسیار صادقانه عرایض خود را تقدیم میکنم. درین نوشته سعی میشود تا عاری از تحب و بغض شخصی بوده حقایق و واقعیت ها با اساس اسناد و مدارک بطور آفاقي و غیر قابل انکار ارائه شود:

۱ - عرف و عنعنۀ جرگه در بین افغانها : مورخین یونانی حدود ۲۵۰۰ قبل از امروز راجع به عنعنۀ جرگه در بین افغانها یادداشت هائی بجا گذاشته اند و مرحوم پوهاند حبیبی در اثر شان بعنوان «تاریخ افغانستان قبل از اسلام» درینمورد گزارشی دارند . همچنان مورخین اسلامي از دوام عنعنۀ جرگه در بین افغانها در دوره اسلامي گزارش داده اند .

چنین بنظر میرسد که بسیار پیش از استیدیوم آتن (Stadium of Athens) و فورام روم (Forum of Rome) و ماگنا کارتای (Magna Carta of England) انگلیس ۳ ، عنعنۀ جرگه در بین قبایل افغان برای حل و فصل قضایای اجتماعی شان رواج داشته است .

۲ - اهمیت جرگه در افغانستان معاصر : در تاریخ معاصر افغانستان، از سه صد و پنجاه سال باینطرف جرگه های قومي و قبایلي و جرگه های ملي که آنرا «لویه جرگه» مینامند، حلال قضایا و مشکلات اجتماعی افغانستان بوده است . در اذهان عامۀ همۀ اقوام مردم افغانستان لویه جرگه تا امروز عالیتیرین مرجع و موسسۀ اجتماعیت برای حل قضایای ملي مردم افغانستان ، ولی بار اول برهان الدین رباني بمنظور غصب قدرت و دوام حکومت غیر قانوني خود از دایر ساختن لویه جرگه طفره رفت ، و بار دوم تحریک طالبان لویه جرگه را یک عنعنۀ غیراسلامي تلقی نموده با دایر ساختن آن توافق نشان نمیدهند .

-
- (۱) استیدیوم آتن، قدیمترین محل اجتماع مردم دریونان باستان برای مسابقات سپورتي و مباحثات اجتماعی بود.
 (۲) فورام روم، قدیمترین محل اجتماع مردم در روم باستان برای معاملات تجارتي، مسائل قضائي و مباحثات اجتماعی بود.
 (۳) ماگنا کارتای انگلیس، بعد از یکدوره طولاني مطلقیت در آنسرزمین، در سنه ۱۲۱۵ میلادي بارادۀ ملت بالای جان (King John) پادشاه انگلیس امضاء شد و بعد از آن تاریخ آزادیهای دیموکراتیک تا امروز نصیب مردم انگلیس گردید .

آیا در جسمیکه یک قطره خون اصل افغان دمیده باشد، مانند آقای عظیمی قضاوت کرده میتواند؟ آقای عظیمی در ختم نوشته خویش چنین مینویسد: «... در فرجام با صدای رسا اعلام میدارم که این بنده حقیر، هیچگونه ضرورتی در هیچ موردی برای دفاع از شخص خویش در برابر هیچ کسی ندارد...» آقای عظیمی، شما با تمام دیده در اثبات ذاتی خویش مدعی هستید که ضرورتی به هیچگونه دفاع از شخص خویش را ندارید، ولی با تمام حقارت و چشم سفیدی چند سطر بالا تر از این جملات می نویسد: «... آه! من نمیخواهم در مورد عملکرد خویش در جنگهای دفاعی و مشروعی که بخاطر دفاع از زندگی و هستی و شرف مردم و وطن، مخصوصا اهالی غزنی، هرات و کابل انجام داده ام، سخن بگویم...»

جنرال صاحب عظیمی، این جملات شما که از مغز مریض و وجدان فروخته شده تان تراوش کرده است، خود کوشش بیهوده ای است برای دفاع از عملکردهای گذشته تان و خاک انداختن است بالای جنایات بیشمار که مرتکب شده اید و مطمئن باشید که نه از جنگ عدالت مردم فرار کرده میتوانید و نه از عدالت خداوندی (که به آن ایمان ندارید!) و عاقبت دست مردم است و گریبان شما. بامید آروز! روزی برسد که به ستونت بزنند سرت ببرند و چوب به بزنند!

ختم - عبدالحمید انوری از کانکور د کلیفورنیا - مورخ ۸ فروری ۱۹۹۹

حسن شرق: ملحد، ملعون، جاسوس و خائن و کتاب شیطانی او

محمد ابراهیم مهاجر از آرنج کونتی

داکتر صاحب من از اهل مطبوعات نیستم، اما چیزی که شنیده یادیده ام وظیفه اسلامی و ایمانی خود دانسته بخاطر آگاهی هموطنان خود بعرض میرسانم.

چندی قبل دوستی بمن تکلیف نمود تا کتاب «کرباس پوشان برهنه پا» نوشته حسن شرق، صدراعظم دوره کمونستی را بخوانم. اینک در آنمورد انتباه خود را مینویسم. حسن شرق کتاب شیطانی را بخاطر برائت خود نوشته تا بزم خودش بکلی از گناهان کبیره پاک و یک مسلمان وطنپرست جلوه نماید. این کتاب در حقیقت مانند شمشیر تیزی است که بقلب ملت بیچاره و بی دفاع زده و بزرخمهای افغانهاییکه اولاد شیرین خود را بخاطر آزادی میهن خویش از دست دادند، نمکپاشی نموده است. هر کس این کتاب را بخواند به بیحیایی و خیره سري این خائن و وطنفروش ملتفت میشود، او که جاسوس روسها بوده و است و خواهد بود، که از آن انکار نمیتواند، زمانی که کودتای سرطانی داوود خان موفق گردید، شرق معاون صدراعظم مقرر شد که در حقیقت کارهای صدارت را پیش میبرد. بمجردیکه اشغال و وظیفه نمود اولین کاری که نمود نام «محمد» یعنی نام پاک حضرت سرور کاینات (علیه السلام) را از نام خود دور ساخت، قربان نام حسن شود که این پلید به این نام هم نمی ارزد، ولی او نام حسن شرق را حفظ کرد و تخلص (شرق) را هم بخاطری انتخاب کرد که در آنوقت بلاک شرق بلاک کمونستی بود و او با انتخاب این لقب از اول خود را نمایان ساخت که کمونست و طرفدار بلاک شرق یعنی بلاک کمونستی میباشد. بلی اعمال بعدی او در افغانستان نشان داد که او چوچه و غلام حلقه بگوش لینن میباشد. لیکن اوبزیر بال محمد داود خان خود را پنهان ساخته، افسوس که ملت افغان این چهره خبیث را از اول نشناخته بود. و قتیکه روسها بعد از چندین سال آزمایشات متواتر و قتیکه بصداقت و اعمال جاسوسی او برای برپایی افغانستان مطمئن شدند، در کودتای داود خان که کمونستها اختیارات زیاد پیدا کردند، او را بحیث معاون صدراعظم و بعد از آن در دوره نجیب الله که روسها در افغانستان بشکست مواجه شده بودند، برای جبران شکست و تسلط دایمی خود بار دوم حسن شرق را بحیث صدراعظم مقرر نمودند. شرق برهنمائی مشاورین روسی خود شبها در محافل روسها در سفارت شان غرض ادای احترام و عیاشی و رقص میرفت، در حالیکه با چند زن شهروار افغان هم روابط غیر مشروع داشت و یکی از این زنها را باشوهرش همراهِ خود در سفارت دهللی برده بود که همه ازین ماجرا خبردارند. نمونه های عیاشی کمونستها و محافل عیش و نوش شان که توسط اناهیات ترتیب و زنها افغان به بغل روسها داده میشد در کتاب برادر نجیب الله بطور مستند ذکر شده است.

۲) در وقت داود خان که معاون او بود، در ظاهر میگفت نظریات داود خان را تعقیب میکند اما در باطن برای از بین بردن داود خان قیر میکند، در نزد روسها داود خان را طرفدار غرب معرفی ساخت چنانچه بعد ها داود خان هم بخیانت و دورویی او پی برده او را از کنار خود دور ساخته بحیث سفیر جاپان مقرر کرد. اما حسن شرق در جاپان هم روابط جاسوسی خود را با شوروی ادا می داد تا اینکه داود خان را با تمام فامیلش از بین برد، البته او هیچوقت از قتل اهل و بیت داود خان برائت گرفته نمیتواند. او در یک جای کتاب خود می نویسد که من برای داود خان وفادار بودم اما داود خان شخص سرزور و خودخواه بود و مرا مجبور به ترک وظیفه ساخت. در جای دیگر میگوید آنچه نظر که داود خان درباره آینده مملکت داشت، من یگانه دوست صمیمی او بودم و مشوره میدادم و همراهیم موضوعات مهم کشور را مطرح مینمود، داود خان اکثر اوقات میگفت که اگر مثل رئیس جمهور بنگله دیش شهید شوم دیگر ارمات نخواهم داشت. و در جای دیگر نقل قول از محمد نعیم خان میکند که در میدان طیاره بمن گفت خدایمباند یکماه دیگر حکومت برادر دوا م کند. باید پرسید در صورتیکه شما آنقدر برای داود خان نزدیک بودید

داودخان که محمد حسین خان جنرال متقاعد، پدر بچهٔ لنین یعنی پدر ببرک کارمل را دوباره بحیث قوماندان نظامی پکتیا مقرر نمود، آیا شماچرا بحیث مشاور صادق (?) برهیرتان مشورهٔ سالم نداده وازین تقرر جلوگیری نمودید؟

در جای دیگر می نویسد داودخان برایم تلگرام داد که شرق حال وقت آن رسیده که تو بوطن بیائی، من فوراً تصمیم رفتن خودبوطن را گرفتم تا بهمکاری خود دوام بدهم، اما فردای همانروز ازادیوها خبرشهادت داود خان شایع گردید. ازینکه به داودخان وفاداربوم ازعزم خود منصرف نشده عازم کشور شدم. بایدازحسن شرق پرسید، شما که بوطن مراجعت کردید، کدام آرمان داودخان رابجا نمودید؟ آیا برای شما که مانند غلام بچهٔ داودخان وچوچه پروردهٔ او بودید لافل لازم نبود همراي حکومت دست نشاندهٔ کمونستی قطع علایق مینمودید؟ اما کاجی بی که شما را ازقدیم دراستخدام داشت، شمارا بحیث سفیر رژیم کمونستی در دهلي مقرر کرد ودر آنجا هم شما برای روسها جاسوسي میکردید. اگر دروجود شما شه ای ازایمان اسلامي و غرور افغاني میبود باید حکومت هندوستان را وادار میساختید تا نگراني خودرادرمورد اشغال افغانستان توسط قوای سرخ اظهار مینمود، لیکن شما سفیر افغانستان نی بلکه سفیر کاجی بی بودید چونکه برای اشخاصی از قبیل عزیزالله مرموز ازطرف کاجی بی معاش مقرر کردید تا بالای افغانهای مهاجر دردهلي جاسوسي کند واحوالات افغانها را شما بحکومت هند میدادید وهکذا توسط چند نفر افغان کمونست با کمونستهای هند مناسبات قایم کرده برای کاجی بی درتوسعهٔ کمونیزم در هندوستان خدمات انجام میدادید. لعنت و مد لعنت بچنان سفیری که ازپول بیت المال ملت فقیر خود تنخواه بگیرد ولی برای کاجی بی خدمت کند!

۳) حسن شرق برای اینکه بکمونست شدن خود معقولیت بخشیده باشد غربت و بیچارگی آوان طفولیت خودرا تشریح نموده می نویسد که دریک خانوادهٔ غریب دراناردیهٔ فراه چشم دنیا کشودم، پدرم خادم مسجد ومادرم لحاف دوز بود، روزیکه درکدام قریه مرده میشد من بخاطر خیرات میرفتم، ورثهٔ متوفی چند قران بدستم میداد، می آوردم وگذاره مینمودیم. اما نه تنها در مساجد افغانستان وظیفه ای بنام (خادم مسجد) وجود ندارد چونکه درهر مسجد یک ملا وچند نفر طالب وظایف محوله را اجرا میکنند، بلکه مردم در قریه اناردیهٔ فراه پدر حسن شرق راباین صفات بیادندارند، مردم میگویند یک خانواده از ایران فرار شده بفراه آمده بود وپدر حسن شرق ایرانی بود. علاوه درقریه اناردیه بازار ودکان لحاف دوزي وجود نداشت، مادر شما برای کي لحاف میدوخت وبلاي کي میفروخت؟ آیا شما نام دو سه نفر از همسن وسال تانرا درقریهٔ اناردیه بیاددارید، لطفا معرفی کنید؟ حسن شرق در کتاب شیطاني خود که برای مقاصد فتنه انگیزی نوشته میگوید بالاخره در کابل بمکتب خوردهضابطي ونعل بندي اسپهای کمند شامل شدم، درمکتب نهایت مفلس بودم حتی قدرت خرید کتابچه رانداشتم، دررخصتي عمومي طلاب، لیلیه ها مسدود میشد، مراهم از لیلیه بیرون میساختند، چونکه کرایه رفتن فراه رانداشتم ناچار همراهی گادیپران ویا نانوائی مزدور شده حتی به نگاهیانی سگ رئیس خود نیز حاضر شدم، بالاخره به بیچار مشکلات وروزگار خراب شامل پوهنحي طب شدم واز آنجا فراغت خودرا حاصل نمودم.... برای

هرخواننده این سوال پیدا میشود که یک شاگرد از مکتب بطاري و وظیفهٔ نعل بندي اسپها چطور بیرهنحي طب شامل شده میتواند؟ زیرا مکتب مسلکي بيطاری دراردو بسویهٔ صنف نهم خوردضابط طلبه تربیه میکرد! آیا حسن شرق در همین دوره توسط کمونستها و کاجی بی جلب و جذب نشده بود و آیا کاجی بی وسایل شمول او را بیوهنحي طب فراهم نساخته بود؟ برای شخص سست عنصر، بی اراده و خردخواهی مانند حسن شرق (که خزن رقیق غیر افغاني در شرائین او جریان دارد) باید گفت که هزاران نفر اولاد غریب افغان بشرايط بسیار مشکل تراز تو مکتب و مدرسه را خلاص کرده اما افغان باغرور، افغان اصیل و مسلمان بخاطر فقر وغربت کمونست واجیر ضروري نشده است!

حسن شرق در پوهنتون از شناخت و تماسهای خود با مامورین عالیرتبهٔ دولت صحبت میکند و مثالها میدهد که بعد از آن چطور بمدارج عالی رسیده است. ازخواندن این مثالها هرخواننده ملتفت میشود که حسن شرق درپوهنتون بوظیفهٔ جاسوسي برای روسها اشتغال داشته و وظیفهٔ او بدام انداختن افغانهای شریف برای خدمت روس بوده است. شخصیکه بکلوریا نداشته چطور فاکولتهٔ طب را خوانده میتواند، وآیادر کاراتمام فاکولتهٔ او هم دست کمونستها و کمونست پرست ها شامل نبوده است، تا بیک نفر نعلگر لقب داکتر طب بدهند و ازینطریق او را بدستگاه دولت بکشانند؟

بعدازین تماسها وخصوصاً بعدازینکه حسن شرق مدیر قلم مخصوص داودخان مقرر شد، دست کاجی بی دردستگاه دولت افغانستان بسیار وسیع وفراخ گردید و حسن شرق ازطرف کاجی بی وظیفه داشت تا افغانهای مسلمان و وطنپرست، افغانهای ضد کمونستها را بهروظیفه ای که باشند تعقیب وبدنام ساخته برای شان دوسیه ترتیب و آنهارابگیر داود خان (باصطلاح لیونی سردار) بدهد. و درعوض جوانان پاک را کمونست ساخته بدستگاه دولت شامل سازد، اشخاصی از قبیل جیلانی باختری، عبدالحمید محتاط، پاچاگل وفادار، فیض محمد وغیره وغیره ازهمین قماش اند که حسن شرق از خدمات آنها درسرنگونی رژیم شاهي بافتخار صحبت میکند، ودریکجا اعتراف مینماید که بهدایت کاجی بی ببرک کارمل را برای آشتی دادن بخانهٔ داود خان برده بوده است.

۴) حسن شرق که معاون کل اختیارداودخان بود از شهادت مرحوم میوند وال وقتل و اعدام یکمده افغانهای وطنپرست از قبیل جنرال خانمحمد خان مرستیال، زرغونشاه خان و غیره طفره رفته اما هرکس خیردارد که حسن شرق در شهادت میوندوال و اعدام دیگر وطنپرستان دست داشته، ورثه مقتولین و ملت افغان از حسن شرق و دیگر کمونستهای وطنفروش انتقام خون آنها را گرفتنی است، ولو که حسن شرق مانند سلمان رشدی در تحت بیرق امریکا خود را مخفی بسازد، انتقام الهی یکروز نی یکروز تحقق خواهد یافت.

۵) رفیق و همکار صمیمی دیگر حسن شرق محمد خان جلاللر است که او هم مثل حسن شرق مهاجر بوده از طرف بخارا داخل افغانستان شده در کشور ما تربیه و بمدارج بزرگ رسیده، اما او هم اجیر کاجی بی بود و همراهی حسن شرق یکجا برای کمونست ساختن افغانها و اشغال افغانستان کار میکرد. در تمام مدتیکه جلاللر از درون دستگاه داود خان برای شوروی جاسوسی میکرد حسن شرق خبر داشت، در حالیکه حسن شرق خود را دوست وفادار داود خان میخواند، لعنت و مصلحت باینطور دوست وفادار که یک جاسوس قبر و لینعمت او را میکند ولی این دوست وفادار برهبر خود خبر نمیدهد! محمد خان جلاللر نیز مانند خود حسن شرق ملیونها دالر سرمایه از افغانستان کشید و هردوی شان اکنون بزندگی مرفه در امریکا دوام میدهند. حسن شرق حدود دویست میلیون دالر در لاس انجلس سرمایه گذاری کرده، تجارت و مغازه ها دارد و در بانکها نیز سرمایه دارد. جلاللر بعد از اینکه در نیویارک ملیونها دالر سرمایه گذاری کرد اکنون بکانادا رفته در آنجا به تجارت مصروف است.

۶) شخص دیگری که از قدیم با روسها سروکار داشته و روابط قدیم او با شوروی درین اواخر از زبان و چشم دید افغانها بیرون برآمده غفور روان فرهادی میباشد. روان فرهادی هم از قدیم با حسن شرق روابط داشت، و قتیکه داود خان او را از سفارت پاریس برطرف و بوطن احضار کرد قرار شنیدگی داود خان میخواست او را محبوس بسازد اما بشفاعت همین حسن شرق توقیف نشد. بعد از روان فرهادی بسفارش حسن شرق از طرف بیرک کارمل بحیث مشاور وزارت خارجه (برتیه وزیر) مقرر گردید و دوسه بار هم بحیث رئیس هیات های رژیم کمونستی بروسیه شوروی سفر کرد. روان فرهادی در مدت ماموریت خود در وزارت خارجه یکمده افغانها را برای کمونست شدن بشوروی فرستاده بود و در تمام مدت ماموریت خود در وزارت خارجه برای روسها اطلاعات میداد. روان فرهادی هم مانند حسن شرق دشمن پشتون و پشتو زبان است و مانند حسن شرق موضوع ملیت ها را دامن میزد، هردوی شان بهدایت شوروی این خیانت را در افغانستان پیش انداخته بودند. حسن شرق و روان فرهادی هر دواز مانورها و لشکر کشیهای ایران در سرحدات افغانستان استقبال نمودند، هردوی شان از قتل عام چهار هزار طالب در دشت لیلی خوشحال شدند، هردوی شان طرفدار تجزیه افغانستان و تاسیس فیدراسیونها میباشند، هردوی شان بانتظار روزی میباشند که ربانی و احمد شاه مسعود دوباره بر سر اقتدار بیاید زیرا که ائتلاف بین کمونست ها و دولت معزول ربانی قبلا امضاء شده است، هردوی شان از سرمایه های ملت دزدی کرده زندگی مرفه دارند، هردوی شان برای تولید نفاق در بین افغانها کار میکنند، ولی انشاالله هردویشان روسیاه و شرمسار خواهند شد. ومن الله التوفیق.

نگاهی به « جنون شوکتان »

هتار عبدالله سمندر غوریانی از اندیانا

« جنون شوکتان - یا مجاذیب معاصر افغانستان » اثریست از مرحوم الحاج استاد محمد عبدالحمید متخلص به (اسیر) مشهور به قندی آغا که باهتمام فرزند ارجمند مرحومی آقای محمد احسان (اسیر) بزیور طبع آراسته شده و ترجمه حال مجذوبان معاصر افغانستان است. اصطلاح مجذوب از علم الاشیاء تصوف و عرفان است و از همین لحاظ هم است که شادروان قندی آغا، که خود بروایت قوم از اهل عرفان و صاحب حال بوده اند، این اثر را بمنظور پاسداری از میراث عرفان در افغانستان تهیه دیده اند.

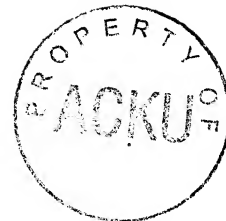
از نظر طایفه صوفیه دینوع مجذوب وجود دارد. یکی مجذوب سالک و دیگر سالک مجذوب. مجذوب سالک آنست که بنا بر فطرت خود بطور خداداد مجذوب است و بعد سلوک را پیشه میکند و سالک مجذوب آنست که پس از سیر و سلوک مجذوب میگردد و این دینوع جذب و سلوک مقدم و موخر، درین بیت از شعر حافظ علیه الرحمه بدین نحو افاده شده است که میگوید:

قومی به جد وجهد گرفتند وصل دوست قوم دگر حواله به تقدیر میکنند.

ممکن ما بتوانیم مجاذیب این اثر را در تحت یکی ازین دو کته گوری (مجدوب سالک) و (سالک مجذوب) با ملاحظه کردار و سلوک و شرح حال هریک تصنیف و طبقه بندی کنیم که آیا از قومی اند که میخواستند اند از طریق جد وجهد بوصول دوست برسند و یا از قومی اند که از طریق حواله بتقدیر درین طریق گام برداشته بوده اند؛ اینکه میگوئیم میخواستند اند برسند و یا که گام برداشته بوده اند، بعلم آنستکه مجاذیب همانند کمال اولیاء چانس و فرصت آنرا نیافته اند که تا هم مقامات و احوال را بگذرانند و بگذرند بعد به ارشاد خلق الله مامور گردند، از همین جهت هم هست که ارشاد و تعلیم و تربیت خلق الله بدوش مجاذیب گذاشته نشده و مجذوب معذور است، و دیگر اینکه ارشاد و تعلیم خلق الله در حالت صحو (بیداری) است و بر مجاذیب بیشتر «سکر» غلبه دارد تا «صحو».

نگارنده کامل ترین

Honorable Kofi Annan
Secretary General of the United Nations
Room GA058 Dept. P
United Nations
New York, NY 10017



1

December 31, 1998

Dear Honorable Secretary General Kofi Annan:

I pray this letter finds you in the best of health. I would like to convey my New Year's greetings to you, your wife, Nane, and to the greatly respected organization you are the leader of. I also congratulate you for carrying the United Nations into the twenty-first century, after fifty years of serving peace and justice around the world.


I read your very encouraging message that appeared in the *Hartford Courant's Parade* section of December 20, 1998. I, too, have often asked what I can do to make things better. Upon taking your advice, I am making an effort, and I am taking action.

I have written the attached proposal, offering a solution to Afghanistan's twenty year crisis. I hope you take my proposal into serious consideration. Afghanistan deserves a chance for peace, and it can happen only with your support.

I look forward to your kind consideration of this proposal.

Once again, best wishes for the New Year.

Respectfully,


Malalai W. Wassil
Senior at Trinity College
Major in Political Science

cc: Mr. Karl Anderforth, Assistant Secretary of State, US State Department
Members of the proposed team

PROPOSAL

"Solution to Afghanistan's Crisis"

I - Background Events:

- (1) December twenty-fourth marked the twentieth anniversary of the Soviet invasion of Afghanistan. For ten years, the heroic Afghans fought vehemently against the Red Army. They sacrificed nearly one and a half million lives. Hundreds of thousands of women became widows; children became orphans, and fell victim to mines and bombings. Furthermore, millions of mines, left behind, continue to threaten innocent lives each day. The socioeconomic and communication

infrastructure was destroyed. The terrible state of women and children in neighboring Iran and Pakistan cannot be mentioned without sending a shiver down one's back.

The fall of the Soviet Empire, the fall of the Berlin Wall, and the reunification of Germany were the direct result of the Afghan resistance and high human toll. The Afghans helped put an end to the Cold War Era. Despite all this, Afghanistan was forgotten and neglected. Instead, it was left to the mercy of Russia to quietly plan her revenge of defeat.

- (2) When the Red Army left Afghanistan, Afghans all over the world rejoiced. They thought peace had finally come to their war stricken nation. But the same freedom-fighting factions who defeated the Soviets turned against their own people and country in a brutal struggle for power. Afghanistan became a haven for robbery, rape, killing, rocket-fire, and looting.
- (3) In 1992, when Burhanudin Rabani took power, his ethnic cleansing campaign caused clashes between various Afghan clans. Young girls fell victim to rape. Nails were driven into people's heads with hammers. In fact, my own uncle was nearly placed in a hacksaw machine because of his ethnicity. The streets were ruled by armed savage bandits, and anyone with belongings, walking on the street, became victim to assault and robbery. The capital city of Kabul was leveled to the ground like Berlin in World War II.
- (4) Outside Afghanistan, its neighbors were preying on the country. Iran began paving the road for the annexation of Central and Western Afghanistan by promoting its envoy, Abdul Karim Khalili, to the General Secretariat of the Wahdat Party. On the same token, the Russian backed regimes of Tajikistan and Uzbekistan also wanted to annex Northern Afghanistan to their territories. Russia has been continuously contributing to the partition of Afghanistan through propaganda, conspiracies, and providing military and logistic aid to her allies.
- (5) The above events left the whole Afghan nation in a tragic state, desperate for change. That was when the Taliban appeared on the scene. Their goal was to restore territorial integrity and bring law and order, as well as, national unity, as their forefathers had done throughout Afghanistan's history. With the support of the Afghan people, they were able to take over province after province, disarming the bandits and restoring order and stability. It is a known fact that peace has been restored in those areas that are in Taliban control.

Unfortunately, the Taliban have ignored the rights of Kabul women by preventing them from attending school and working. They have also introduced certain other strict regulations. This attitude of the Taliban has given an excuse for the international community to continue recognizing Rabani's non-existent administration as the legitimate government of Afghanistan.

- (6) In the last six years, the United Nations, beginning with Mr. Benon Sevon, has attempted to mediate between various factions in order to bring peace and stability to Afghanistan. Unfortunately, each mission has not been able to achieve its goal effectively. This has not been due to their lack of expertise, but rather it is due to the complex nature of the Afghan sociocultural structure. Afghanistan is comprised of multiple ethnic groups whose history has compelled them to have a distrustful tendency towards foreigners. Thus, the good will of the United Nations envoys has generally not been welcomed.

II - Conclusion

An Afghan proverb says:

“Sanga, Sang Meshkenanad”
‘A stone can be broken by another stone’

In other words, only an Afghan can influence another Afghan. Thus, the solution to Afghanistan’s crisis lies only in the hands of its citizens.

Based on the circumstances concerning Afghanistan’s crisis and the complex nature of its culture, I am proposing that the enclosed team of influential Afghans be sent to Afghanistan under the United Nations umbrella.

The selection of these distinguished Afghans has been given careful thought and consideration. They are well-respected and educated Afghans who have served their native country with virtue. They have been active in the events concerning their native homeland, and none have had any connections to those entities that have generated Afghanistan’s crisis, including the freedom-fighters-turned warring factions. Some have also faced imprisonment during the Communist occupation.

The people of Afghanistan will welcome this team with open arms, not only because of their aforementioned qualities, but also because of the people’s trust in their sincerity to help Afghanistan. In-fact, Afghanistan has been waiting for such a group of people.

This team, which would carry the support of the United Nations, must meet with the Taliban, who control 90% of the country, and have them comply with the following:

- Provide educational and employment opportunities, as well as, a safe and secure working environment for women,
- Take necessary steps to unite Afghanistan through the participation of all ethnic groups, who will then work towards a representative and democratic government,

- Illustrate and emphasize the importance of a government based on experience, qualification, and ability,
- Make the Taliban understand that Afghanistan is a member of the United Nations, and that United Nations norms and regulations must be observed,
- Create the means, other than fighting, to bring peace and security to the country and release all POW's,
- Establish a safe and secure environment for economic development of the country,
- The demining and reconstruction of the country must be made a priority goal,
- No terrorist activities will be allowed on Afghan soil,
- A cooperative effort must take place with the United Nations' anti-producing and anti-trafficking program of opium,

On a final note, the neighboring countries of Afghanistan must be stopped from further interfering in the internal affairs of Afghanistan. These countries must also stop supporting and providing weapons to the warring factions. Afghanistan must be allowed to solve its crisis by its own people with the help and support of the United Nations.

The proposed team members of distinguished Afghans, to be sent under the United Nation umbrella, is as follows:

Professors Dr.Ali Ahmad Popal, Dr.abdul Samad Hamed, Mohammad Asghar, Abdul Satar Seerat, Dr.M.Naidr Omer, Aziz Naim, Dr.Nick Mohammad Kamrani, Dr.Sayed Khalilollah Hashemeyan, Dr.Ali Razawi, Dr.Rahmat Zirakyar, Ghulam Ali Ayeen, Dr.Hassan Kakar, Abdul Qasem Ghaznfar.

Mr. Sayed Shamsuddin Majrooh, Mr.Abdullah Malikyar, Dr.Abdul Kayoum, Mr. Hamidullah Enayatseraj, Dr. Abdul Kayoum Kochi, Mr.Mohammad Nabi Mesdaq, Mr.Hbib Mayar, Maulawi Mohammad Nabi Yusufi, Mr.Sayed Jalal.

اداره صحنه 72 دری

نشده، صرف برای چند ساعت بکرملین آمده چندین همکار نزدیک خود (از قبیل رئیس دفترش، وزیر تجارت و مسئولین امنیت و مالیات) را از وظیفه سبکدوش ساخت و بعد از آن دوباره بشفاخانه رفت. یلتسن با این کار خود که گویا خودش وزارت تجارت و مالیه را بدوش میگیرد و جلو بحران را گرفته اقتصاد کشور را دوباره اعاده میکند، نیز و یک در آنباره تبصره نموده می نویسد: در حالیکه جناح های رقیب اعلان نموده اند که چطور یک مرد مریض اقتصاد مریض روسیه را اداره میتواند، با وجودیکه در غیاب یلتسن پریماکوف صدراعظم جدید روسیه کشور را اداره میکند که گفته میشود جانشین احتمالی یلتسن خواهد بود، اما موقف او را نیز یلتسن ضعیف ساخته زیرا در بحران امسال که چرنومیرین بار اول از صدارت سبکدوش گردید و باردوم موطف به تشکیل کابینه شد، ولی نتوانست رای اعتماد بگیرد، لیکن پریماکوف با خون جگر و وعده ها و وعید ها رای اعتماد گرفت، اما یلتسن پیهم وزرای او را برطرف نموده راهی است. در چنین شرایط است که زونگاف رهبر حزب کمونسٹ روسیه که پر قدرت ترین حزب مخالف دولت یلتسن محسوب میشود، به قد بلند که شروع نموده است. وی طی سخنانش گفت روسیه فعلا بطور واقعی رئیس جمهور ندارد زیرا رئیس جمهور از خزان ۱۹۹۶ تا بحال مریض است و مصدر هیچ کاری نشده و قدرت را هم بکسی نمی سپارد. زونگاف علاوه کرد که یلتسن حالا مانند ربانی و ملا عمر گردیده که یکی ریاست جمهوری را در حال فرار بکوه ها انتقال داده و دیگری در بین قلعه آهنین خود را زندانی ساخته است؛ لهذا یلتسن نیز ریاست دولت را بشفاخانه ها بستری ساخته است. ختم.

Book Review

The Warlord: Abdur Rasheed Dostum, A blood-Stained Chapter in the History of Afghanistan, Abdul Qadeer Muhajir. Lahore: Sana Printing Press, 1997. 68 pp. 25 Rupees.

Abdul Qadeer Muhajir has invested twenty years of research in writing this compelling narrative, a manuscript which often entailed physical hardship and personal risk while on a fact-finding mission through six of Afghanistan's northern provinces. His lengthy journey resulted in resident interviews, as well as interviews with former associates, disaffected commanders and friends and supporters of the nefarious traitor... Abdur Rasheed Dostum. His findings, therefore, should come as no surprise to those amongst us with a profound interest in Afghanistan history, to learn that the details surrounding the persona of this impious and brutal leader from the north of Afghanistan, were and are inspired by the lure of power and Russian gold.

Can there be any question concerning the gravity of the contribution made by Dostum to the overall war-effort by Moscow in their attempt to achieve economic and strategic supremacy in Afghanistan, or for that matter to his participation in the current strife and bloodletting at the behest of foreign sponsors? Could there be any question or doubt of the incalculable cost to the Afghan people, both in human and economic terms as a result of his collaboration with the Soviet Union, can there be any amongst us who would question the veracity of his alleged, self-serving relationship with Russia, Iran and Uzbekistan? These and other issues and characterizations are addressed by the author in an exhaustive, highly authoritative documentation of the Soviet, Iranian, and Russian 'game' in Afghanistan. This is undoubtedly the most engagingly comprehensive and informed book ever published on the history of this beleaguered nation that addresses in lucid detail the sordid role of one of Afghanistan's notorious 'Quislings.'

The War Lord asserts that collaboration, treason, and genocide is not a sporadic or random event, nor is it necessarily linked to economic development, national psychosis or social decay. The actions of Abdur Rasheed Dostum are a special sort of mass destruction conducted for personal gain, and with the approval of the state apparatus. As the author states succinctly, life and death issues are uniquely fundamental, since they alone serve as a precondition for the examination of all other issues. This compelling study alleges Dostum's participation and guilt in what social scientists term democide... the intentional killing by governments and their agents through genocide, politicide, massacre and terror. Muhajir illustrates authoritatively, the enormity of the slaughter in Afghanistan and the role Dostum played in it.

The author properly examines the incestuous role of the propagandists, a critical role initiated by feminists organizations, media personalities, government officials, deposed bureaucrats, and other tireless supporters of the so-called 'Northern Alliance.' Supporters who endeavor to create diversions through sophistry and by espousing mis-truths to the mass-media on such topics as women's rights and the alleged brutality of the Taliban... and in so doing seek to justify an alternative, 'broad-based government' to the outside world. This so-called broad-based government, as most Afghans are aware... is nothing more than a coalition of northern warlords guilty of wanton bloodletting, collaboration, corruption, treason, and perfidy.

In a cruel twist of irony, Abdul Qadeer Muhajir notes as to how Abdur Rasheed Dostum and his subordinates knowingly subverted and brutalized Afghanistan and its people... raping, killing, and looting his country and people who had compassionately provided asylum and subsistence to his forbears at a perilous time in the bloody history of Russia. A time when the alternative to emigration to Afghanistan was certain death as Tsarist Russia embarked on a unprecedented campaign of murder and terror against the citizens of Muslim Central Asia!

Continued on p. 7

Trucks and containers were parked there to accomodated the prisoners for confinement. All prisoners and myself were caved in there; 25 to 30 gaptives in each container with no space to lie down while sleep or awake. Each dawn after prayers a loaf of bread was given to each prisoner. Thereafter they were being move along step walking up a distant mountain to collect bush and wood chips. Some prisoners that were sick to catch pace, were being later. They healthy ones were being obligated to carry on their backs the sick ones. On arrival in the bush area every one was exhausted of fatigue and hunger. Weak and starving they used to eat grass and herbs. Thereafter they collected chips of wood and torn. As a result of eating grass and dirty herbs the many of them had itching and gastro-intestinal sicknesses. Many of them died. After two months we were ordealed to harsh labor in road building from dawn to dusk. Hundreds of prisoners were ordered to extend the road building works up to the resinces of the commanders.

Militia and cuisine committees:

After the forced labour work of road building we were taken to an other area. My job in that area was to chip woods all day along. I was some what happy in that job because at least I had reach to enough food and the International Red Cross assistance that gave me clothing, stocking, soap and medicine.

It was Gods grace that soon we were sent to Doab region. Six hour of steep mountain walk at night upwards and the six hours a day on the other sides of mountains walking downwards we reached to an area of coal mines. For two months we were extracting coal in powdered form and collected wood chips also. We were 1300 captive labourers. For an other two months we were assigned to do buildin construction of store houses. Too many machinery and parts and other articles that were brought to Panjsher including the jet airplanes parts, printing and press machinery, cases of documents and historical relics of museums were among the many things that place in order in the store buildings.

Ultimately, I, Mustokhael Darwesh was exchanged with a member of the Council overseers, named Moheb Ullah during the change of prisoners. I was then then liberated from captivation. Thanks to the Afghanistan Magazine.

Published in the issue #95 dated Jaddy year 1377 of the Monthly Publication (DAWAT); Lillestrom, Norway;
Editor and Publisher: Mohammad Tariq Bazgar

Continuation of P. 5

The War Lord is a fundamental work for political scientists, sociologists, and all those concerned with human rights, unbridled foreign interference in a sovereign nation, and with certain factional personalities (Dostum, Massoud etc.) propensity toward evil. This work is scholarly, clear, sober and tough minded.

Bruce Richardson, 14 January 1999

اگر از باب گستاخی در برابر اهل فضل تلقی نگردد و روح مولف مرحوم بر من چشم نگیرد، می‌خواهم بگویم که من بانظر مرحوم قندی آغا موافق نیستم که گفته اند: «راه سلوک عرفان را میتوان بدو دسته تقسیم کرد که یکی آن راه هوشیاری و دیگری آن راه جنون است، یا عبارت دیگر یکی راه صحو و دیگری راه سُکر است (از مقدمه جنون شوکتان - الف) درحقیقت ما ازین حالات بسیار متضاد را در سیر و سلوک عارف و صوفی بوفرت مشاهده کرده میتوانیم که گاه صحو است و گاه سُکر و گاه قبض است و گاه بَسط و گاه جمع و زمانی هم تفرقه و ازین قبیل؛ بگفته سعید اعلیٰ شبنم:

یکی پرسید از آن گمگشته فرزند
که ای روشن گهر پیر خردمند
ز مصرش سوی پیراهن شمیدی
چرا در چاه کنعانش ندیدی؟
بگفت احوال ما برق جهان است
دمی پیدادم دیگر نهان است

گاهی بر طارم اعلیٰ شبنم گاهی هم پشت پای خود نه بنیم. (گلستان سعدی)

و مقامات و حالات متفاوت اند، و پیر هرات خواجه عبدالله انصاری، در رساله «محبت نامه» آنرا چنین برمیشمارد: محبت، شوق، طلب، بکاء (گریه)، ذکر، عتاب، مسامره (نجوی در شب)، مرید و مراد، تجرید، قرب، انس، انبساط، محنت، عشق، وفا، غیرت، سُکر، فقر، غلبات، وجد، طالع، تجلی، مشاهده، اُنا أنت و أنت انا (من تو ام و تو منی)، جمع و تفرقه، طامات، توحید.

بناسبت (جنون شوکتان) می‌خواهم مبحث جنون را از همان رساله (محبت نامه) نقل نمایم:

«چون بی آگاهی مرد از اوست. و با آگاهی از دوست. گراز خود بریده باشد، بدوست رسیده باشد. و گر بخود آگاه بود، نه بدوست راه بود. جنون درمستی نهایت است و درویشی در بدایت آگاهی باشد که مرد در او از خود بی آگاهی گردد و جنون آن باشد که مرد در این آگاهی از خود بیخبر و گمراه گردد. هر چند آگاهی از خود پیدا است اما این آگاهی در آن گمراهی زیبا است. هر چند بی آگاهی پسندیده باشد، به اندازه دیده باشد، قدم استوار باید و دیده برکار، اگر یک قدم مرد بی دیده بردارد، آن گام فضائی فرود آرد که از پیش گذار نی، و از پس روی فرار نی. و بر جایی قرار نی و طاقت انتظار نی. نه از خود خبر و نه از یار اثر. مرد درین راه مفتون گردد و در صفت جنون، مجنون گردد. نه باخود باشد که هوش دارد، نه با دوست که تا وی گوش دارد. از صورت برخاسته باشد و از صفت بکاسته. درد و اندوه، اورا دیوانه میکند و آتش محبت اورا پروانه میکند و شمع عشق اورا زبانه میکند و میگوید:

از دولت تو شکر به پیمانه برند وز کوی تو عاشقان دیوانه برند

در کوی تو آتش است مارا که ز عشق از پیش درت بسان پروانه برند. «

(اقتباس از رسائل جامع عارف قرن چهارم هجری به تصحیح و مقابلۀ وحید دستگردی - چاپ سوم، خرداد ماه (جوزا) سال ۱۳۴۹ - تهران - صفحات ۱۲۰ - ۱۲۱).

مولف مرحوم و یا ارجمندی شان و یا کدام ارادت مند دیگری می بایستی اصطلاحات وارده در «جنون شوکتان» را با مراجعه بکتاب معتبر میراث صوفیه، بگونه اجمال و باختصار توضیح و تبیین میکردند تا که خواننده عادی این اصطلاحات را با برداشت های ناشیانه و نا آزموده، از پیش خرد سوء تعبیر ننماید و در واقع همین اصطلاحات صوفیه که بازبان رمز بیان شده، بواسطه غموش و ابهام و راز های سر پمهری که در آنها نهفته است، از قدیم الایام تا با امروز، مورد انتقاد و اعتراض فقها و متشرعین قرار گرفته است و میگیرد، و از همین واسطه هم برده که از جمع فرقه صوفیه، صوفیان مُتَشَقِّقه و یا که فقیهای متصرف (فقیه - دانشمند) بدفاع از اقوال و اعمال صوفیه پرداخته و کوشیده اند تا که نزدیکی و قرابت میان شریعت و طریقت را مدلل و آشکارا سازند که درین باره میتوان از کتابهایی مانند (التعرف لمذهب اهل التصوف) از (کلابازی و اللمع) از ابونصر سراج، از (عوارف المعارف) از سهروردی و از (رسائل قشیریه) از امام قشیری نام برد.

و اما در قرن هفتم هجری که تصوف مسأله بحث برانگیز وحدت وجود را با الهام از نوشته ها و تفکرات ابن عربی عنوان کرد: عکس العمل شدیدی را در میان گروه علماء و فقها باعث گردید تا آنجا که شیخ الاسلام ابن تیمیه همه گروه ها و نحله های قائلین بوحث وجود را آشکارا و بی پروا تکفیر کرد، ولی باز هم مجدد الف ثانی کوشید تا که از شدت نزاع میان فقها و متصوفه بکاهد و راه آشتی و مصالحه را میان پیروان شریعت و طریقت از نو برقرار نماید و این بمعنی آنست که شریعت و طریقت در اصل با یکدیگر در تضاد و تناقض نیستند، چونکه شریعت و شارع راه بزرگ و شاهراه را افاده میکند و طریقت و طریق راه فرعی را. از نظر بزرگانی همانند امام غزالی و پیر هرات و مجدد الف ثانی، تفاوت میان شریعت و طریقت تنها در برداشت و تلقی اصحاب شریعت و طریقت است، و نه در خود شریعت و طریقت.

میندار سعدی که راه صفا توان رفت جز در پی مصطفی.

طبع و نشر و یا تجدید چاپ (جنون شوکتان) و یا رساله مختصر و مطول دیگری از میراث صوفیه، در امریکا و در غرب، از نظر من نوعی خطر کردن است و منظور من تهیه بازار فروش برای اینگونه آثار نیست، بلکه صرفا ازین لحاظ است که ما چگونه میتوانیم درین محیطی که (ادوارد برون ها) و (نیکلسن ها) دارند، پیر هرات و یا

۳- لویه جرگه ها همیشه بداخل افغانستان ودر شرایط امن و صلح توسط زعيم و حكومتی كه شرعاً و عرفاً صلاحيت احضار لویه جرگه را داشته دایر شده و فیصله های لویه جرگه ها صد درصد از طرف حكومتها تطبیق شده است.

۴- اولین لویه جرگه قلابی در تاریخ افغانستان در دوره جمهوریت محمد داودخان دایر گردید كه حدود ۸۰ فیصد وکیلان آن از طرفداران و دست نشانده گان خود داودخان، بشمول كمونستها و انتصابی بودند. داودخان در خطابۀ افتتاحیۀ خود (كه ثبت آن موجود است) يك رژیم يك حزبۀ مطلقه رامنرفی و بمخالفین رژیم خود با كلمات «سرکوب» و «نابود» خطاب کرد و در مواردی از خطابۀ او كه جملاتی بنفع كمونستهایان میشد، چك چكها و شادمانی كمونستان حاضر در جرگه مشهود است.

۵- لویه جرگه هائیکه توسط رژیم های كمونستی ببرك کارمل و نجیب الله دایر شده بودند، از آنجائیکه این دوررژیم دست نشانده اجنبی بوده شرعاً و عرفاً واجد صلاحیت احضار لویه جرگه نبودند، اشخاصی را كه بحیث نماینده ملت در جرگه آورده بودند اكثر كمونست و اجیر روس بوده از يك ملت مسلمان و مستقل نمایندگی نمیتوانستند؛ علاوه آنجندائیکه برای مذاکره و تصویب پیش کرده بودند منافی استقلال و تمامیت ارضی افغانستان بود، مثلاً ببرك کارمل از لویه جرگه ساختگی خود برای موجودیت عساکر شوروی در افغانستان و دوام اشغال نظامی شوروی، تصویب لویه جرگه را بقسم سند مشروعیت حاصل نمود.

۶- در دوره جهاد، همه تنظیمها و سران آنها كه هر کدام برای خود قدرت مطلقه را خواستار بودند، با تدویر لویه جرگه موافقت نکردند. اولین حكومت تنظیمی كه توسط اولیای پاکستان ساخته و با افغانستان فرستاده شد، برای تدویر لویه جرگه تمایل نشان نداد و از جانب ملت صلاحیت و مشروعیت حاصل ننمود. از شروع حكومت تنظیمی توسط صبغت الله مجددي تا ختم آن توسط برهان الدین ربانی، همه تصمیمات، القاب، رتبه ها و قرارداد های این دو حكومت فاقد صلاحیت و اعتباری میباشد كه معمولاً از طرف ملت بحكومتها اعطا میگردد.

۷- در سالهای اخیر جهاد، جرگه های قومی در داخل و حواشی سرحدات افغانستان از تدویر لویه جرگه برای تعیین زعامت و شكل حكومت افغانستان حمایت کرده اند.

۸- محمد ظاهر شاه پادشاه سابق افغانستان به پیروی از جرگه های قومی افغانها، در سال ۱۹۹۳ پلان سه فقره ای را بدست نشر سپرد كه بموجب آن (۱) يك لویه جرگه اضطراری در خارج افغانستان دایر شود، (۲) از بین آن حدود پنجاه نفر برای تاسیس يك حكومت انتقالی انتخاب گردد (۳) حكومت انتقالی در مدت دو سال مسوده قانون اساسی و قانون انتخابات را به لویه جرگه ملی در داخل افغانستان تقدیم و بعد از ختم انتخابات قدرت را بحكومت منتخب بسپارد.

خلاهای این پلان درین بود كه شخص شاه سابق كه قبلاً رسماً از مقام سلطنت استعفی داده بود، خود را واجد صلاحیت برای احضار لویه جرگه نمیدانست و باین نظر بود كه سران تنظیمها و زعمای مذهبی درینكار با او همكاری و مساعدت كنند. اما هیچك از این گروه ها باستثنای سید احمد گیلانی (آنهم بطور مشروط كه صدراعظم دوره انتقالی مقرر شود) از پلان شاه سابق حمایت نکردند. خلی دیگر پلان پادشاه در انتخاب همان پنجاه نفر بود كه برای تاسیس حكومت انتقالی در نظر گرفته شده بود و درین باره تلقیات و تشویشهای متعدد تبارز كرد، از جمله این تصور كه پادشاه سابق اكثر طرفداران و دست نشانده گان خود را درین گروه شامل خواهد ساخت، و پادشاه متأسفانه برای رفع این تشویش تا آخرین اقدامی كرد و نه اعلامیه ای صادر نمود.

دو اقدام دیگر شاه كه پسانها مضار آنها برملا شد، یكی اعزام دو پسر عمویش بحیث نماینده او بپاكستان بود كه این انتخاب شاه حتی بالای مشاورین و حواریون نزدیک پادشاه تاثیر نامطلوب بجا گذاشت، از آنجمله شاعلی عزیز الله واصفی بمقابل مسافرت جنرال عبدالولی بپاكستان مقالۀ احتجاجیه ای بزبانهای پشتو و انگلیسی در حریدۀ (مجاهد ولس) به نشر رسانید و در ملای عام چند بار با افغانها گفت كه پادشاه هنوز هم بالای ملت خود اعتماد نداشته و خود را بملت انتقال نداده، سرنوشت افغانستان را میخواید توسط عموزاده های خود رقم نماید.

برای ترمیم تلقیات عموزادگی، بار دیگر پادشاه شاعلی عبدالستار سیرت را بقسم يك پیش برانجه بحیث نماینده خود بامریكا و چند كشور دیگر فرستاد. شاعلی سیرت شخص زرنگیست كه از بین نمایندگی موقتی بحیث تثبیت موقعیت خود برای زعامت و صدارت آینده افغانستان استفاده كرد. وی در تمام مدت كه در مشاورت پادشاه قرار داشته از یكطرف بابرهان الدین ربانی و از جانب دیگر با رشید دوستم نزدیکترین و محرمانه ترین مناسبات داشته است. علاوه او در فكر تشكيل حزبی افتاده بود كه با داشتن حامیان و حواریون شاه

شاعران افغان، استقبال از بهار را فراموش نکنید!



آینه افغانستان

ماښامه نقل غیر عربي، فی ولسی

مخبره افغانستان یک نشریه غیر نظامی است
اعانه دس مدتها باکالستان پذیرفته شود

موسس و ناشر:
دکتور سید فضل هاشمیان

مجاهد استاک

د امریکا میعاد د اروپا میعاد

۶۰ دالر سالانه ۱۲۰ دالر
۳۰ دالر فصلانه ۴۰ دالر

قیمت ملک قماره پنج دالر امریکا

AFGHANISTAN MIRROR
P.O.BOX 418
MONTCLAIR, CA 91763

معاونت وارده بادیرویت کمنیونسته دارا باشد

معت را یک نشره نمود سرمد نور

TEL. (909) 626 8314
FAX (909) 625 6751

معاونت منتشره انجمنیات نشریه نیست
نهیست کی بنویسد

عنوان فهرست مندرجات صفحه

- ۱ تحلیلی از اهم اخبار افغانستان - اداره
- ۲ کشف عجیب توسط مسعود خلیلی در چین - جریده میزان
- ۷ مشاعر بهار - اعلان بشاعران افغان - اداره
- ۸ جنگه لویه جرگه؟ - سید گل غریبار
- ۱۴ تهمت بالای خود توسط سید اسحاق کیلانی
- ۱۵ منظری از طالبها و جناحهای شکست خورده محمدنعم بارز
- ۱۶ پی آمدهای جهاد - پوهاند اکثر محمدنادر عمر
- ۱۷ همه پرسى فائد خود پرسى! محمد کریم سامر
- ۱۸ بارتباط دهمین سالگرد آئینه افغانستان - عبدالوهاب فرزانه
- ۱۹ صحبت دوستانه - سید فقیر علوی از ویرجینیا
- در تاریخ دیموکراسی استثناء ومطلقیت قاعده است -
- ۲۲ دکتور عثمان روستار تره کی
- میرلتن خبری کرمیته حراست از افتخارات فرهنگی -
- ۲۶ مبرهن مهری مستعندی
- ۲۷ په بیابان کی دطالبانوسره پوځو خبری حتمی دي
- دکتور رحمت ربی زیر کبار
- ۳۱ دملي پیوستون نوی نسخه - جنرال رحمت الله سایی
- ۳۳ قان وفرت، جرت وفرت - غلام عراز اسلام آباد
- ۳۴ نامه سرکشاده عنوان بل کلیشن - جنرال رحمت الله سایی
- ۳۶ چند خبر چاپ - اداره
- ۳۷ شیر وشکر جنرال سایی
- ۳۹ یادداشتی درباره شوايق سپورت - سید کریم محمود
- ۴۲ تروراعضای فامیل قومندان عبدالحق - اداره
- ۴۳ اعلامیه حزب افغان ملت - شمس الهدی شمس
- ۴۴ وفیات وضایعات: مرحوم پوهاند صدیق الله رشتین - اداره
- ۴۶ مرحوم آغا محمد کرزی - اداره
- ۴۸ بمناسبت ۲۵ مین سالگرد شهادت میوندوال - اداره
- ۵۰ درباره تحقیقات میوندوال در ارگ - محمود حقینند
- ۵۲ مکتوب سرکشاده بشمال وجنوب - وسیمه عباسی
- ۵۳ فریاد بیصدا - جنرال زکریا ابوی رسر
- ۵۵ نقاط ضعف طالبان - محمد علی گدوخیل
- ۵۶ خزانگی از جریده ۳۵۹ امید - اداره
- ۵۷ قصه یک پشتون مجاهد در اسارت مسعود - غوث ترجمان
- ۵۸ انتقاد نسبت به استفسار وقضاوت است - نجیب قندهاری
- ۵۹ راه کج - عبدالغفور وکیل وردک
- ۶۰ و اینهم پاسخ نگارگر - استاد محمد اسحاق نگارگر
- ۶۴ تشریفات نماز عید سعید فطر - صفی الله التزام
- ۷۲ مقایسه رونگاف بین بلتسین وهربان افغان - مشتاق نوری
- ۷۳ تقریظ بر کتاب «تقاریخ ملالی» - دکتور هاشمیان
- ۸۲ تقریظ بر کتاب «تقاریخ ملالی» - عزیزه انوری
- ۸۶ تقریظ بر کتاب «اردو وسیاست...» - دکتور مصطفی رسولی

نشریه

AFGHANISTAN
MIRROR

AN INDEPENDENT NATIONAL
AND ISLAMIC MONTHLY

AFGHANISTAN MIRROR IS A NON PROFIT
PUBLICATION.

WE ACCEPT DONATIONS WITH GRATITUDE.

Founder & Publisher:

Sayed Khalilollah Hasbameyan (Ph.D.)

Professor of Kabul University (in exile)

AFGHANISTAN MIRROR

P.O. BOX 418

MONTCLAIR, CA 91763

TEL. (909) 626 8314

FAX (909) 625 6751

Our E Mail: WWW.MIRROR@AOL.COM

Every writer is responsible for
his/her writing.

Articles published here do not represent
the views of the publisher or the board
of editors.

Articles sent for publication should
bear a full identity of the writer.

SUBSCRIPTION:

U.S.A. Duration Europe/Asia

\$ 60	Yearly	\$ 120
\$30	Six months	\$ 60

\$5 per issue in U.S.A.

\$6 per issue in Canada

\$9 per issue in Europe

\$10 per issue in Australia

Articles not published

shall not be returned.

بخش انگلیسی

Title

Page

Letter & Proposal to Kofi Anan

By Malalai Wassil Wardak

1

Book Review: The Warlord Rashid Dostum

By Bruce Richardson

5

Human Rights Violations

By Ghulam Ghaus Tarjoman

6

۸۸ نظری بر کتاب نبي عظيمي - حميد انوري
۹۰ حسن شرق ملحد ملعون جاسوس وخاين - مهاجر
۹۲ نگامي به «جنون شوکتان» استاد سمندر غورياني
اعانه ها - در همين صفحه

تبريكات سال نو و
عيد سعيد اضحي

اگرچه شماره فوق العاده آئينه افغانستان
با تبيت مشاعره بهار، انشاء الله در اواخر ماه
مارچ طبع و نشر ميگردد، مع هذا تبريكات
سال نو و عيد سعيد اضحي را از جانب خود
و همكاران مجله آئينه افغانستان بخدمت
همه هموطنان تقديم مينمائيم. از بارگاه
ايزد متعال باعجز و نياز مسئلت مينمائيم كه
سال نو را براي ملت رنجديده افغان يك سال
صلح، آشتي و پر از بركات گرداناد.

اعانه ها

يكعده هموطنان شريف، خير خواه و روادار در چند ماه
گذشته قرار ذيل بمجله آئينه افغانستان اعانه داده
اند. باتشكر و امتنان عميق از بخششها و احساسات
نيك شان، از خداوند متعال براي شان هزار چند پاداش
استعنا مينمائيم:

محترم سيدنادر شاه هوادپال از نيوجرسي ۴۰ دالر

محترم داکتر رومان از انټريو- كانادا ۵۰ دالر

محترم دگروال غلام دستگير وردک از اوريجينيا ۵۰ دالر

AFGHANISTAN MIRROR
P.O. BOX 418
MONTCLAIR, CA 91763
TEL: (909) 626 8314
FAX: (909) 625 6751

AFGHANISTAN MIRROR

۱۳۷۷ - فروری ۱۹۹۹ - سال ۷، دهم
HOOT 1377 - FEBRUARY 1999 - HOOT 1377

پست متروک، اسلام آباد، پاکستان

افغانستان
ACKU
۳۷۱۰۳
۹۹۶
۷۷۷
۷۰۱۰۷۵



مسجد شریف بل قلب کابل حراب، کابلی که تنظیم هاحراب کردند!

دومین شماره فقه العاده تقاضای ملت برای تدویر عاجل لویه جرگه

پست مسلمان، شریف ومجاهد افغان حق دارد سرنوشت خود را خودش تعیین کند!